میقات حج

۲۸

- اسلام در آیینه حج
- حج در کتاب خداوند
- حمزة سيد الشهداء و حرم شريف آن حضرت
- مدینه جنّت دوّم
- پیوند زمزم و کوثر
- حج پیامبر
- وادی احرام
- وصف مدينة منوّره
- نشستی با نمایندهٔ محترم ولیّ فقیه در امور حج و زیارت
- بازدید از «رابطة العالم الإسلامي»



بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۲۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰ریال۵۴۵

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

حج در کلام امام

ص: ۵

مسلمین باید به قدرت اسلام توجّه داشته باشند. این قدرت اسلام بود که بادست خالی یک ملّتی را بر یک دولت غاصب بزرگ و ابرقدرت‌های بزرگ عالم غلبه داد. چرا مسلمین از این قدرت غافلند؟ چرا دولت‌های اسلامی از این قدرت اسلام غافل هستند؟ چرا باید دولت‌های عربی در طول سالهای متمادی از صهیونیسم سیلی بخورند؟ چرا باید در تحت سلطه قدرتهای خارجی باشند؟ چرا خودشان با هم مجتمع نمی‌شوند؟ چرا به آیات شریفه قرآن عمل نمی‌کنند؟ چرا باهم مجتمع نیستند؟ چرا به احادیث نبی‌اکرم اعتنا نمی‌کنند که فرموده است مسلمین «... وهم یدٌ علی من سواهم ...» (۱)

؟ مع الاسف بین خودشان اختلافات است. مشکل مسلمین همین است که بین‌شان اختلاف انداخته‌اند و اینقشه بعد از جنگ عمومی کشیده شد. قدرت اسلام را دیدند ودولتهای اسلامی را از هم جدا کردند و مسلمین را با هم مخالف کردند ودولتهای اسلامی با هم دشمن شدند. این مشکلی است که در روز عید ودر روز عرفه در پناه خانه خدا باید حل بشود. سران قوم در مکّه معظمه مجتمع بشوند و امر خدای تبارک و تعالی را اطاعت کنند و در آنجا اجتمع کنند و مشکلات خودشان را باهم در میان بگذارند و بر آنهاغلبه کنند. اگر یک چنین امری واقع بشود، احدی از قدرتها نمی‌تواند با شما مقابله کند. شما مسلمین همه چیز دارید، شما مسلمین قدرت اسلام دارید که بالاترین چیزها و بالاترین سلاح‌هاست. و شما مسلمین صحراها و دریاهای وسیع و کشورهای بسیار

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۴، دنباله ح ۲
وسایل الشیعه، ج ۱۹، ص ۵۵، ح ۱
بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۸، ح ۳۳

ص: ۶

وسیع دارید و غنی هستید. در عین حالی که شما از حیث همه چیز غنی هستید معذلک بیشتر مستمندان شما به حال فقر دارند زندگی می‌کنند. این برای این است که شما به اسلام عمل نمی‌کنید. شما اموال مسلمین را، آن چیزهایی که باید به نفع مسلمین باشد به غیر مسلمین می‌دهید آن هم به ثمن بخس ....؟

پی‌نوشتها:

ص: ۷

حج در کلام رهبر

... حـج را ایـام معلومـات و زمـان مشـخص قرار دادنـد. در داخـل حـج اجتماعـات یکروزه، یـک شـبه و دو سه روزه قرار داده‌انـد و خواسته‌اند که همه همزمان در آنجا جمع شوند. این برای چیست؟ برای این است که: «لیشهدوا منافع لهم» (۱)

پس منافعی را که مسـلمانان در دوران حـج باید شاهد باشـند و آن را ببینند منافعی است که با حیثیت تجمع مردم و با حالت اجتماع ارتبـاط پیـدا می‌کنـد. اگر اجتمـاعی تشـکیل شود که در آن ارتبـاطی نباشـد و هزاران تن، بی‌ارتبـاط با هم، بی‌تماس با هم و بـدون خبرگیری از هم و بـدون کمک معنوی و همفکری به هم، تنها بیاینـد، این مقصودحاصل نشده است چه معنی دارد که عدّه‌ای را در جایی جمع کننـد در حالی که از آن جمع شـدن هیـچ فایـده‌ای برای آن متصور نیست؟ چرا نگفتند که مسـلمانان در تمام دوره سال بیاینـد؟ حتماً می‌خواسـته‌اند مسـلمانان در این وقت معیّن اینجـا اجتماع کننـد تا از این اجتماعشان فایـده‌ای ببرنـد. از این اجتماع چه فایده‌ای ببرند؟ از این اجتماع چه فایده‌ای می‌شود برد؟

اگر به عمق و غور مسأله بروید ده‌ها فایده بزرگ می‌توان برد که همه برای دنیای اسلام لازم و حیاتی است. اگر زمانی لازم باشد از اجتماع حج استفاده شود و فرض شود دنیای اسلام هم به تمام معنا نیازمند به استفاده از آن اجتماع است، آن زمان همین حالاست.

مسـلمانان هیچ وقت مثل امروز احتیاج به اجتماع و با همدیگر تماس گرفتن و ارتباط پیدا کردن نداشته‌اند. دورانی بود که مسلمانان در خواب و غافل بودند و نور و بیداری نبود. نه

۱- سوره حج آیه ۲۷

ص: ۸

اینکه گرفتاری نداشتند، نخیر گرفتاری بود. آنقدر مایه تنبّه و بیداری نبود که بتوانند آن گرفتاری‌ها را درک کنند و دنبال علاجی برای آن باشند. آن دوران رکودی بود و گذشت.

اجتماع حج هم برایشان فایده‌ای نداشت. مشتی ملّتهای در خواب غفلت نگه داشته شده وغافل از وضعیت خود، تنها به فکر این بودند که گلیم خود را از آب حج بیرون بکشند و واجبشان را انجام بدهند و بروند. مدتی آنچنان بود. ولی امروز مسلمانان به خاطر گرفتاری‌هایی که برای مسلمین در همه جای دنیا به وجود آورده‌اند نهایت احتیاج را به همفکری و همکاری یکدیگر دارند. این همکاری و همفکری امروز ممکن است ولی در گذشته ممکن نمی‌شد. لذا این فرصت یک فرصت استثنایی است و باید از آن استفاده کرد.

شما به اکناف عالم نگاه کنید و ببینید قدرت‌های ستمگر با مسلمانان چه می‌کنند؟ اوّلین نیت آنان این است که مسلمانان را در خواب غفلت نگه دارند و اگر کسی هست که به مسلمانان هشدار می‌دهد، او را هر جور می‌توانند از صحنه خارج می‌کنند.

امّا نکته اساسی این است که علی رغم همه این‌ها به فضل پروردگار پس از چندی شکوه و قدرت اسلام که پایگاه آن همین مردمی هستند که در اروپا برای اسلام مقاومت می‌کنند، روز به روز بیشتر و خواب کسانی که می‌خواهند اسلام نباشد برآشفته خواهد شد (تکبیر حضار) این قدرت و معنویت اسلام و آمادگی مسلمین است و این نیاز جهان اسلام و جامعه اسلامی به همفکری و همکاری و این هم صحنه عظیم حج است.

پی‌نوشتها:

ص: ۹

اسرار و معارف حج

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۰

حج در کتاب خداوند (۴)

محمد علوی مقدم

... فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ ....

«وقتی که از عرفات کوچ کردید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید.»

نویسنده کتاب «لسان التنزیل» نوشته است: (۱) «الإفاضه» به معنای «به انبوهی بازگردیدن» است. و «فاذا افضتم»؛ یعنی «چون به انبوهی بازگردید.»

ابوبکر عتیق سورآبادی هم نوشته است: (۲) «چون به هم بازگردند از عرافت سویِ مُزدلفه و آن شبانگاه باشد که از عرفات به مزدلفه در آیند.»

ابن عربی می‌نویسد: (۳) در لغتِ «افاضه» حرکتِ سریع است و افزوده است: خداوند در قرآن، وقتِ افاضه و حرکتِ دسته جمعی از عرفات را مشخّص نکرده، لیکن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را با عملِ خود بیان کرده است و آن حضرت در عرفات: «وَقَفَ حتّی غربت الشمس قلیلًا وذهبت الصفرهٔ وغاب القُرص». (۴)

بیضاوی در تفسیر خود ذیلِ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ نوشته است:

«أفضتُم منْ أفضت الماء إذا صَبّبته بِكَثْرهٔ» بوده است و مفعول فعل «أفضتم» محذوف است و اصل آن «أفضتم أنفسكم» بوده است و در واقع همان مفهومِ انبوهی و فراوانی و لبریز شدن از فراوانیِ جمعیت را بیان کرده است.

۱- لسان التنزیل، ص ۲۱۰

۲- تفسیر سور آبادی، ج ۱، ص ۱۱۲

۳- احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۳۷

۴- انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۱، ص ۲۲۶

ص: ۱۱

ابی السعود هم در تفسیر خود، تقریباً همان مَطلب را نوشته است: (۱) «فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ؛ أی دفعتم منها بکثرة، من أفضت الماء: إذا صببت بکثرةٍ».

فاضل مقداد نوشته است: (۲) «الإفاضة؛ الدفع بکثرة من افاضة الماء وهو صبّه بکثرة»

و اصل جمله، «أفضتم أنفُسَکم» بوده؛ یعنی مفعولِ فعل حذف شده است. و افزوده است: «عرفات» نام سرزمینی است و به صیغه جمع آمده و مفرد آن «عرفه» است؛ همچون اذرعات (۳) و قنّسرین (۴) که به صیغه جمع آمده ولی مفرد مراد است. گویند: در اصطلاح این کلمات ملحقِ به جمع می‌باشند.

توقّف در عرفات به روز عرفه، از واجبات است و رکن حجّ محسوب می‌شود و با ترک آن، حج باطل است؛ زیرا بنا به گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «الحجّ عرفة». (۵)

از طرفی، قرآن مجید وقوف به عرفه را از فرایض حجّ دانسته است؛ زیرا خدا در آیه بعدی (۱۹۹ بقره) گفته است: ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ... که به صیغه امری بیان شده است، با آوردنِ حرف عطفِ «ثمّ» که بر تراخی دلالت می‌کند و مستلزم وجود در آن مکان و توقّف در آن سرزمین است. (۶) عَرفات، جمع عرفه است و سرزمین مخصوص نزدیک به مکّه به عرفات نامور است و روز نهم ذی‌حجّه را نیز روز عرفه گویند. در وجه تسمیه آن، تفسیر الخازن (۷) از قول عطاء نقل کرده که جبرئیل مناسک را به ابراهیم نشان می‌داد و از او می‌پرسید: عرفتَ؟ او هم پاسخ می‌داد: عرفتُ. و لذا آن مکان را «عرفات» گفتند. و عرفات محلّ آگاهی است؛ همانطور که مَشعر جایگاهِ شعور است که یکی را پلید و دیگری را پاک، یکی را آزادی‌خواه و دیگری را ستمگر می کند.

مَشعر (بر وزن مفعل) از مادّه «شعاره»، به معنایِ علامت است؛ زیرا آن جا نشانه‌ای است برای عبادت. آنجا سرزمین شعور و خودآگاهی است. اوّل باید شعور باشد تا آدمی به شناخت برسد. «سمّی المشعر الحرام؛ لأنّه مَعْلَمٌ للعبادة». (۸)

به مشعر «مزدلفه» هم می گویند، از مادّه «ازدلف» ایْ؛ دَنا/ نزدیک شد؛ «لأنّ النّاس

۱- تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۵۹

۲- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۳

۳- اذرعات، ملحق به جمع مؤنث سالم است، اسم محلی است در شام. اذرعات جمع اذرعه که هم جمع‌ذراع می‌باشد. مالک، ج ۱، ص ۶۷، شرح ابن عقیل. جلد یکم. أوضح المسالک.

۴- قنسرین، شهری بود در سوریه، میان حلب و حمس، نزدیک عواصم.

۵- به نقل از پاورقی کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۳

۶- به قول فاضل مقداد در ج ۱، ص ۳۰۳ کنز العرفان، «... ولا خلاف فی وجوبه».

۷- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۵

۸- لسان العرب، مادّه «شعر».

ص: ۱۲

یدنو بعضهم من بعض». (۱)

نویسنده کتاب «مسالک الأفهام» نوشته است: گر چه در وجه تسمیه عرفات (این سرزمین وسیع) جهات گوناگونی ذکر شده و تمام وجوه در جلد دوّم صفحه ۲۰۴ مسالک الافهام بیان گردیده است، ولی بهتر آن است که بگوییم: این سرزمین وسیع که جذبه روحانی و معنویِ عجیبی دارد، محیط بسیار آماده‌ای است برای معرفت پروردگار و شناسایی ذاتِ پاکِ او و مشعر را هم از آن جهت مشعر گویند که آنجا، مَعلَم و نشانه‌ای است از این مراسم پرشکوه حجّ؛ «سمّیت مشعراً لانّه معلمٌ للحجّ ...». (۲)

وچه خوب است که انسان‌ها در آن حالتِ روحانی و در آن شب تاریخی و هیجان انگیز (شب دهم ذی‌الحجّه) اندیشه و فکر و شعورِ تازه‌ای در درونشان به وجود آید و حالت آگاهی در آنان پیدا شود. مگر نه این است که کلمه «مشعر» از ماده «شعور» است.

در اینجا اگر به معنایِ لغوی کلمه «افاضه» (۳) توجّه کنیم، جنبه بلاغیِ عبارت که خَلْق به رودخانه‌ای تشبیه شده و می‌خواهد بگوید: پس هنگامی که این رودخانه عظیم از سرزمینِ عرفات به جوشش و جریان افتاد؛ وَاذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ در آستانه مشعر الحرام خدا را به توحید و تعظیم یاد کنید، آن سان که خداوند شما را به راه آورد و به راهِ راست هدایت کرد، هر چند که پیش از این شما از شمارِ گمگشتگان بودید. (۴) زجّاج هم نوشته است: (۵) از نظر بلاغی، از لفظ «افاضه» چنین برداشت می‌شود که وقوف در عرفات واجب است؛ زیرا مصداق کلمه «افاضه» پس از وقوف است و قرآن هم گفته است: فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ .... (۶)

ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۷)

«از همان جا که مردم کوچ می‌کنند (از عرفات به مشعر و از مشعر به سرزمین منا) کوچ کنید و از خداوند آمرزش بطلبید که خدا آمرزنده مهربانی است.»

این آیه در واقع یک عادت جاهلی را نفی کرده است؛ زیرا در جاهلیت، اشراف در مسیری اختصاصی، کنار از بستر رودی که مردم در آن به سوی مشعر جاری بودند، حرکت می‌کردند و اسلام دستور داد: از همانجا که خلق در حرکتند، شما هم حرکت کنید؛ یعنی همه مسلمانان باید در عرفات وقوف کنند و سپس به سوی مشعر بیایند و از آنجا به سوی منا کوچ

۱- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۴

۲- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۰۹

۳- افاضه از: افاض الماء اذا صبّه بکثرة.

۴- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۷

۵- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۶۱

۶- برای آگاهی بیشتر از آیه ۱۹۸ سوره بقره می‌توان به تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۳۹؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ تفسیرالتبیان، ج ۲، صص ۱۶۶، ۱۶۷ و ۱۶۸؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، صص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ تفسیر جلالین، ص ۴۱؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۱۱۱ و ۱۱۲؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۲۸۴ و ۲۸۵ و تفسیر المنار، ج ۲، صص ۲۳۰ تا ۲۳۳ مراجعه شود.

۷- بقره: ۱۹۹

ص: ۱۳

نمایند؛ زیرا می‌دانیم که حرف عطفِ «ثمّ» برای تراخیِ زمانی است و ترتیب را می‌فهمانـد؛ یعنی تراخیِ زمانی بین الإفاضتین و می‌دانیم که «افاضه» به معنایِ حرکتِ بعد از وقوف است.

و از آنجا که هدفِ اصلی، انسان‌سازی و پیشرفت و تعالی روحیِ انسان‌هاست، باز هم خدا دستور می‌دهد: وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ از خدا طلب آمرزش کنید و از گذشته بدِ خود پشیمان شوید و از او بخواهید که در شما اراده‌ای به وجود آورد که دیگر گِرد ناشایستگی‌ها نگردید؛ زیرا خدا کثیر المغفرت و واسع الرحمت است. (۱) در تفسیر الخازن آمده است: (۲) از مخالفت خود با دستوراتِ خدا و تمامِ گناهانِ خود استغفار کنید؛ زیرا که خدا، ساتر گناهان بندگان است و رحیم.

فاضل مقداد نیز ذیل بحث از این آیه، نوشته است: (۳) وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ؛ (۴)

یعنی از خدا مغفرت بخواهید؛ زیرا انجام مراسم حجّ سبب ووسیله‌ای است برای مستحقّ آمرزش شدن و افاضه رحمت الهی. (۵)

خلاصه اینکه: آیه ۱۹۹ سوره بقره که مورد بحث قرار گرفت، یکی از عاداتِ قریشیان، که خود را سرپرستانِ کعبه می‌شمردند و خویش را فرزندان ابراهیم می‌دانستند و برای دیگر عرب‌ها مقام و منزلتی قائل نبودند و آنان را به حساب نمی‌آوردند، خط بطلان کشید و قریشیان در عرفات وقوف نمی‌کردند؛ زیرا وقوفِ به عرفات را از محیط حَرَم بیرون می‌دانستند و انجام نمی‌دادند ولی قرآن دستور داد که باید در مراسم حج یکنواختی و هماهنگی وجود داشته باشد و مسلمانان همه در یک جا وقوف کنند و پس از وقوف در عرفات، همگی به سویِ مشعر بیایند و از مشعر به سوی منا کوچ کنند.

اسلام خواسته است بدین وسیله، انسان‌ها را از خود برتربینی و افکار و خیالاتِ واهی بر کنار دارد و با قریشی که به نسب خود می‌بالید با مردمِ دیگر قبایل در یکجا گرد نمی‌آمد، مبارزه کند، این بود که دستورِ: ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ... (۶)

صادر شد؛ زیرا به قول سید قطب، اسلام نَسَب نمی‌شناسد، اسلام طبقه نمی‌شناسد و اسلام همه مردم را یکسان می‌داند؛ «انّ الإسلام لا یَعرفُ نَسباً ولا یَعرف طبقةً، إنّ النّاس کلّهم واحدة» (۷)

این است که در بخش پایانی آیه، دستور داد از افکار و خیالاتِ نادرستِ جاهلی دوری گزینید و استغفار کنید و این عصبیّت جاهلی را از خود دور سازید؛ زیرا حج می‌خواهد درسِ

۱- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۱۴. زجاج در جلد یکم، ص ۲۶۴ «معانی القرآن و اعرابه»، در تفسیر واستغفروا اللّه انّ اللّه غفور رحیم گفته است: یعنی «سَلوهُ أن یغفر لکم مِن مخالفتکم النّاس فی الإفاضة والموقف.»

بیضاوی هم در ج ۱، ص ۲۲۷ تفسیرش، تقریباً چنین آورده است. او می‌گوید: «از جاهلیّت خود در تغییر مناسک، استغفار کنید.»

۲- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۷

۳- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۷

۴- جالب اینکه قرآن «استغفروا اللّه» گفته و نه «توبوا» که توبه از معصیت باشد.

۵- برای آگاهی بیشتر در بابِ آیه ۱۹۹ سوره بقره، رجوعه شود به:

احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ تفسیر التبیان، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۶؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۱۲ و تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۲ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۴۶۴؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، ص ۱۳۹ و تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۳۳

۶- بقره: ۱۹۹

۷- فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۸

ص: ۱۴

مساوات و برابری به انسان‌ها بیاموزد.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ.

«چون آداب و مناسک حجّ را انجام دادید، به جای یاد از پدرانتان، بلکه از آن هم بیشتر، ذکر خدا گویید. (اعراب جاهلی در پایان مراسم حجّ، مفاخر موهوم آباء و اجدادی خود را برمی‌شمردند و به آنها می‌بالیدند) برخی از مردم دعا می‌کنند که خدایا! در دنیا به ما بده و در آخرت بهره‌ای ندارند.»

در آیه بعدی هم خدا گفته است:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱)

«دسته‌ای دیگر از مردم می‌گویند: ای خدا، ما را از نعمت‌های دنیا و آخرت، هر دو بهرمند بگردان و از عذاب آتش دوزخ هم نگاه دار.»

در این آیات هم، که بخشی از مراسم حج بیان شده، باز هم هدفِ اصلی این است که اسلام، انسان‌ها را به یاد خدا می‌اندازد. قلب‌ها را متوجّه خدا می‌سازد و باز هم، یک عادتِ دیگر عرب‌های جاهلی را از میان می‌برد؛ زیرا عرب جاهلی که برای حجّ خود رسالتی قائل نبود و از انجامِ مراسم حجّ، هدف انسانی نداشت، در پایان مراسم حج، به اسواق عکاظ و مجنّه وذی‌المجاز که تنها برای داد و ستد نبود، حضور می‌یافت و در مفاخر آباء و اجدادی خود سخن می‌گفت و به انساب خود می‌بالید.

قرآن این عادتِ نکوهیده آنان را، پس از پایان مراسم حج، نکوهش کرد و آنان را به ذکر خدا متوجّه ساخت و گفت:

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ ...؛ یعنی چون مناسک حج را انجام دادید و از عباداتِ مربوط به حجّ فارغ شدید، ذکر خدا گویید؛ زیرا ذکر خدا است که آدمی را تعالیِ روح می‌بخشد و نه یاد از پدران و اجداد کردن و به آنان بالیدن!

هدفِ اصلی این است که ارزشها تغییر یابد و ارزش انسان در داشتن تقوا و پیوند با خدا باشد، نه افتخار به آباء و اجداد. (۲)

۱- بقره: ۲۰۱

۲- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۲۸۹ و ۲۹۰

ص: ۱۵

ابن قُتیبه ذیلِ بحث از فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آبَاءَکُمْ ... نوشته است: (۱) در جاهلیّت، پس از فراغ از مراسم حج، اعرابِ جاهلی، از پدران خود یاد می‌کردند و کارهای برجسته و نیک آنان را به رخ می‌کشیدند؛ «فیقول أَحَدهم: کان أبی یقری الضیف ویصل الرحم وَیفْعلُ کذا و کذا».

زجاج در بحث از آیه مزبور، مطالبِ زیر را نوشته است: (۲) ... مَناسِکَکُمْ ... ای: «متعبّداتکم الّتی أمرتم بها فی الحجّ» ... فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آبَاءَکُمْ ... زجّاج، موضوع توقّف عرب جاهلی را پس از انجام مراسم و مناسک حجّ و برشمردنِ فضایل آباء و محاسن پدران، باز گفته است.

... أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً ... کلمه «أشدّ» را محلًا مجرور دانسته؛ زیرا عطف است بر کلمه «ذکرِ» ما قبل، ولی چون غیر منصرف است، جرّ آن به فتح می‌باشد؛ (زیرا کلمه اشدّ، بر وزن افعل است و غیر منصرف می‌باشد) ولی دکتر عبدالجلیل عبده شلبی که کتاب زجّاج را شرح و تحقیق کرده، در پاورقی صفحه ۲۶۴، جلد یکم همان کتاب گفته است:

کلمه «اشدّ» در محلّ مفعول مطلق است و تقدیر آن چنین است:

«ذکراً أشدّ (۳) من ذکرکم آباءَکم».

مکّی بن ابی‌طالب هم، تقریباً مطلب زجّاج را تکرار کرده و گفته است: (۴) کلمه «أشدّ» در موضع جرّ است؛ زیرا عطف بر کلمه «کذکرکم» می‌باشد و جایز است که منصوب باشد بنابر اضمار فعل و تقدیر آن چنین است:

«اذکروه ذکراً أشدّ ذکراً من ذکرکم آباءکم».

پس کلمه «أشدّ» نعت است برای مصدر «ذکراً» که در معنی حال است و تقدیر آن «اذکروه مبالغین فی الذکر له» می‌باشد.

نویسنده احکام القرآن، در بحث از آیه مزبور نوشته است: (۵) قضاء؛ یعنی (۶) به جا آوردن، و در مورد عبادات آن است که در وقت خود انجام نشود و معنایِ صحیح فَإِذَا قَضَیْتُمْ مَنَاسِکَکُمْ ... یعنی: «إذا فعلتم منسکاً من مناسک الحجّ فاذکروا اللّه»؛ یعنی در موقع احرام تلبیه و در هنگامِ رمی تکبیر و در وقت قربانی بسم اللّه گفتن لازم است.

نویسنده کتاب «کنز العرفان» هم در بحث از آیه پیشگفته نوشته است: (۷)

۱- تفسیر غریب القرآن، ص ۷۹

۲- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۳۶۴

۳- یعنی کلمه «أشدّ» صفت برای مفعول مطلق محذوف می‌باشد.

۴- مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۹۰

۵- احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۴۰

۶- یکی از معانی قضاء: انجام کاری است بر استواری. نک: اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۸۳

۷- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۷

ص: ۱۶

در این آیه، کلمه «مناسک» جمعِ مضاف است و افاده عموم می‌کند؛ یعنی به طور کلّی، تمام اعمالِ حجّ.

فاضل مقداد، افزوده است: منظور از «ذکر» هم، گو این که، ذکر لسانی است ولی در اصل، ذکر قلبی منظور است؛ زیرا ذکرِ لسانی، ترجمان ذکر قلبی است و آگاهی دهنده درون و روحِ آدمی است و البته به یاد خدا بودن، باید مستمرّ باشد و بنده واقعی نباید از یاد خدا غافل بماند. (۱) نویسنده مسالک الافهام، ضمن بازگفتن مطالب دیگران، خود نیز گفته است:

مناسک، (۲) جمع مَنْسک است که مصدر فعل «نسک» می‌باشد و اطلاق آن بر عبادت، همچون اطلاق مصدر بر مفعول است و در واقع گفته شده است: «اذا فعلتم أفعالکم التی کانت عبادة ...».

و نیز افزوده است که قرآن در هر مورد می‌خواهد انسان بسازد و به انسان‌ها درس بدهد و لذاست که می گوید: ... فَاذْکُرُوا اللَّهَ ... یعنی ارتباطِ خود را با خدا قطع نکنید، همیشه به یاد خدا باشید. (۳) نویسنده «اقصی البیان» هم، در بحث از ... فَاذْکُرُوا اللَّهَ ... گفته است:

این بخش از دستور العمل قرآنی، از آن جهت است که عرب پیش از اسلام، پس از فراغ حجّ، به ذکر پدران و اجداد خویش می‌پرداخت و از دلاوری و حماسه آفرینی آنان سخن می گفت، اسلام آنان را از چنین کاری منع کرد و گفت: ... فَاذْکُرُوا اللَّهَ ... که منظور بیشتر ذکر قلبی است و ذکر زبانی هم ترجمانِ ذکر قلبی است. (۴) قرآن، سپس ذاکران را دو دسته دانسته است:

* دسته‌ای که هدفشان از ذکر، اغراض دنیاوی است و می گویند: خدایا! در دنیا به ما بده که برای این دسته ... وَمَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ. (۵)

** گروه دیگر کسانی هستند که می گویند: (۶) ای خدا، ما را از نعمتهای دنیاوی و اخروی بهره‌مند گردان و از عذاب آتشِ دوزخ هم نگه دار.

جا دارد که بدانیم، در آیه ۲۰۰ سوره بقره ... رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا ... مفعول دوّم فعل «آتنا» محذوف است و حذف مفعول در اینجا از جنبه بلاغت اهمّیت دارد و حذف در اینجا ابلغ است؛ زیرا اگر انسان بخواهد تمام خواسته‌های خود را بگوید که جمله مطنب و طولانی

۱- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۰

۲- شیخ طبرسی هم در جلد یکم، ص ۱۱۲ تفسیر جوامع الجامع نوشته است: مناسک، جمع منسک است: والمنسک امّا موضع النسک أو مصدر جُمِع لأنّه یشتمل علی افعال؛ یعنی اذا فرغتم من أفعال الحجّ فاذکروا اللّٰه ...».

۳- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۱۵

۴- اقصی البیان، ج ۱، صص ۳۸۳ و ۳۸۴

۵- خلاق، یعنی حظّ و نصیب و به قول زجّاج در جلد یکم صفحه ۲۶۵ معانی القرآن و اعرابه، «الخلاق: النصیب الوافر من الخیر».

۶- تقریباً مضمون آیه ۲۰۱ سوره بقره است.

ص: ۱۷

می‌شود و مطلب به درازا می‌کشد و ذکر بعضی از خواسته‌ها نیز تخصیص بدون مخصّص می‌شود، بنابر این حذف مفعول ابلغ است. ولی در آیه بعدی، کلمه «حسنه» بهترین تعبیر است و جنبه شمول دارد و لذا قرآن گفته است: ... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً ... (۱)

وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.

«و در روزهای معیّن خدا را یاد کنید و ذکر خدا بگویید (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌حجّه) و هر که دو روز پیشی جوید و یا تأخیر کند و باز ایستد و متّقی باشد، گناهی بر او نیست و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که شما به سوی او محشور خواهید شد (بازگشت خواهید کرد).»

در این آیه خدای بزرگ، دستور داده است که ختم مراسم حجّ باید همراه با ذکر خدا و تقوا باشد؛ یعنی خدا را در روزهای معیّنی، که در اصطلاح ایّام تشریق نام دارد و واقعاً روشنی بخش روح و جان انسان است- و عبارت از روزهای ۱۱، ۱۲ و ۱۳ ماهِ ذی‌حجّه است، یاد کنید؛ یعنی به یاد خدا باشید و ذکر او را بر زبان جاری سازید.

ایّام تشریق هم اسم با مُسمّایی است؛ زیرا این ایّام روشنی بخش جان و روح انسان‌هاست و چه بسا انسان‌هایی که در پرتو این مراسمِ عالی و یاد خدا بودن، روح وروانشان روشن گردد.

بخش پایانی آیه ... وَاتَّقُوا اللَّهَ ... در واقع تحریض و تشویقی است بر ملازم بودن تقوا؛ یعنی خداوند در ضمن گفته است:

ای انسانی که آمدی و رنج سفر بر خود هموار کردی، سعی کن که تقوا را پیشه خود سازی و با روحی پاک، در آینده از ارتکابِ گناهان اجتناب کنی.

خداوند خواسته است بدین وسیله حج گزاران دارای روحی پاک از آلودگی‌ها شوند و «اتَّقُوا اللَّهَ» را شعار خود سازند. (۲) فاضلِ مقداد در بحث از آیه ۲۰۳ سوره بقره نوشته است: (۳) منظور از «ایّام»، ایّام تشریق می‌باشد که عبارت از ۱۱ ذی‌حجّه (/ یوم القرّ) و ۱۲

۱- بخشی از آیه ۲۰۱ سوره بقره. برای آگاهی بیشتر در باب آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ سوره بقره، رجوع شود به: تفسیرهای التبیان، ج ۲، صص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ مجمع البیان من تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ جوامع الجامع؛ ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۳؛ بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ جلالین، ص ۴۲؛ منهج الصادقین، ج ۱، صص ۴۶۵ و ۴۶۶؛ تفسیر سیّد عبداللَّه شُبّر، ص ۲۸؛ صافی، ج ۱، صص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ المنار، ج ۲، صص ۲۳۵ تا ۲۳۸ و فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹

۲- فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۹۱ و مسالک الافهام، ج ۲، صص ۲۳۳ و ۲۳۴

۳- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۹

ص: ۱۸

ذی‌حجّه (/ یوم القدر) و ۱۳ ذی‌حجّه (یوم النفر) است.

شاید بتوان گفت که به یاد خدا بودن و ذکر خدا گفتن و در آخر آیه از تقوا سخن گفتن و جمله «اتّقوا اللّه» را به کار بردن، از ویژگی‌هایِ اسلام است.

ابن عربی در بحث از آیه مزبور می‌نویسد: (۱) چون این آیه پس از آیه ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ... می‌باشد، روشن است که منظور از «ایّام» وقوفِ در منا است و مرادِ از «ذکر» هم تکبیر گفتنِ به هنگام رمْی جَمره است.

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً وَهُدیً لِلْعَالَمِینَ (۲)

«به راستی نخستین خانه‌ای که برای مکان عبادتِ مردم بنا شده، در سرزمین مکّه است که پر برکت است و مایه هدایت جهانیان.»

فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِناً وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنْ الْعَالَمِینَ (۳)

«در آن خانه نشانه‌ها و آیات رُبوبیّت هویداست و جایگاهِ ابراهیم است و هر که به آن درآید، ایمن باشد و بر مردم است گزاردنِ حجّ خانه خدا، آنان که توانایی رفتن به سویِ آن خانه دارند و هر که کُفر ورزد، پس البته بداند که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ ... در واقع جواب از سؤال مُقدّری است و پاسخی است بر آنان که گفتند: چرا کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شد؟ که در جواب گفته شده: این خانه نخستین خانه توحید است. نخستین جایگاهی است که برای پرستش خدا ساخته شده و برای آنان که به آن خانه پناه برند امنیّت است. با سابقه‌ترین مَعبد است. خانه‌ای است پربرکت.

خانه‌ای است که مرکزِ اجتماع خواهد بود و چون به آن پناه برند، آرام گیرند و جانشان در اطمینان بیاساید. خانه‌ای است که به قول سیّد قطب «مثابة الأمن لکلّ خائف» است، خانه‌ای است که «من دخله کان آمناً» می‌باشد و بالأخره، خانه‌ای است که «اختاره اللّه للمسلمین قبلةً». درست است که هر کس به این خانه پناهنده شود در امان است و کسی حقّ تعقیبِ او را ندارد و این مسأله از بابِ حرمت بیت و حوالی آن است ولی باید دانست که اگر کسی به

۱- احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۴۰

۲- آل عمران: ۹۶

۳- آل عمران: ۹۷

ص: ۱۹

صاحب بیت رسید و به مقام فنای فی اللّه نایل گردید، آن وقت به ایمنی حقیقی رسیده است و مقام ایمنی واقعی است که می‌توان گفت: ... وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِناً ...

محمّد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی نوشته است: (۱) از زمان آدم تا روزگارِ بنای کعبه، خانه‌های بسیاری ساخته شده، پس چگونه می‌توان گفت: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... و چگونه می‌توان کعبه را نخستین خانه دانست.

رازی در پاسخ گفته است: معنای این آیه این است:

«إنّ اوّل بیتٍ وُضع قبلةً للناس ومکان عبادة لهم، أو وُضع مبارکاً للنّاس»

پیش از رازی، زجّاج تقریباً همین مطلب را گفته است؛ (۲) یعنی او در بحث از: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... گفته است:

قیل: «انّه اوّل مسجد وضع للناس، وقیل: «انّه اوّل بیتٍ وضع للحجّ» (۳)

خازنی در سبب نزول این آیه، نوشته است (۴) که: یهودیان به مسلمانان گفتند بیت المقدّس قبله ماست و افضل بر کعبه است و اقدم. ولی مسلمانان گفتند که کعبه افضل است و این آیه إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... نازل شد.

اوّل: یعنی فردِ سابق متقدّم بر ما سواء: اوّل الشیء، ابتداؤه.

ابتدا ممکن است آخری داشته باشد و ممکن است آخری برایش نباشد، همچون واحد که اوّل العدد است و نهایتی برایِ آخر آن نیست. (۵) وُضِعَ لِلنَّاسِ؛ یعنی «یشرک فیه جمیع النّاس.»

اگر کسی بگوید: چرا بیت (خانه) یک بار به خدا اضافه شده (وطهّر بیتی)، و بار دیگر «وُضع للنّاس» گفته شد؟

نویسنده تفسیر الخازن، در جواب گفته است: (۶) اضافه «بیت» به «اللّه» بر سبیل تشریف و تعظیم است مثل «ناقهٔ اللّه» ولی اضافه به «النّاس» برای این است که بگوییم: تمام مردم در آن بیت مشترک هستند.

... لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً وَهُدیً لِلْعَالَمِینَ

زجّاج نوشته است: (۷) خبر «انّ»، «هو للذّی ببکّهٔ» می‌باشد.

اشتقاق کلمه «بکّه» از «بکّ» می‌باشد: «هو بکّ النّاس بعضهم بعضاً فی الطواف أی دفع بعضهم بعضاً.»

۱- تفسیر أسئلهٔ القرآن المجید وأجوبتها، ص ۳۴

۲- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۴

۳- نویسنده کتاب «اقصی البیان» هم در جلد یکم صفحه ۳۳۹ گفته است:

«وضع للنّاس»؛ «یعنی بنی للنّاس لعبادتهم» و گفته‌اند «اوّل بیت وضع للعبادهٔ» می‌باشد. پیش از آن هم بیوت فراوانی بوده، لیکن آنجا اوّل بیتِ مبارک بوده است. در جلد یکم، ص ۳۳۱ تفسیر الخازن نوشته شده: کسی از حضرت علی علیه السلام پرسید آیا کعبه اوّل بیتی است که در روی زمین بنا شده؟ علی علیه السلام در جواب فرمود: خیر! «ولکنّه اوّل بیتٍ وضع للنّاس مبارکاً وهدیً.»

۴- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۶

۵- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۳۹

۶- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱

۷- معانی القرآن واعرابه، ج ۱، ص ۴۵۴

ص: ۲۰

وقیل: إنّما سُمّیت ببکّة لأنّها تبکّ أعناقَ الجبابرة. (۱) ابن قتیبه، نوشته است: (۲) به نقل از لسان العرب: «بکّة و مکّة شیء واحد والباء تبدیل من المیم. یقال: سَمَّد رأسه وسبّده: اذا استأصله وشرّ لازم ولازب».

منظور این است که باء به میم بدل می‌شود.

ابن قتیبه سرانجام در تفاوت این دو کلمه گفته است:

و یقال: بکّة: موضع المسجد. ومکّة: البلد حوله.

مبارکاً: در آیه حال است و تقدیر آن چنین است: «استقرّ ببکّة مُبارکاً» (۳)

و ممکن است بگوییم تقدیر آن: «وضع مبارکاً» است. (۴) «مبارکاً» یعنی ذابرکةٍ وأصل البرکة: النموّ والزیادة.

تعبیر مبارک بودن در مورد چیزهایی است که خیر آن همیشگی است. قرآن چون منشأ و مبدأ خیر است، در چند مورد از آن به مبارک یاد شده، بیت اللّه هم به مبارک توصیف شده؛ زیرا کثیر الخیر والبرکه است. (۵) و به قول خازن: «قیل هو اوّل بیت خصّ بالبرکة زیادة الخیر». (۶) فاضل مقداد در بحث از آیه مورد بحث (۹۶ آل‌عمران) نوشته است: (۷) لام در «للّذی» لام تأکید است در خبرِ انّ.

مُبارکاً حال است. عامل در آن فعلِ «وضع» است و یا فعل «استقرّ».

و نیز گفته شده که «مکّه»: البلد کلّه و بکّة: موضع المسجد.

در پاورقی «کنز العرفان»، ص ۲۵۸، جلد یکم نوشته شده است:

گفته‌اند: مکّه ۱۷ اسم دارد. ماوردی در کتاب «احکام السلطانیّه» در باب چهاردهم صفحه ۱۵۷ نوشته است: دو کلمه: مکّه و بکّه مورد اختلاف است:

برخی معتقدند: مکّه و بکّه دو کلمه هستند و مسمّای آنها یکی است با توجّه به این که در زبان عربی به علّت قرب مخرج، میم به باء تبدیل می‌شود و بعضی هم اعتقاد دارند که این دو، دو کلمه هستند و دو مسمّی دارند؛ یعنی مکّه اسم تمام شهر است و بکّه اسم بیت اللّه.

نویسنده کتاب «مسالک الافهام» در بحث از آیه مزبور، ضمن تأییدِ مطالب دیگر مفسّران، نوشته است: (۸) «وقیل انّ بکّه، موضع المسجد. و مکّة: الحرم کلّه و یدخل فیه البیوت و هو المرویّ عن امام الصادق علیه السلام.

۱- در وجه تسمیه مکّه نویسنده تفسیر الخازن در جلد یکم، ص ۳۲۱ نوشته است:

«فسُمیّت بذلک لقلّة مائها من قول العرب: بکّ الفصیل ضرع أمّه- و أمتکّه: اذا مصّ کلّ ما فیه من اللبن، وقیل لانّها تمکّ الذنوب أی تزیلها.»

۲- تفسیر غریب القرآن، صص ۱۰۷ و ۱۰۸

۳- ابن عربی نوشته است: مبارکاً؛ یعنی «انّه مبارک من کلّ وجه من وجوه الدنیا والآخرة». نک: احکام‌القرآن، ج ۱، ص ۲۸۳

۴- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۳۹

۵- وهذا کتابٌ أنزلناه مبارکٌ ... انعام: ۹۲

وهذا کتابٌ أنزلناه مبارکٌ فاتّبعوه ... انعام: ۱۵۶

وهذا ذکرٌ مبارک ... انبیاء: ۱۰

تابٌ أنزلناه إليك مبارك ليدبّروا آياته ...، «ص»: ۲۸

۶- تفسير الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱

۷- كنز العرفان، ج ۱، ص ۲۵۸

۸- مسالك الافهام، ج ۲، صص ۱۰۰ و ۱۰۱

ص: ۲۱

وقیل: بکّهٔ، موضع البیت والمطاف و مکّه: اسم البلد (۱) و افزوده است از آن جهت بکّه گویند که: «لأنّها تبکّ أعناق الجبابرهٔ أی تدقّها».

نویسنده مسالک الافهام در بحث از آیه ۹۷ آل عمران نوشته است: (۲) «فیه آیاتٌ بیّنات ...» می‌تواند جمله مفسِّره باشد برایِ جمله «هدیً للعالمین» و می‌تواند جمله حالیّه باشد.

«مقام ابراهیم» هم می‌تواند عطف بیان باشد برای «آیات بیّنات».

و جمله «مَن دَخَله کان آمناً» یا جمله ابتدائیه باشد و یا جمله شرطیّه.

ضمیر در «دَخلَه» هم به «حرم» برمی‌گردد و نه به «بیت» و یا «مکّه».

در تفسیر الخازن آمده است: (۳) فِیهِ آیاتٌ بیِّنات یعنی فیه دلالات واضحات علی حرمته و مزید فضله.

زجّاج نوشته است: (۴) رفع «مقام» بنابر اضمار «هی» می‌باشد؛ یعنی خبر است برای مبتدای محذوف و در اصل «هی مقام ابراهیم» بوده است.

در بخش دوّم آیه ۹۷ سوره آل عمران، نکاتِ بسیار جالب توجّهی هست.

... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ...

اصل حجّ در اسلام به وسیله آیه بالا تشریع شده و به قول ابن عربی، (۵) این آیه دلالت بر وجوبِ حج می‌کند؛ زیرا در زبان عربی، وقتی گفته می‌شود: «لفلان علیّ کذا» وجوب آن چیز مؤکّدتر شده و این گونه بیان، بلیغ‌ترین الفاظِ وجوب است و تأکیدی است برای الزامِ حجّ.

و به قول نویسنده «اقصی البیان» (۶) از جمله خبریّه ... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ ... أمر، موکّدتر و بلیغ‌تر و شدیدتر استنباط می‌شود تا صیغه امری.

از طرفی، جمله اسمیّه بر دوام و ثبات دلالت می‌کند و در واقع چنین بیان شده:

«حج گزاردن حقّی است از آنِ خدا در عهده مردم».

افزون بر این‌ها، در آغاز مطلب، به صورت جمله اسمیّه و به طورِ عموم (علی النّاس) بیان شده و سپس بدان تخصیص داده شده (مَنِ استطاع) و این خود، دلیلی است بر وجوبِ حجّ؛ زیرا تفصیل بعد از اجمال است، ابهامی است که بعد تبیین شده؛ یعنی جمله در آغاز به صورتِ مُجمل آمده و سپس تفصیل داده شده و تمام اینها، برای مزید تحقیق و تقریر است.

با توجّه به این که به قول فاضل مقداد (۷) از جمله پایانیِ آیه ... وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْ

۱- در جلد یکم، ص ۲۹۹ تفسیر البرهان، نوشته شده است؛ از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر «من دخله کان آمناً» پرسیدند که منظور بیت است یا حرم؟ قال «مَن دخل الحرم من الناس مستجیراً به، فهو آمن من سخط اللَّه ...» و نیز در همین کتاب و همین صفحه: امام صادق علیه السلام گفته است: «موضع البیت بکّهٔ والقریهٔ مکّهٔ» در روایت دیگر «انّ بکهٔ، موضع البیت و انّ مکّهٔ جمیع ما اکتنفه الحرم» نک: تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۰۰

۲- همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۱

۳- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۲

۴- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۵

۵- احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۵

۶- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵

۷- کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۷، مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۱۴ و اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵

ص: ۲۲

الْعَالَمِینَ چنین استنباط می‌شود که خدا ترک حجّ را از اعظم کبائر شمرده و در ردیف کفر، آورده؛ یعنی از ترک حجّ به کفر تعبیر شده که چیزی بدتر از آن نیست.

به عبارت دیگر، در پایانِ آیه، به جای این که مثلًا گفته شود «وَ مَنْ لَمْ یَحجّ ...» برای تأکید در حج و برای اثبات وجوب حجّ برای مستطیعی که حجّ نگزارد، گفته شده: ... وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنْ الْعَالَمِینَ؛ یعنی «هرکس انکار کند وجوب حجّ را و به آن کافر باشد؛ «فانّ اللَّه غنیّ عنه وعن حجّه وعمله وجمیع خلقه». (۱)

از این که در آغاز گفته شده: ... وَللَّهِ عَلَی النَّاسِ .... فهمیده می‌شود که انجام حجّ باید فقط برای خدا باشد و نه چیز دیگر. (۲)

الناس، در «علی الناس» عام است و همه مردم را- از نرینه و مادینه- دربرمی‌گیرد، بجز صغار، که بالإجماع از اصولِ تکلیف خارج هستند. (۳) عَبد هم، خارج از عموم است؛ زیرا عبد غیر مستطیع است.

«من استطاع» بدل بعض از کلّ می‌باشد، از کلمه «الناس» (۴) و در واقع مخصّص عموم است؛ یعنی أوجب اللَّه علی المستطیع من النّاس حجّ البیت».

«حجّ البیت» (۵): قصده للزیارة علی الوجه المخصوص المشتمل علی ایقاع المناسک ...

حجّ در تمام عمر، یک بار واجب است؛ زیرا: اوّلًا لفظ مطلق، حمل بر اقلّ مراتب می‌شود و ثانیاً: امر اقتضای تکرار ندارد. و ثالثاً به دلیل روایتِ ابن عبّاس که گفت: پیامبر اکرم درباره حجّ با ما سخن می‌گفت. اقرع بن جالس پرسید: «أفی کلّ عام؟ فقال علیه السلام: لا». (۶) ابوالبرکات، ابن الأنباری ذیل بحث از آیه مزبور نوشته است: (۷) کلمه «مَن» در ... مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا ... ممکن است در محلّ جرّ باشد؛ زیرا بَدَل از «النّاس» است و می‌توان آن را فاعلِ مصدرِ مضاف به مفعول؛ یعنی «حجّ البیت» دانست و مرفوع.

و ممکن است مرفوع بودن «مَنْ» به سببِ مبتدا بودن باشد؛ یعنی مَن شرطیّه مبتدا واقع شده و فعل «استطاع» هم در محلّ جزم است به «مَن» و جوابِ شرط هم محذوف می‌باشد و تقدیر جمله چنین است: «مَنِ اسْتَطاعَ فَعَلَیهِ الْحَجّ».

«ها» ی ضمیر در «الیه» ممکن است به کلمه «حجّ» برگردد و می‌توان آن را به «بیت» برگرداند.

۱- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۵

۲- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵

۳- احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۷

۴- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۶

۵- الحجّ بکسر الحاء: اسم العمل. و یقال حججت الشیء أحُجّه حجّاً: اذا قصدته. نک: معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۶

۶- کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۶

۷- البیان فی غریب القرآن، ج ۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۴

ص: ۲۳

خلاصه اینکه: عبارتِ مطلقِ ... للَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ... را جمله ... مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ... مقیّد می کند.

نویسنده کتاب (۱) «مسالک الافهام» ذیل بحث از بخش پایانی آیه (ومن کفر ...) روایتی از امام صادق که در کتاب «التهذیب» آمده، نقل کرده و آن را دلیلی بر وجوب حجّ و این که ترکِ حجّ به کفر تعبیر شده، دانسته است.

روایت این است:

«مَن ماتَ ولم یحجّ فلیَمُتْ، ان شاء یهودیّاً أو نصرانیاً»

نویسنده تفسیر الخازن (۲) نیز حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: «بُنِیَ الإسلامُ علی خمس شهادة؛ شهادة أن لا إله الّا اللَّه وأنّ محمّداً رسولُ اللَّه وأقام الصّلاة وإیتاء الزکات والحجّ وصوم رمضان».

بدین ترتیب: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حج را از ارکان پنجگانه اسلام دانسته؛ یعنی آن را واجب شمرده است: «علی مَنِ استطاع مِنْ أهل التکلیف وَوَجد السّبیل الی حجّ البیت الحرام».

در فضیلت و اهمّیتِ حج، روایات زیادی هست. (۳) و خلاصه اینکه دو آیه ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران. دارای اهمّیت ویژه‌ای است و مزایایی را برای بیت اللَّه الحرام بیان کرده است و این مزایا عبارت است از:

* بیت اللَّه، اوّل مسجدٍ وضع للنّاس.

* کونه مبارکاً.

* کونه هدیً للعالمین.

و در این بیت اللَّه، آیات ربوبیّت الهی، هویداست؛ زیرا:

- مقام ابراهیم است.

- خانه‌ای است که ... وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِناً. (۴)

پی‌نوشتها:

۱- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۱۴

۲- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۳

۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر الخازن، ج ۱، صص ۳۲۲، ۳۲۴ و ۳۲۵

۴- برای آگاهی بیشتر درباره تفسیر دو آیه ۹۶ و ۹۷ آل‌عمران، رجوع شود به: تفسیرهای: التبیان، ج ۲، صص ۵۳۵ تا ۵۳۸؛ مجمع البیان، ج ۲، صص ۴۷۶ تا ۴۷۹؛ جوامع الجامع، ج ۱، صص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ کشّاف، ج ۱، صص ۴۴۶ تا ۴۴۸؛ الجامع لأحکام القرآن قُرطبی، ج ۴، صص ۱۳۷ تا ۱۵۴؛ جلالین، ص ۸۳؛ صافی، ج ۲، ص ۲۷۸ تا ۲۸۲؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ العیّاشی، ج ۱، صص ۱۸۷ تا ۱۹۰؛ کشف الحقایق، ج ۱، صص ۲۶۵، ۲۶۶؛ تفسیر سیّد عبداللَّه شبّر، ص ۹۵ و البرهان، ج ۱، ص ۲۹۸ و ج ۱، ص ۳۰۲

ص: ۲۴

ص: ۲۵

ص: ۲۶

ص: ۲۷

ص: ۲۸

ابعاد عرفانی، تربیتی و عبادی حج

محمدحسین فضل‌اللّه

ترجمه: مصطفی پاینده

ابعاد عرفانی، تربیتی و عبادی حج به حدّی گسترده است که باید هر یک به طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گیرد. ما در این نوشتار تنها به چند نکته کلّی شایسته دقّت و تأمّل اشارت داشته، تفصیل مطالب را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم:

۱- اندیشه تجزیه‌ای و مشکلات آن:

از دیدگاه متفکران مسلمان، اندیشه تجزیه‌ای یکی از مشکلات اساسی اسلام است که به هر بخشی از اسلام، جدای از بخشهای دیگر می‌نگرد و هر یک از ابعاد معنوی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن را به‌طور مستقل مورد مطالعه قرار می‌دهد.

بدیهی است که چنین اندیشه‌ای، دیدهای منفی از طرح کلّی اسلام در اذهان پدید می‌آورد. و در واقعیت عینی، مسلمانان را تنها به بعضی از ابعاد اسلام متعهد می‌کند.

روشن است که چنین اندیشه‌ای ما را از درک و شناخت جامع اسلام دور می‌سازد؛ چرا که در هر بعدی از اسلام، ابعاد دیگر هم نهفته است:

از باب نمونه، هنگامی که جنبه اقتصادی اسلام را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، می‌بینیم در آن تنها مقوله‌های مادّی- که از روابط اقتصادی و شیوه‌های تحرّک اقتصاد در زمینه تولید و توزیع سخن

ص: ۲۹

بگوید- مطرح نیست؛ بلکه باید در کنار اقتصاد اسلامی محتوای معنوی، شیوه‌های اخلاقی و تحرک سیاسی در قلمرو فرد و جامعه را هم ببینیم و چنین بینشی به ما می‌فهماند که تمام این جنبه‌ها، در پیدایش بُعد اقتصادی اسلام نقش دارد و ما نمی‌توانیم در اقتصاد اسلامی، جنبه اقتصادی آن را از دیگر ابعاد اخلاقی و معنوی جدا کنیم و به اصطلاح مقوله‌های اقتصادی صرف را از جنبه‌های کاربردی و عینی تفکیک کنیم.

نمونه دیگر: بُعد اخلاقی اسلام است که نمی‌توان آن را تنها از دیدگاه فلسفی و اخلاق علمی مطالعه کرد بلکه باید تمام زمینه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عبادی اسلام را مدّ نظر قرار داد تا روشن شود که در خطوط کلّی اخلاق اسلامی، هم زمینه‌های کاربردی وجود دارد که در نتیجه جنبه‌های مادی و انسانی را جهت می‌بخشد و هم بعد عبادی و خودسازی در آن نهفته است که هدف عالی آن، تکامل معنوی انسان می‌باشد.

همچنین است، اندیشه اسلامی در رابطه با «تبیین جهان حیات و انسان»، که نمی‌توان ابعاد غیبی و الهی آنها را از جنبه‌های مادی جدا از هم نگریست، بلکه باید به گونه‌ای جهان، انسان و حیات را شناخت که جنبه غیبی و مادی آنها در یکدیگر تأثیر متقابل دارد و مکمّل همدیگر است.

تمامی مسلمانان باید اندیشه اسلامی را با ژرف‌نگری بررسی کنند تا همگی به نتیجه قاطعی برسند و اسلام را به عنوان یک نظام فکری، قانونی و عملی عرضه نمایند، آنگونه که تمام اصول و فروع آن، مکمّل یکدیگر و پیوسته باشد. در این بینش، اسلام باید با کالبدی مقایسه شود که بواسطه تمام دستگاهها و اعضای خود تغذیه می‌شود و رشد می‌کند و هیچ دستگاه و عضوی نمی‌تواند در حیات انسان اثر بخش باشد، مگر بواسطه نیروی دیگر اعضا، که در حیات و قدرت مؤثر هستند.

با چنین دیدگاه ارتباطی و جامع نسبت به ابعاد اسلام است که می‌توان حقیقت اسلام را در زندگی مسلمانان وارد و آنان را در رفتار و عمل راهنمایی کرد و در برخورد با انحرافات فکری مسلّح ساخت تا از تأثیر نقشه‌های شوم مستکبران کافر و استعمارگر در باور و حیات امّت اسلام در امان بوده و آسوده خاطر شد؛ چرا که آنان با تفکیک ابعاد دین از یکدیگر، می‌خواهند باور و زندگی مسلمانان را دستخوش

ص: ۳۰

دگرگونی و بحران فکری نموده و چنین وانمود کنند که دین و دنیا، هر کدام، قلمرو خاص خود را دارد.

دین در نظر اینان، تنها مربوط به عالم غیب و روح و ماوراء الطبیعه است که دارای مراسم خاص عبادی از قبیل نماز، روزه، حج، دعا، گریه و زاری، زندگی صوفیانه و خویشتن را از واقعیات اجتماع پنهان نمودن است. و این دنیا است که تمام جنبه‌های عمومی، فردی، مادّی، اجتماعی، روانی، سیاسی و اقتصادی انسان را در برمی‌گیرد و در آن، امکان ارضای، تمایلات و لذّات جنسی وجود دارد و جامعه با مسالمت یا جنگ زیست خواهد نمود!

در این طرز تفکر، دین خدایی برای خود دارد و دنیا خدایی دیگر؛ به عبارت دیگر، اللّه خدای دین و قیصر (شاه) پروردگار دنیا است، که هیچکدام نباید در قلمرو یکدیگر دخالت نمایند!

آری، اسلام این چنین از قلمرو دنیا و زندگی مسلمانان بیرون می‌رود و ابعاد دنیوی مسلمانان با افکار بیگانه و قدرتهای بی‌ارزش اداره می‌شود.

البته با ژرف نگری، خواهیم دید که عقب افتادگی و زندگی سنّتی مسلمانان در قرنهای متمادی، زمینه مناسبی را برای مثل چنین اندیشه‌ای (جدایی دنیا از دین) پدید آورده است و آثار آن را به خوبی می‌توان در مباحث مورد نیاز، عمل مسلمانان و در بحثهای فقهی و فکری مراکز دینی، مشاهده کرد که چگونه عبادات فقه را از سایر مباحث اجتماعی جدا نموده‌اند و کسی در نزد ما مسلمان معرفی شده که همواره به عبادت فردی اشتغال دارد و از اجتماع خود بی‌خبر است!

دیدگاه جدایی دین از دنیا، تا آنجا نفوذ کرده که عرفان اسلامی را نیز دربرگرفته و لایه‌هایی از فلسفه یونان و هند و ... در آن داخل گشته و باور بخش زیادی از قلمرو اسلام و مسلمانان را تحت تأثیر قرار داده است؛ به گونه‌ای که مسلمانان عرفان را اندیشه‌ای جدا از زندگی می‌دانند و تصورشان این است که عارفان باید فکر و ذکر، همّ و غمّ و حالت قلبی و راز و نیازشان یکسر در خدا غرق و فانی گردد و نباید به زندگی توجه کنند. با این که عرفان در قلمرو معنویت اسلام، اندیشه و رفتار و شیوه خوبی است جهت خودسازی مسلمان. و انسان را از هرگونه قید و وابستگی آزاد و در راه اهداف بزرگ متحرک و توانا می‌سازد تا به سبب رهایی از بندها و دلبستگی‌ها و توجه به خدا، در زندگی اجتماعی احساس

ص: ۳۱

مسؤولیت نماید و خود را آزاد اندیش، با اراده‌ای استوار ببیند.

ما در طول تاریخ خود و حتی در زمان حاضر، می‌بینیم بسیاری از کسانی که عرفان را به عنوان مسلك فکری و یا عملی خود پذیرفته‌اند، از زندگی، جریانهای اجتماعی، دردها، مشکلات مردم و درگیریهای دنیا، دور گشته و در گوشه‌گیری و عزلت که فعالیت اجتماعی را مادیگرایی و مخالف معنویت و خلوت گزینی عارفان می‌دانند، غوطه‌ور شده‌اند؛ چرا که مسؤولیت‌های زندگی را مانع توجه به خدا به حساب می‌آورند.

البته ما مشاهده می‌کنیم که برخی از عارف مسلکان در سیر و سلوك و اعمال و پرهیزهای خود، چندان در مسائل شرعی دقت نمی‌کنند که فلان کار یا پرهیز از فلان عمل، چه بسا انسان را از تکلیف دینی و حلال و حرام خود دور می‌سازد. برخی از اینان، تا آنجا پیش رفته‌اند که تکالیف را ظواهر شرعی دانسته و بر این باورند که ظاهر دین به باطن آن نمی‌رسد و عرفان، ژرف‌نگری، باور و روح و باطن شرع است.

باید توجه داشته باشیم که عرفان اسلامی تنها از مفاهیم قرآن سرچشمه می‌گیرد و قرآن نیز انسان را به خدا مرتبط می‌داند؛ ارتباطی که آدمی را به مسؤولیت خود، در تمام صحنه‌های زندگی و در قبال کلیه انسانها، در چهارچوب فکری اسلام و در قلمرو و خطوط کلّی قوانین خدا برای تکامل اجتماع، آگاهی می‌بخشد و دورنمای زندگی و روابط داخلی و بین‌المللی مسلمانها را تعیین کرده و جهت می‌دهد.

خلاصه کلام این که: قرآن با این برنامه‌ها، مقدمات فکری و عملی را برای ایفای نقش انسان عارف و عابد، در عرصه زندگی، فراهم می‌سازد.

بنابراین، برای عرفان اسلامی، پشتوانه فلسفی و مبنای فکری، غیر از مفاهیم قرآنی، نمی‌تواند وجود داشته باشد و ما می‌دانیم که مفاهیم قرآن بر تحرك و مسؤولیت انسان مسلمان در عینیت خارجی تأکید دارد و می‌خواهد او خلیفه خدا در زمین گردد و جهان را در قلمرو و توان خود بسازد؛ آنگونه که خدا برایش می‌پسندد و برایش طاقت فرسا هم نیست. قرآن در صدد است انسان مسلمان را از بندگی نفس و درون آزاد کند تا بتواند در جامعه و واقعیت عینی هم آزاد زیست نماید.

۲- بُعد عبادی و سیاسی اسلام

هدف ما از طرح جامعیت اندیشه

ص: ۳۲

اسلامی و شمول آن نسبت به دین و زندگی، این است که به ابعاد سیاسی و اجتماعی حج برسیم؛ ابعادی که در بعد عبادی حج نهفته است و این واجب مهم را از یک مراسم بی‌روح و عبادی خشک بیرون می‌آورد.

البته واضح است که تمام عبادات را از بعد اجتماعی خالی نمی‌بینیم و بر اثبات نظر خود در ارتباط و پیوند میان تمام اجزای اسلام اصرار داریم و می‌یابیم که عبادت اسلامی با سیاست به مفهوم گسترده و حیات اجتماعی، رابطه تنگاتنگ دارد و با این دیدگاه است که عبادت به جای جدا شدن از مسائل حیاتی جامعه، در محور زندگی اجتماعی مردم قرار می‌گیرد.

ما اگر اذکار، افعال و اسرار نماز، تقویت معنویت و اراده تحرک در روح و روان روزه‌دار و دستاوردها، آثار و نتایج معنوی حج را مورد ارزیابی قرار دهیم، خواهیم دید که این عبادتها در بالا- بردن صفای معنوی انسان و راهنمایی او به تحرک اجتماعی و ایجاد تعادل بین معنویت و مادیت، مشترک و هماهنگ می‌باشد؛ زیرا مشکل اساسیِ جوامع، همین غوطه‌وری در زندگی دنیوی است که انسان را از اهداف بزرگ و آرمانهای بلند و ارزشهای دینی دور می‌سازد و اهداف عالی از تحرّک و روحیه دینی سرچشمه می‌گیرد و آن آفاتی که این اهداف را از بین می‌برد، همین شهوترانی‌ها، لذایذ مادی و فزون طلبی‌های نفسانی است که انسانها را احاطه نموده است.

اندیشه اسلامی، بر این اساس استوار است که انسان با ساختن دنیای خود آخرتش را بسازد، به گونه‌ای که این آخرت سازی، با تحرک مسؤولانه و خداپسندانه در ساختن دنیا تحصیل گردد. در این دیدگاه، آخرت سرایی جدا از دنیا نیست، بلکه هدفِ نهاییِ دنیا می‌باشد که در سیر کمالی خود به سوی خدا، حاصل می‌شود.

اگر تصمیم داری، به عنوان یک مسلمان نقش خود را در دنیا ایفا نمایی، بیندیش که هدفت از دنیا چیست؟

هیچ مانعی در همگامی تو با دنیا، یا تحرّک در زندگی و یا تحصیل دارایی و پست نیست ولی در نفس خود بیندیش و این پرسش را پاسخ ده که هدف تو از دنیا و مقام چیست؟

قرآن خطاب به انسان می‌گوید: «در آنچه خداوند از دنیا به تو داده، سرای آخرت را طلب نما و بهره خود را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن، همانگونه که خدا بر تو

ص: ۳۳

احسان کرد. در زمین فساد ننما که همانا خداوند مفسدان را دوست ندارد». (۱) ای مسلمان، جهان آخرت و ابدی را هدف تمام آنچه خداوند از دانش، مال، نیرو و زندگی بر تو ارزانی داشته، قرار ده و زندگی خود را با تأمین نیازهای جسمی، بگذران و به دیگران احسان کن؛ چرا که خداوند نمونه کاملی از احسان را به تو عطا نموده تا ببیند چگونه به دیگران نیکی می کنی. با آنچه در اختیار داری، در زمین فساد مکن و آنها را در راه صلاح بکارگیر و بدان که خدا مفسدان را دوست ندارد.

ما عبادت اسلامی را چنین می‌نگریم که می‌تواند بر تمام مسائل و مشکلات زندگی انسان ناظر باشد و آنها را تحت پوشش خود قرار دهد، همانگونه که به سوی عالم ملکوت و خدا نظر دارد و سبب تحصیل پاداش در آخرت می‌باشد.

۳- اسرار حج

از آنچه در بخش دوّم بیان نمودیم، می‌توانیم در فضای ذهنی باز و آزاد قرار گرفته، درباره آنچه شریعت اسلام در عبادت حجّ مقرّر نموده است، از جهات گوناگون بیندیشیم و اسرار، ظاهر و باطن آن را بشناسیم.

اگر ما احرام را در نظر بگیریم، می‌بینیم که در آن نوعی تمرین ریاضت نفس، جهت آزاد شدن از موانع تکامل وجود دارد و چنین تربیت و تمرینی، مسلمان را از تمام عادات، خوشگذرانی‌ها و اشتغالات زندگی اجتماعی، رها می‌سازد.

ذکر «تلبیه» و تکرار «لبّیک»، هنگام احرام بستن، معانی و رموز زیادی دارد.

«لبّیک» گفتن؛ تأکید کردن حاجیان و تعهّد آنان در برابر خدا است که یعنی ما همه دعوتهای خدا را اجابت می کنیم. منظور از کلمه «لبّیک»، تنها اجابت دعوت ابراهیم علیه السلام در قرآن نیست، چنانکه برخی مفسّرین گفته‌اند.

در دعوت ابراهیم علیه السلام آنگونه که قرآن بیان می کند، خداوند متعال او را فرمان داده است که مردم را، با بانگ بلند، به حج فراخواند:

«در میان مردم، با بانگ بلند به حج دعوت نما که حاجیان، پیاده و سواره، بر اشتران لاغر و از نواحی دور، به زیارت کعبه بیایند تا شاهد منافع گوناگون آن گردند.» (۲) ما دایره «لبّیک» را نه تنها از اجابت دعوت ابراهیم علیه السلام فراتر به حساب می‌آوریم

۱- قصص: ۷۷

۲- حج: ۲۷- ۲۶

ص: ۳۴

بلکه آن را اجابت تمام نـداها و پیامهای جاودانه خدا در قرآن می‌دانیم؛ خواه آن نداها خطاب به تمام مردم باشد و یا تنها خطاب به مؤمنان.

«لبّیـك»؛ یعنی پروردگـارا! مـا در این موقعیّت و بـا این حالت، تمام پیامهایت را در قلمرو اسـلام، عبادات، اخلاق، جهاد، سـیاست و اقتصاد اجابت کرده و به آنها متعهّد می‌شویم و در برابر تمام شیاطین نفسانی و دشمنان خارجی مقاومت می‌کنیم.

«لبّیک»، فریاد بلندی است که از حنجره حاجیان در فضا طنین می‌افکند و جانبداری آنان را از اسلام تجدید می‌کند.

حاجیـان بـا نـدای «تلـبیه» هنگـام حرکت به سوی مکه؛ اولین پایگـاه دعوت اسـلام، راهپیمـایی می‌کننـد و می‌خواهنـد حرکت سـیل آسایشان از تمام نقاط جهان قدرت نمایی اسلام قلمداد شود و با فریادهای «لبیك» اعلان می‌کنند:

پروردگارا! اگر در آغاز دعوت اسـلام، مردم اسلام نیاوردند، نه ایمان آوردند و نه بدان پیوستند، و اگر مسلمانان از خط اسلام ناب منحرف شدند، بسیاری از تعالیم آن را عمل نکردند و گرایشهایی انحرافی پیدا کردند، ما اعلان می‌کنیم که به سوی حرم و خانه‌ات رهسپاریم و از عمق جـان بـا درك کامـل و بـا تمـام وجود و آمال خود، نـدای «لبیك» را سـر می‌دهیم؛ چرا که تو اسـلام را با تمام ابعادش برای ما مکتب حیات و حرکت قراردادی و ما تصمیم داریم بواسطه آن، به قلّه تکامل برسیم.

از اینجـا می‌توان به این نکته پی‌برد که چرا تنهـا کلمه «لبیـک» واجب نشـده و حتمـاً بایـد «لبّیك لا شـریك لك» را نیز بـدان اضافه نمود. این اضـافه، برای آن است که بر اخلاـص و توجه کامـل در ذکر «لبیک» و تنها خـدا را در محضـر خود دیـدن، تأکیـد کنـد و بفهماند که چنین خطاب و توجّهی به غیر خدا و یا انسانهای دیگر نیست.

گویندگان «لبیک» می‌خواهند بگویند:

ما هر ندایی را اجابت کنیم و به هر معیار و قانونی، از هر قانونگذار و اندیشـمندی، پایبند باشیم و هرگونه روابطی را با انسانها برقرار نمـاییم، همه‌اش از اجابت ما به خـدای خود سرچشـمه می‌گیرد و هیـچ چیز و هیچکس را با خـدا شـریك نمی‌دانیم و تنها به خـدای یگانه، با کمال عشق، اخلاص و خضوع، توجه داریم، اگر با مردم رابطه داریم، از ارتباط ما با خدا نشأت گرفته است و ما از رهگذر خلق خدا به خدا می‌رسیم و اگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و تمام پیامبران

ص: ۳۵

وابسته‌ایم، نه به عنوان شخص آنها، که به عنوان فرستادگان خدا و پیام آوران او است.

و همینطور اگر به امامان معصوم علیهم السلام و اولیای خدا عشق می‌ورزیم، به خاطر این است که آنان بندگان خدایند و او را به‌طور شایسته اطاعت و عبادت نموده‌اند.

«لبیک لا شریک لک»، بدین معناست که غیر از خدا را اجابت نمی‌کنیم و به ندای قدرتمندان، دولتها، احزاب، بلوک‌های منطقه‌ای و محافل بین المللی گوش فرا نمی‌دهیم، بلکه، تنها خدا، محور ما است که بر گردِ آن حرکت می کنیم؛ زیرا تنها با اجابت خدای یگانه است که میان مسلمانان انسجام و اتحاد حاصل می‌شود.

«لبّیک، لا- شریک لک»، تکرار می‌شود و این تکرار، به خاطر افزایش و عمق شعور در جان آدمیان است. تکرار «لبّیک»، برای حاکمیت خدا بر قدرتمندانی چون شاهان، جباران و طاغوتها و بر تمام مظاهر زندگی همانند ثروتها و نعمتها است و دیگر نباید مدّاحان و ستایشگران از اشخاص و دنیا تعریف و مدح نمایند؛ چرا که انسان در مراسم حج، بر انحصار فرمانروایی خدا و اختصاص ستایش و نعمتها به او تأکید می‌ورزد و هر ستایش و نعمت و قدرتی، پرتو حمد، نعمت و حاکمیت خدا است و غیر از او کسی قابل ستایش و ولیّ نعمت نیست.

خلاصه سخن این که: تنها خدا لایق و صاحب مدح و حکومت و نعمتهای دنیوی است و بس.

بدین ترتیب، انسان می‌یابد که در حضور خدای یگانه است و از هر انسانی فاصله دارد و عبودیت مطلق برای خدا در صورتی تحقق می‌پذیرد که انسان با تمام وجود، اندیشه، شعور و وجدان و در هر حرکت، طرح و عمل در زندگی بنده خدا باشد.

با بندگیِ مطلق خداوند است که انسان خود را در برابر تمام دنیا و موجودات، آزاد می‌بیند و عبودیت و حریت در جانش ریشه می‌دواند و هر اندازه بندگی خدا عمیق‌تر گردد، آزادگی انسان فزون‌تر می‌شود و از سنگر عبودیت است که آزاد منشی اوج می گیرد و می‌شکفد.

اما از خدا بی خبران خود را در برابر خدا آزاد و رها می‌بینند و در مقابل انسانها، شهوات و مطامع دنیا بنده و اسیرند.

باز اگر بخواهیم بیشتر اسرار حج را بفهمیم، باید سراغ خانه خدا و کعبه معظمه برویم و از خود بپرسیم که: آیا خانه خدا را که از سنگها ساخته شده، باید تقدیس و

ص: ۳۶

احترام کرد؟ آیا طواف، تنها چرخیدن برگِرد چنین خانه‌ای است؟ این یک الزام جدیدی نیست که به جای بتهای قابل انتقال، سنگهای ثابتی را احترام نمایید، بلکه عصیان بر بت پرستی است و بُعد رمزی و نمادین دارد؛ رمزی که هدف از آن، تربیت انسان و مسلمانان مترقی در برخورد اسلام با واقعیّتهای عینی و زندگی است و ما باید آن را بشناسیم و به ابعاد آن آگاه گردیم.

چگونه باید به چنین رازی از حج، پی‌ببریم؟

ما به عنوان یک مسلمان در شهر یا روستای خود، برای خدا خانه‌ای بنا می‌کنیم و نام آن را مسجد قبیله، مسجد محلّه و یا مسجد شهر می‌گذاریم و با مرزبندیهای خانوادگی، منطقه‌ای و قومی، مساجد را از یکدیگر جدا ساخته، هر مسجدی را به یک خانواده، قبیله، فامیل، عرب و عجم اختصاص می‌دهیم و خود را در یک چهارچوب تنگ فکری، و نه یک بینش باز فکری نسبت به تمام انسانها، محدود می‌نماییم.

اما کعبه خانه قابل احترامی است که خداوند آن را مایه قیام و زندگی تمام انسانها، بدور از رنگ، فرهنگ و جغرافیایی خاص، قرار داده است و در حقیقت آن را یک خانه الهی و بین‌المللی به حساب آورده تا هر مسلمانی آن را خانه شعار و مقصد خود بداند؛ از این رو خداوند به مسلمانان دستور می‌دهد: در هر کجا که هستید به سوی آن توجه کنید؛ «ای پیامبر، به سوی مسجدالحرام توجه کن و شما مسلمانان هم هر کجا بودید به سوی آن رو گردانید» (۱)؛ چرا که این خانه باید مرکز وحدت، کنگره جهانی و محل تجمع تمام مسلمانان از هر نژاد و ملّتی باشد.

حال راز دیگری از حج را مد نظر قرار می‌دهیم و طواف در اطراف خانه خدا را به عنوان یک عبادت در نظر می‌گیریم.

ما در خانه و زندگی طبیعی خود، خدا را بطور فردی پرستش می‌کنیم و بالاتر از این، عبادت را به صورت جماعت انجام می‌دهیم و اندکی در افزایش افراد، توسعه یا تضییق قائل می‌شویم ولی عبادت از حدود تنگ فردی و اجتماعی خود فراتر نمی‌رود.

در چنین عبادتی، تمام امّت اسلام در سطح جهانی و انسانی، مورد توجّه نیست.

اکنون عبادت طواف را مورد نظر قرار می‌دهیم، این عبادت برگرد خانه خدا، در سطح تمام امّت اسلام و جهان می‌باشد و همه مسلمانان، به عنوان یک ملّت، در آن شرکت دارند. در طواف خانه خدا یک عبادت عمومی است، نمایندگان تمام

۱- بقره: ۱۴۴

ص: ۳۷

مسلمانان عرب، فارس، هند، آمریکا، آفریقا، اروپا و غیر آن، حضور می‌یابند تا بینش عمیقی در عبادت و روحیه تازه‌ای در محضر خدا، پیدا کرده و مفهوم انسانیّت در دلشان اثر نماید و از آنچه در زندگیشان به صورت عادت غلط در آمده، آزاد گردند؛ زیرا اگر مردم در اندیشه، عبادت و مسؤولیتهایشان در محیط بسته‌ای تلاش و زندگی کنند، دچار روحیه محدود و تنگ نظری خواهند شد و خود را به عنوان بخشی از امّت بزرگ فراموش خواهند نمود، در صورتی که، عبادت طواف، در محضر پروردگار جهان، به امت اسلام اندیشه و روحیه جهانی الهام می‌بخشد و هدف تربیتی حج از آن پدیدار می‌شود و این همان ساختن مسلمان، با اندیشه جهانی است که هنگام طواف برگرد خانه همگانی خدا، از خود محوری و دایره خانواده و سرزمین و ملّتش آزاد می‌شود.

این مسأله مهمّی است که ما در زندگی اجتماعی و سیاسی خود باید آن را تحقّق ببخشیم و فعالیّتهای خود را وارد صحنه جدید بگردانیم و نقش بهتری را ایفا نماییم؛ زیرا یکی از مشکلات جهان اسلام، همین روحیه‌ای است که احیاناً بر مسلمانان حاکم می‌شود و آنان به مسائل خاصّ خود اهتمام می‌ورزند که یک درجه از مشکلات و مسایل شخصی فراتر رفته و از حالت خود محوری، به روحیه ملی گرایی تبدیل شده است. چنین مسلمانانی، مسایل کشور خود را، اساس مشکلات اسلام دانسته و بر این باورند که باید تمام فعالیّتهای خود و مسلمانان در حج برای حلّ آنها صرف شود و باید از تمام انرژیها و معادلات جهانی کمک گرفت و دیگر فکر نمی‌کنند که باید از کشور آنان هم به نفع مسائل و مشکلات جهان اسلام استفاده نمود و چه بسا، این روحیه ملی گرایی، آنان را از مسائل جهانی- به طور کلّی- منزوی نماید.

امروزه می‌بینیم واقعیت سیاسی کشورهایی که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند، مسائل منطقه‌ای یا جغرافیای آن کشورها است و مسلمانان در میان مشکلات فراوان جهان اسلام، تنها در صدد حلّ مسائل محلّی خود می‌باشند و به مسایل دیگر هیچ اهتمامی نمی‌ورزند، مگر آنجا که با مسائل کشور خود در رابطه باشد.

اینان با مسائل دیگر کشورهای مسلمان، همانند قضایای دیگر اجانب و بیگانگان برخورد می‌کنند و چه بسا، دخالت در مسأله‌ای را، گرچه اسلامی باشد، و تنها به خاطر بازماندن از مسائل خود، نقطه

ص: ۳۸

ضعف می‌شمارند.

احیاناً برخی می‌گویند: من به این مسأله مخصوص اهمیّت می‌دهم، چون یک موضوع اسلامی است و شرایط آن سرزمین که در مراسم حج، من نمایندگی آن را دارم، ایجاب می‌کند که من در قلمرو خاص خود تلاش نمایم؛ چرا که من از دیگران به این مسأله آشنا ترم و از امکانات و شرایط آن، جهت تلاش سودمند و بهره برداری در موقعیّت بهتری هستم و اهمیّت این مسأله، از دیگر مسائل جهان اسلام، با توجّه به موقعیّت استراتژیک آن در برخورد با واقعیّتهای موجود جهان اسلام، بیشتر می‌باشد. البته، چه بسا، این منطق مورد قبول و عقلایی باشد ولی باید به این نکته مهم توجه داشت که: تفکّر جامع نگری اسلام، مسلمانان را وا می‌دارد که در مسائل کشور یا منطقه خود، به عنوان یک مسأله اسلامی بنگرند و آن را از این دیدگاه بررسی نمایند که از نظر سیاسی، اقتصادی و امنیّتی، چه جایگاهی در جهان اسلام دارد، تا هر مسلمانی بداند چقدر نیرو صرف نماید و چگونه باید، با توجه به شرایط این کشور و آن مملکت، موضع گیری کند.

بدیهی است که فرق است بین این که یک مسلمان، در فکر پیروزی کشور خود در فلان مسأله خاص باشد، گرچه تمام مسلمانان در مسائل جهانی اسلام ناکام شوند و بین این که در اندیشه حلّ مسائل کشور خود، به عنوان بخشی از مسائل مهم جهان اسلام باشد.

سخن ما این است که نسبت به مسائل خود شور و حرارت ابراز نکنید و نگویید: مسلمانان آن کشور به مسائل خود خواهند پرداخت و مسلمانان دیگر در کشور دیگر نمی‌توانند از آنان حمایت کنند! همچنانکه مسلمانان هر کشور اسلامی، چنین عذری را می‌آورند. بلکه مسأله مهم و قابل توجه این است که ما باید به مسائل خود، به عنوان بخشی از مسائل جهان اسلام بنگریم و نه جدای از عالم اسلام.

ما می‌خواهیم، بواسطه حج، انسان مسلمان دوباره ساخته شود و تحوّل یابد؛ به گونه‌ای که اسلام را با توجّه به مقتضیات و امکانات کلّ جهان در نظر بگیرد و در درون خود تحوّلی را پدید آورد که بتواند در هر منطقه‌ای برای مسلمانان سودمند باشد. ما نباید آمال و آرزوی خود را در دیدگاههای تنگ و مناطق محدود، محصور کنیم و در برابر موانع خاصّ و منافع فردی و یا ملّی از موضع گیرهای جهانی و اسلامی خود چشم پوشی نماییم.

ص: ۳۹

پس اگر ما توانستیم با ساختن چنین شخصیّت اسلامی و جهان‌نگر، به هدف بزرگ خود برسیم، آنگاه است که می‌توانیم خود را در موقعیّت صحیح و آغاز یک تحوّل تعیین کننده و سرنوشت ساز بدانیم و از صورت افراد پراکنده و یا جمعیت‌های متفرّق، به یک امّت تبدیل شویم و این سرّی است که ما از طواف برگرد خانه خدا می‌فهمیم.

صفا و مروه و سعی، نمایانگر چند دور حرکت انسان است از آغاز معین تا پایان معیّن و این به خاطر عبادت خداوند است که ما را بدان امر نمود.

بنابراین، سعی حرکتی عینی از اطاعت و رمز عبادت خداوند است و این، سرآغاز سازنده‌ای است که نقش تربیتی در انسان دارد و تلاش او را، جهت تحصیل علم و نیرو یا در برخورد با هجومهای تحمیلی مستکبران، در یک چهارچوب مشخصی شتاب وجهت می‌بخشد، بلکه در موضع‌گیری انسان بر ضد مستکبران و یا کوشش برای رفع نیازهای مردم هم، نقش دارد؛ زیرا همانطور که خدا از انسان، سعی در این مکان را خواسته، تلاش و کوشش در این امور را هم از او طلب نموده‌است.

خداوند از آدمیان می‌خواهد که زندگی را، حرکت و تلاشی برای خدا در خط مسؤولیت قرار دهند و آن را تبدیل به صحنه‌ای از تلاش نمایند که از وجود تمام عناصر و گروههای طغیانگر، کافر و مستکبر پاک و منزه گردد و اینجاست که سعی، بین آغاز و پایان مشخصی، نقطه جهش به تمام صحنه‌های مورد خواست خدا می‌شود.

آنگاه حج را با وقوف و درنگ در عرفات، مشعر و منا، ادامه می‌دهیم و مدّتهای معیّنی را، به تفکّر و تأمّل و یاد خدا سپری می‌کنیم و این خود، سرّی از اسرار این وقوفها است. ما به خوبی درک می‌کنیم که انسان وقتی در حرکت و زندگی خود، در هر موقعیت و با هر گونه فعالیّتی، در صحنه علم، سیاست، جنگ و صلح غرق شد، ناچار باید مدّتی هم درنگ کند و بیندیشد و حساب نفع و زیان خود را بنماید تا برایش آنچه از انحرافات و کجرویها رخ داده، روشن گردد و غفلت، او را دچار غرور و انحراف نسازد؛ به گونه‌ای که حرکت خود را فوق العاده ببیند و خود را بزرگ تصوّر نماید و در حقیقت چیزی در خارج، جز خیال و سراب نباشد. غرور، به انسان می‌گوید که تو خطا نمی‌کنی و حق با تو است و با این عقل و تجربه و برخورداری از سطح شناخت و روشنی مسائل، برای کسی مانند تو اشتباه

ص: ۴۰

رخ نداده است.

این وقوفها و درنگها، با زبان اشاره به تو می‌فهماند که از شتاب حرکت خود بکاه و بایست و در آنچه گفته‌ای یا انجام داده‌ای، فکر کن، تا موارد خطا و صواب آن را دریابی و خود را در تمام حرکات گذشته، به دقت مورد ارزیابی و نقد قرار ده و کاملًا خودت را بشناس.

وقوف در عرفات، مشعر و منا در محضر خدا، برای ارزیابی و تفکّر جهت یادآوری خویشتن و پروردگار و میزان رابطه انسان با خدا و توجه خدا به انسان است. و با چنین اندیشه‌ای است که انسان باید جهت حرکت آینده خود را در اعمال و طرحها و بازتابهای فکری و اجرایی خود دریابد، به ویژه در «منا» که به انسان الهام می‌کند: این شبها آخرین فرصتهای مراسم حج است و ببین کجا بودی و اکنون چه در حالتی هستی و فردا چه می‌خواهی انجام دهی و چه چشم اندازهای جدیدی در پیش داری؟ آیا در اندیشه دنیا و دلبستگی به مادیاتی و یا می‌خواهی میان دنیا و آخرت، فکر و روح و تحصیل هدف بزرگ، از طریق طلب رضایت خدا، رابطه برقرار سازی؛ همانگونه که خدا در مراسم حج و مشاعر حرام، از ما می‌خواهد چنین درخواست نماییم و نزد او تضرّع و لابه کنیم.

برخی از مردم می‌گویند: «پروردگارا! به ما بهره دنیوی ده. برای اینان در آخرت بهره‌ای نخواهد بود. برخی از مردم می‌گویند: پروردگارا! در دنیا به ما بهره نیک عطا فرما و در آخرت نیز بهره نیک تفضّل کن و ما را از عذاب آتش نگهدار.» (۱) با این نگرش، حج انسان را از دنیا جدا و منزوی نمی‌کند بلکه او را در کنار تلاش تکاملی و ممتدّ در دنیا، به آخرت پیوند می‌دهد.

و بالأخره حج، ما را از طریق نمایش آشکار سنگسار شیطان، به فکر مبارزه با شیطان می‌اندازد و این راز و رمزی است که در زندگی و حرکت انسان، دور از حقیقت نیست؛ زیرا انسان، شیطان پنهان را در زوایای نفس خود نمی‌یابد، مگر این که حقیقت آن را بشناسد و در شناخت نفس خود، همه شیاطین را بواسطه افکار شیطانی و نه به سبب حجم و اندازه بیابد.

تو ای انسان! تلاش و جهش نما، تا شیطان را در نفس و موجودیت خود، بیابی و خوب ببین و نظر بینداز که شیطان در درون تو کجا لانه کرده و در زندگی اجتماعی- سیاسی و ... کجا رخنه نموده است؟!

۱- بقره: ۲۰۲- ۲۰۰

ص: ۴۱

بدین ترتیب با سنگسار شیطان، حج پایان می‌پذیرد. ای مسلمان! ای حاجی! تو از تمرین و آزمایش در حرکت عبادی خویش، در صحنه‌هایی که نمایانگر مبارزه بی‌امان در میدان نبرد نست، فارغ گشته‌ای و اکنون برای طرد و رجم شیطان ایستاده‌ای، تا در جلوی خود تمام شیاطین کفر، ستم و استکبار جهانی را با کمال قدرت بنگری و از مراسم حج به صحنه کارزار بازگردی و در صحنه زندگی با کلیه بتها، موضعگیریها، مکانهای تفکر، مشکلات، شیاطین، آغازها و پایانهایش، روبرو شوی و حرکت و تلاش نمایی از حج با موفقیت خارج شوی، که دیگر در پایان حج نخواهی بود، بلکه در پایان زندگی هستی و باید در محضر پروردگار عالمیان به‌پاخیزی.

آیا حج با پایان اعمالش پایان یافت؟! نه، حج تازه آغاز گشته است، تا در زندگی و در کلیّه صحنه‌های پرشور جهان اسلام حاضر باشد و دین کاملًا برای خدا و زندگی تماماً در خدمت او قرار گیرد.

این بود، سرگذشت انسانی که از سنگر ایمان، توأم با شعور و مسؤولیت، خدا را پرستش می‌کند و نه از روی احساس بی‌دردی و بی‌تعهّدی، که دوری از حقیقت حج است.

حج در حقیقت خود سازی انسان مسلمانی است که خدا را دوست دارد و در پرتو چنین محبّت مسؤولانه و خاشعانه در برابر او، انسانها و نیز زندگی را دوست دارد.

پی‌نوشتها:

ص: ۴۲

صفحه سفید

ص: ۴۳

تاریخ و رجال

طرح جایگزین شود.

ص: ۴۴

احکام و فرمانهای حج در زمان ایلخانان

رسول جعفریان

ایلخانان مغول و کاروان حج

با گذشت چندین سال از سقوط بغداد که در سال ۶۵۶ رخ داد، هنوز مسأله کاروان حج، تأمین امنیت آن و فرستادن محمل عراقی لاینحل مانده بود. مغولان که در آن زمان بر آیین بودایی و شَمَنی بودند، کمترین انگیزه‌ای برای دنبال کردن این مسأله و حل آن نداشتند؛ به عکس، درباره ارغون‌خان نقل شده که زمانی با اغوای یهودیان بر آن شده بود تا کعبه را از میان بردارد. از سوی دیگر، ممالیک مصر نیز جای خالی بغداد عصر عباسی را در حرمین پر کرده و در رقابت با زیدیان یمن، برای تسلط بر حرمین سخت فعال شدند.

در این سوی، مردم مسلمان عراقِ عرب و عجم، در انتظار باز شدن راه حج و حمایت دولت بودند. بدون حمایت دولت، چه کسی می‌توانست با دو اهرمِ زر و زور، قبایل میان راه را آرام کند و اجازه سفر به کاروان عراق را بدهد؟ طبعاً رفتن به این سفر ناممکن بود. دستگاه مغول، به دلیل آن که به اسلام اعتقادی نداشت، حساسیتی هم نسبت به این مسأله نشان نمی‌داد.

در مقابل، تشکیلات اداری و وزارتی مغول که در اختیار مسلمانان به‌ویژه ایرانیان بود، مصمم بود تا این مشکل را حل کند.

چهره مهم ایرانی این دوران، عطاملك جوینی، (۱) حاکم‌عراق بود که پس از درگذشت هولاکو در سال ۶۶۴، کوشید تا از جانشین وی اباقاخان، فرمانی در این‌باره بگیرد.

۱- وی صاحب «تاریخ جهانگشای» و رئیس تمامی عراق عرب در زمان اباقا بن هولاگو بوده است. شرح‌احوال وی را محمد قزوینی در مقدمه تاریخ جهانگشای به تفصیل آورده است. وی در دوره هولاگو حکومت بغداد را داشت. زمانی که هولاگو در ۱۹ ربیع الثانی سال ۶۶۳ درگذشت و فرزند او اباقا بر سر کار آمد، سونجاق، یکی از امرای مغول، به حکومت عراق رسید و عطاملك به نیابت وی عراق را اداره می‌کرد. وی تا پایان سلطنت اباقا سال ۶۸۰ و یک سال در عهد احمد تکودار حکومت عراق را داشت و جمعا ۲۴ سال بر این دیار حکومت کرد. زمانی که ارغون به بغداد درآمد بنای بدرفتاری با عطاملك را گذاشت و وی اندکی بعد درگذشت.

تاریخ درگذشتِ عطاملك، روز چهارم ذی حجه سال ۶۸۱ بوده است. محل درگذشتِ وی مغان بوده و پس از مرگ جسدش را به تبریز آوردند و در مقبره چرنداب دفن کردند.

عطاملك نثری دلنشین و ادیبانه داشته و «تاریخ جهانگشای» گواه بر نثر عالیِ اوست.

ص: ۴۵

زمانی که اباقاخان در سال ۶۶۷ هجری به بغداد آمد، عطاملک که حکومت عراق را در اختیار داشت، استقبال شایسته و باشکوهی از خان به عمل آورد. پس از آن بود که وی را قانع کرد تا فرمانی در این باره صادر کند. متن این فرمان را در ادامه خواهیم آورد. این نخستین قدم در باز شدن راه حج بود.

در این دوره، زائران عراقی و ایرانی به حج می‌رفتند، اما چندان روشن نیست که حمایت دولت از اینها، به چه صورت بوده است. باید توجه داشت که ایلخانان مغول، تا پیش از غازان‌خان، مسلمان نبودند و به همین دلیل، اهمیتی نیز به امر حج گزاری مسلمانان نمی‌دادند.

به نظر می‌رسد از زمان غازان خان، که مسلمان شده، بحث حج جدی‌تر شده است. اما در این دوره نیز خبری از این که مداخله مستقیمی در امر حج از سوی دستگاه اداری مغول صورت گرفته باشد، نیافتیم.

بیشتر اخباری که در اختیار داریم، مربوط به زمان «سلطان محمد خدابنده» (سلطنت از ۷۰۴ تا ۷۱۶) است. تدین وی، او را بر آن می‌داشت تا بیش از گذشته به مسأله حج و برطرف کردن مشکلات حجاج اقدام کند.

از سوی دیگر، اختلاف اشراف حسنی مکه بر سر تسلط بر این شهر و نیز استفاده آنان از رقابت میان ممالیک و مغولان برای گرفتن کمک بیشتر یا حمایت از یکی از اشراف در برابر دیگری، پای ایلخانان را به مسأله حج و توجه به مکه بیشتر باز کرد.

اختلاف میان اشراف حسنی در مکه، به گونه‌ای بود که یک گروه طرفدار تسلط مصر و گروه دیگر طرفدار تسلط ایلخانان و احیانا شاهان زیدی یمن بودند. در این اختلاف و در پی درگیری، فرد شکست خورده به دربار محبوب خویش می‌گریخت تا با گرفتن کمک مالی و نظامی، بار دیگر بر شهر مکه مسلط شود و به نام سلطان مورد نظر، خطبه بخواند.

طبیعی بود که نفوذ و تسلط ممالیک بر مکه، به دلایل مختلف بیش از ایلخانان بود. در عین حال، به دلیل آن که حاکمان مکه و مدینه از سادات بودند و برخی از آنان آشکارا بر مذهب تشیع- اعم از زیدی و امامی- از تسلط ممالیک ناخشنود بودند و به دنبال راه گریزی از پذیرش سلطه آنان می‌گشتند. طبعا یکی از راه‌های گریز آنها، روی آوردن به زیدیان یمن بود که البته در برابر نیروی نظامی ممالیک قدرت

ص: ۴۶

چندانی نداشتند. (۱) یکی از جریان‌های مهمی که این زمان در مکه وجود داشت، نزاع فرزندان شریف مکه ابونُمَیّ محمد بن حسن بن علی بن قتاده (م ۷۰۱) در موضوع امارت این شهر بود. ابونمی، یکی از اشراف و سادات حسنی بود که از حوالی سال ۶۶۹ تا سال ۷۰۱ بر مکه حکومت کرد. (۲) وی صاحب فرزندان متعددی بود که آنان نیز سالها امارت مکه را داشتند، جز آن که میانشان اختلافات شدیدی وجود داشت.

چهار نفر آنان که درگیر این مسأله بودند، عبارت بودند از ابوالغیث، رُمَیْثه و حُمَیْضه و عُطَیْفه. رمیثه و حمیضه، تا مدّتها به طور مشترک بر مکه حکومت می‌کردند. ابوالغیث بر ضد حمیضه شورید امّا کشته شد و جنگ بعدی میان رمیثه و حمیضه بود. حُمَیضه که سالها امارت مکه را داشت، در سال ۷۲۰ کشته شد و پس از آن رُمَیثه امارت مستقل یافت.

از این حوادث، آنچه که به بحث ما ارتباط دارد، پیوند ابوالغیث با ممالیک مصر است که او را با سپاهی به فتح مکه فرستادند. وی توفیقی به دست نیاورد و به دست برادرش حمیضه کشته شد. پس از آن سپاه جدیدی به حمایت از رُمَیْثه برادر دیگرش اعزام شد که این بار حمیضه به عراق گریخت و به سلطان محمد خدابنده پناهنده شد.

به نوشته برخی از منابع سنی، وی در آنجا سپاهی فراهم آورد و شماری از روافض- شیعیان- نیز به وی کمک کردند؛ از جمله مردمانی از خراسان؛ وی می‌خواست با سپاه مذکور به مکه بیاید که با درگذشت خدابنده در سال ۷۱۶ این لشکرکشی متوقف شد. (۳) در این باره، چندین گزارش مختلف و متفاوت در دست است که ابن‌فهد با استفاده از منابع مختلف فراهم آورده است.

به گزارش ابن عنبه، حمیضه فردی شجاع و در عین حال سنگدل بود که برادرش ابوالغیث را برای به دست آوردن حکومت کشت؛ پس از آن به عراق گریخت در حالی که پیش از آن، برادرش عضدالدین آنجا بود. وی می‌افزاید: او نزد اولجایتو رفت و وی به او اکرام فراوانی کرد. حمیضه از سلطان خدابنده خواست تا سپاهی برای تصرف مکه به او بدهد و او تعهد می‌کند که مصر و شام را برای او تصرف کند! سلطان پس از آن که امتحان مختصری از مقاومت وی کرد، سپاهی به فرماندهی امیر طالب دلقندی حسینی، همراهِ او فرستاد. زمانی که

۱- یکی از عوامل بسط و نفوذ تشیع در مکه، یمنی‌های زیدی مذهب بودند که این زمان امام جماعت خود را داشتند. زمانی که در سال ۷۲۵ سپاه ممالیک وارد مکه شد، امام زیدیان از شهر مکه خارج شد و پس از موسم حج به مکه بازگشت. ابن فهد پس از نقل این خبر می‌نویسد: امام زیدیه مردی از سادات بود که میان رکن یمانی و اسود اقامه جماعت می‌کرد و در نماز صبح خود در قنوت چنین می‌خواند:

«اللّهُمَّ صلِّ عَلی مُحَمّدٍ وَعَلی آلِ‌مُحَمّد المصطفین المنتخبین الأطهار الأخیار الذین أذهب اللَّه عَنهُم الرّجس و طهّرهم تَطهیراً». پس از آن، نام امام زیدیان یمن را نیز می‌برد و برای او دعا می‌کرد. نک: اتحاف الوری، ج ۳، ص ۱۸۰؛ العقد الثمین، ج ۶، صص ۹۹- ۹۸. زمانی نیز که رمیثه حاکم مکه در سال ۷۲۶ به قاهره رفت، سلطان از وی خواست تا امام زیدیه را از شهر بیرون کند و او چنین کرد. اتحاف الوری، ج ۳، ص ۱۸۴

۲- در باره او بنگرید به: تاریخ امراء مکه، عبدالغنی عارف دمشق، دارالبشائر، ۱۴۱۳، صص ۵۲۳ و ۵۳۳

۳- العقد الثمین، ج ۴، ص ۲۳۹؛ غایهٔ المرام بأخبار سلطنهٔ البلد الحرام،

ص: ۴۷

این سپاه نزدیک قطیف رسید، خبر درگذشت سلطان خدابنده به آنان رسید.

رشیدالدین فضل اللَّه نیز که میانه‌ای با امیر طالب نداشت، سپاه وی را بر ضد او تحریک کرد و امیر طالب با حمیضه و شمار اندکی سپاه ماندند. در این وقت، سلطان محمد بن قلاوون اعراب را بر ضد این سپاه تحریک کرد که حمیضه با مقاومت بی‌نظیر خود، بیشتر اموالی را که از وی غارت شده بود، مجددا تصرف کرد. از امیر طالب نقل شده است که: آنچه من از حملات علی بن ابی‌طالب علیه السلام شنیده بودم، در رفتار جنگی حمیضه به چشم دیدم. پس از آن، حمیضه و سپاه به نجد رفتند و به غارت قافله‌های شام و مصر پرداختند. در این وقت سلطان مصر از وی دلجویی کرد، اما در باطن، کسانی را برای کشتن وی فرستاده بود که در فرصت مناسب او را کشتند. (۱) گزارش دیگری حکایت از آن دارد که حمیضه با سپاهی که فراهم کرده بود، به همراه دو نفر از امرای مغول با نام دلقندی- یا دارقندی- و ملکشاه، به رغم آن که در راه توسط اعراب بوادی غارت شدند، به سوی مکه آمدند و اجازه ورود به شهر را خواستند. رمیثه در این باره، نامه‌ای به دربار ممالیک نوشت و به حمیضه نیز گفت که تنها با اجازه سلطان مملوک می‌تواند وارد شود. از دربار ممالیک به وی گفته شد که می‌تواند به قصد عذرخواهی به مصر برود، اما حق ورود به مکه را ندارد. (۲) روایت دیگر که اندکی تندتر و ضدشیعی‌تر است، حکایت از آن دارد که هدف خدابنده از اعزام این سپاه، انتقال جنازه شیخین از کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به نقطه دیگر بوده است. اما امیر محمد بن عیسی، یک سپاه چهارهزار نفری فراهم آورد و آنها را غارت کرد اموال فراوانشان را به چنگ آورد. در این خبر آمده است: ابزار و وسائلی که آنها برای نبش قبور شیخین به همراهشان آورده بودند نیز تصاحب گردید. (۳) روشن است که این خبر ساختگی است و هدف آن وارد کردن اختلافات مذهبی در درگیری‌های سیاسی و تحریک سنّیان بر ضد شیعیان بوده است. در واقع، ممالیک چنین شایع می‌کردند که سپاه مغول مدافع تشیع است و برای تحریک سنیان بر ضد حمیضه، چنین شایعه‌ای را پراکنده بودند.

شگفت آن که اندکی بعد، در سال ۷۱۸، حمیضه موفق به تصرف مکه و اخراج برادرش رمیثه می‌شود. وی همان سال،

۱- غایهٔ المرام، ج ۲، صص ۷۸- ۷۶ به نقل از عمدهٔ الطالب.

۲- غایهٔ المرام، ج ۲، ص ۶۲

۳- غایهٔ المرام، ج ۲، ص ۶۳؛ اتحاف الوری، محمد بن محمد بن فهد تحقیق فیهم محمد شلتوت، مکه، جامعهٔ ام القری، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۵۵

ص: ۴۸

خطبه خوانـدن به نام سـلاطین مملوک را رها کرد و به نام سـلطان ابوسـعید فرزنـد خدابنده، خطبه خواند. (۱) با رسیدن این خبر به قاهره، از سوی ممالیک سپاهی به سوی مکه اعزام گردیـد. این سپاه نیز کاری از پیش نبرد تا آن که در سال ۷۲۰ حمیضه به دست یکی از امرای مملوکی، که به او پیوسته بود، کشته شد. (۲) پس از حمیضه، مدتی برادرش عطیفه و سپس رمیثه تا سال ۷۳۷ قدرت را در مکه در اختیار داشتند.

گزارش قاضی نوراللّه شوشتری از ماجرای حمیضه چنین است که: ابوعراده فرزند ابونمی از کسانی بود که برادرانش او را به سلطان مصـر تحویل دادنـد. وی «از آن‌جا فرار کرد و پیش سـلطان محمـد اولجایتو آمـده، مدد گرفت». وی برآن بود که با این نیرو به مکه برود؛ اما در بصـره خبر مرگ سـلطان را شـنید. پس از آن خود به سـرحد حجاز رفت و «همواره بر آن دیار تاخت می‌کرد تا آن که قصد ملک ناصـر، پادشاه مصـر کرده، کشته شد». (۳) امـا گزارش ابوالقـاسم قاشانی، مؤلف «تاریـخ اولجایتو» که این زمان خود در سلطانیه بوده، از این ماجرا در ذیل حوادث سال ۷۱۶ چنین [آورده] است:

و به همین تاریخ و شـهور این سال، حمیضا پسـر رییس مکه، برادر خود را که مربوث و مربای سـلطان ناصـر مصـر بود، بکشت و به دیار عجم به خدمت محمد اولجایتو مبادرت نمود و به اجلاس خود به جای برادر از حضرت همایون مدد و مساعدت طلبید. سلطان از خواص و مقربان خود حاجی دلقنـدی را با یک هزار سوار جان سپار به استمداد و استنجاد او نامزد کرد به دفع دیگران، تا او را در مکه بر تخت مملکت قرار و آرام دهند. و بصـره به او داد تا مال بصـره بستاند و به سبیل راه حج کند و چهارپایان بسـیار به وجه سبیل راه کند. و او با مالی فراوان و شتران بسیار از بصره کوچ کرد. امیری هزاره که بر آن سر حد مقیم بود و جمعی اعراب بادیه به اغوای- اغرای- جمعی قصـد او کردنـد و قریب صـد تومـان مـال از او بربودنـد و به معبر پیش ناصـر بردنـد و او به رسم عرب تحت الحنک بسته با حمیضا و نوکران که اسبان نیکو داشـتند برون رفتنـد و حاجی حمیضا را بر تخت مکه آرام دادند. (۴) در فاصله دو سـالی که حمیضه به نام سـلطان ابوسـعید خطبه می‌خوانـد، کاروان حـجّ ایرانی، با هـدایای فراوان به مکه می‌آمدنـد. علی شاه، وزیر سلطان ابوسعید، دو حلقه طلا که وزن هر کدام هزار مثقال

۱- نک: غایة المرام، ج ۲، ص ۸۴؛ تاریخ امراء مکه، ص ۵۴۲؛ تاریخ مکه، احمد السباعی، مکه، ۱۹۹۴، ۲۶۶

۲- غایة المرام، ج ۲، ص ۶۴- ۶۷؛ العقد الثمین، ج ۴، ص ۲۴۲

۳- مجالس المؤمنین، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۶ ق. ج ۲، ص ۲۹۳

۴- تاریخ اولجایتو، ابوالقاسم قاشانی، تصحیح مهین همبلی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۰۰

ص: ۴۹

طلا- بود بـه مکـه فرسـتاد که به کعبه آویزان شـود. گفته‌انـد این نـذری بـود که علی شـاه برای به دست آوردن مـوفقیت بر خـواجه رشـیدالدین فضل اللَّه (مقتول به سال ۷۱۸) کرده بوده است. (۱) به گزارش ابن فهـد، در سال ۷۲۰ نیز از سوی ایلخان مغول سـلطان ابوسعید، عنایت و توجّه کاملی به مسأله حجاج عراقی- عراق عجم و عرب- شد.

کمک‌های مالی سـلطان ابوسـعید، به تخمین ذهبی، دویست و پنجاه هزار دینار طلای مصری بوده است. بر اساس همین گزارش، در آمـدن محمـل عراقی، نوعی توافق با سـلطان مملوکی مصـر نیز شـده بود، به طوری که از سوی سـلطان، خلعت‌های فراوانی به امرای مغول داده شد. در مکه هم، در خطبه، پس از نام سلطان مملوکی، از ابوسعید هم نام برده شد. (۲) به گزارش مورخان، در سال ۷۲۶ امیرچوپـان از امرای بـا نفوذ دولت مغول، نماینـده‌ای بـا نـام بازان به مکه فرسـتاد که چشـمه عرفه را آباد کنـد؛ آن هم در زمانی که زائران از بی‌آبی به شـدت در رنـج بودند و آب به قیمت گرانی فروخته می‌شد. بازان پنجاه هزار دینار از امیرچوپان گرفت و پس از موسم حـج، با اسـتفاده از کارگران فراوان، که حتی زنان نیز در میان آنان بودنـد، به آوردن آب از بیرون مکه تا صـفا و مروه اقـدام کرد.

بعد نیز به قاهره رفت و با سـلطان مملوکی دیدار کرد؛ گرچه وی از اقدام او، به دلیل این که اجازه نگرفته، چندان خشنود نبود، اما با توجه به سودمنـدی این اقـدام، نتوانست سـخنی بگویـد. (۳) سـال بعـد امیرچوپـان درگـذشت و تـابوت وی را حجاج عراقی به مکه آورده، طواف دادنـد و سـپس آن را به مـدینه بردنـد و در بقیع دفن کردند. (۴) خبر دیگری حکـایت از آن دارد که در سـال ۷۳۰، سلطان مملوکیِ مصر به شریف مکه دستور داده بود تا امیر کاروان عراق را که نامش محمد الحجیج بوده، از بین ببرد.

از قضا پس از مراسم حج که شریف مکه در پی انجام این مأموریت آشوبی ساختگی در مسجد الحرام ایجاد می‌کند، یکی از امرای مملوکی در درگیری کشـته شـده و امیر کاروان عراق جان سالم از صـحنه بدر می‌برد. (۵) در آخرین سال زندگی سـلطان ابوسعید؛ یعنی سال ۷۳۶، به دلیل آشـفتگی اوضاع در ایران، کاروان ایرانی و عراقی زائران، به مکه اعزام نشد. آشفتگی یاد شده ادامه یافت و حج‌گزاری محمل عراقی برای چند سال تعطیل شد. (۶) جدای از این مسائل، رفت و شد

۱- اتحاف الوری، ج ۳، ص ۱۶۱

۲- اتحاف الوری، ج ۳، ص ۱۷۱

۳- اتحاف الوری، ج ۳، صص ۱۸۱ و ۱۸۲

۴- همان، ص ۱۸۵

۵- اتحاف الوری، ج ۳، ص ۱۸۹

۶- همان، ص ۲۰۵

ص: ۵۰

اشراف حسنیِ مکه نزد ایلخانان مغول، می‌توانست برای گرفتن کمک‌های مالی باشد. به گزارش قاضی نوراللَّه، عبداللَّه فرزند ابوالغیث محمد، که پدرش حاکم مکه بود، نزد سلطان غازان خان آمد و سلطان رقبات زیادی در حله به وی واگذار کرد. (۱) با همه دشواری‌هایی که در روابط میان ممالیک و ایلخانان بود و نیز مشکل حملات اعراب در میانه راه، کاروان حجاج ایرانی به حج اعزام می‌شدند. به طور معمول، برای حجاج سرپرستی تعیین می‌شد و به علاوه، شماری نظامی برای حفاظت از آنان در برابر اعراب بوادی از حجاج مراقبت می‌کردند.

برای اعزام این افراد، فرامینی صادر می‌شد که یک نمونه از نخستین فرامین را که به یقین اولین فرمان در بازگشایی راه حج پس از تسلط مغولان بر بغداد بوده، در اختیار داریم.

افزون بر آن، نمونه‌هایی انشایی از این قبیل فرامین که مورد استفاده دبیران و کاتبان قرار می‌گرفته، برجای مانده است.

برخی از این نمونه‌ها که درست مربوط به اوایل قرن هفتم هجری است، در کتاب ارجمند «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» آمده که عینا نقل می‌کنیم.

به‌طور معمول چند نکته در این فرمانها آمده است. ابتدا اشاره‌ای کلی به این که حج یک فریضه واجب در دین اسلام است. دوم اشاره به خطری که در راه قافله‌ها را تهدید می‌کرده و سوم این که بر پادشاه است تا با فرستادن نیرو و تماس با رؤسای قبایل، این خطر را از میان ببرد. همچنین در این فرامین، از تعیین امیرالحاج که از طرف ایلخان معین می‌شده، سخن گفته شده است. بحث از تأمین هزینه فرستادن محمل عراقی و نیز پول‌هایی که باید میان رؤسای قبایل تقسیم شود و نیز لزوم حمایت نظامی از امیرالحاج، از مسائل دیگری است که در این فرامین آمده است.

فرمان عطاملک جوینی

فرمانی که در ادامه خواهد آمد و پیش از این به اجمال، زمینه تاریخی آن را گفتیم، به انشای علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد جوینی نوشته شده و خوشبختانه سواد آن برجای مانده است.

این حکم که به اصطلاح مغولان «یرلیغ» خوانده شده، در مجموعه‌ای به شماره ۲۴۴۹ (میکروفیلم ش ۲۳۸۹) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است که با راهنمایی دوست دانشور جناب

۱- مجالس المؤمنین، تهران، اسلامیه ج ۲، ص ۲۹۳

ص: ۵۱

آقای دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی به آن راه یافتم. پس از آن دریافتم که خانم بیانی نیز از منبعی دیگر به این حکم دسترسی یافته و بخشهای مهم آن را به چاپ رسانده‌اند. (۱) به هر روی این متن سندی است در ارتباط با حج‌گزاری ایرانیان و ساکنان عراق در سال ۶۶۷.

من انشاء الصاحب علاءالدین رحمه اللَّه، در فتح راه حجاز و سفر کعبه بحکم یرلیغ

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

قَدْ جاءَکُمْ مِنْ اللَّهِ نُورٌ وَکِتَابٌ مُبِینٌ* یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَیُخْرِجُهُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّور. (۲)

به حکم آنکه توفیق و سعادت مکنون و مدّخرست و بر مثال چنین در ضمیر روزگار مخزون و مضمر، نه هر دَوری وقت ظهور آن است و نه هر ذاتی را استعداد قبول حاصل، و خوذ هر کاری را به زمانی مخصوص کرده‌اند «والأمُورُ مَرْهُونۀ بأوْقاتِها» وآن کار رابه ذاتی مفوّض ومعلّق «وکلٌّ مُیسَّر لِما خُلِق لَه» تاهنگام آن کار در نیاید جدّ و جهد منجح نیست و کوشش و کشش نافع نه، و چون ذات بی‌همال بادشاه، عالمِ مالکِ رقابِ امم، شاه شاهانِ عرب و عجم، منشأ سعادات و منبع خیرات است، هر سعادت کی ایام در جیب غیب نهاذه بوذ و هر خیر کی زمان در حجاب کتمان آماذه کرده، اینک در عهد همایون و دور میمون «اباقا» از عدم به وجود آید و از قوّت بفعل تا اعتزای آن به دولت از ماده او باشد وانتساب آن بروزگار خجسته او کشذ:

ور نیست باورت اینک بدار گوش

بعد از آنک امیذهای خلایق بریده کَشته بوذ و از مدتهای مدید و سالهای بسیار باز طوایف اسلام از زیارت بیت اللَّه الحرام بازمانده و دل برداشته و رکن حج اسلام کی وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا (۳)

و آن یک رکن است از ارکان خمسه کی خراب مانده است و اسلام به حقیقت بر مثال ذاتی است و ارکان خمسه را مثابت حواس خسمه کی ضعف یکی از آن ضعف ذاتست و در این وقت کی مواکب گیتی‌آرای مدینۀ السلام بغداد را بِسمِّ مراکب متوج گردانیذ از جمله عنایتهای باذشاهانه و عواطف شاهنشاهانه که صادر شذ و بذان یرلیغ نفاذ یافت فتح راه مکه و اجازت طوایف اسلام

۱- دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، ص ۳۹۹

۲- مائده: ۱۵، ۱۶

۳- آل عمران: ۹۷

ص: ۵۲

به زیارت کعبه معظمه و تعیین لشکر به رسم بدرقه و سبل و صدقه بود. اشاعت این خیر عام و افشای این حسنه به انام بر حسب یرلیغ جهان پیمای و فرمان بندگشای و منشور غم‌زدای و مثال رهنمای بندگان دولت روز افزون «عطاملک» و «محمد» پسران «محمد جوینی» به آوازی بلند ندای وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ* لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ (۱)

در می‌دمند و بر عقب این می‌گویند:

ایها العُشّاق باز آن دلستان آمد پدید جان برافشانید کان آرام جان آمد پدید

وقت است کی ارباب وجد و صفا و عاشقان مروه و صفا که سالهای تا در شوق تقبیل عتبه کعبه چشم انتظار بر دریچه غیب نهاده‌اند، لبیک زنان احرام بندند و عاشق‌وار پای در راه نهند و روی بکار آرند و ماسوی اللَّه را پشت پای زنند عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَیُدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ (۲)

و جمعی کی پنبه غفلت در گوش نهاده بودند به حجت آنک راه حجاز مسدودست و عذر دفع مَنْ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا ... موجود، یقین دانند کی آن عذر به فضل باری تعالی و یمن دولت قاهره زایل شد و آن بهانه کرانه گرفت، بعد از این چه گویند و به چه حجت تمسک جویند اگر هیچ گونه انوار ایمان و سعادات از صحیفه دلشان محو نگشته است و به زنگار غفلت مبدل نشده وقت فوت نکنند و قدرت فرصت از دست نگذارند، «والفُرَصُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحاب» وکار امروز را با فردا نیفکنند، فی‌الجمله چون فیض حق تعالی شامل شد و مرحمت و سیورغامیشی (۳) باذشاه حاصل آمذ، این بشارت به خاص و عام و دور و نزدیک و ترک و تازیک رسانیده شذ تا تمامت مؤمنان از مرد و زن، خاص و عام، شریف و وضیع، شیخ و رضیع به تضرع و ابتهال دست نیاز به حضرت ذوالجلال بردارند و دوام عمر و ثبات ملک این بادشاه‌زاده جوان‌بختِ سلیمان‌تخت خواهند و شکر این نعمت را ورد ورد زبان خود سازند ان‌شاءاللَّه تعالی وحده.

«کتب فی‌غرة رجب شهراللّه الأصم رجب سنة سبع و ستین و ستمائة».

این خدمت برادران جوینی بود که سعدی، شاعر نامی ایران را بر سر ذوق آورد و از این که اسلام توسط ایشان رواج یافته، به ستایش آنها پرداخت:

۱- حج: ۲۷

۲- تحریم: ۷

۳- در زبان مغولی: نوازش و تلطف و خیرخواهی است.

ص: ۵۳

جهان دانش و ابر سخا و کان کرم سپهر حشمت و دریای فضل و کوه وقار

خدایگان صدور زمانه شمس الدین عماد قبه اسلام و قبله زوار

اما متون انشایی که محمد بن هندوشاه نخجوانی در کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب برای ما نگاه داشته، چندین فرمان با ارزش است که متن آنها را نقل می کنیم:

در فتح راه حج و فرستادن محمل

دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول مکتوب

نوع اول

بر رأی صواب فرمای و فکر مشکل گشای معروض می گردد که مهمتر شغلی که پادشاهان دین‌دار و سلاطین شریعت شعار، متصدی آن گردند، تمشیت امور شرع و اسلام و اقامت فرایض و احکام است. چه، به نصّ «الدین و الملک توأمان»، مبانیِ مملکت بی تمهیدِ قواعدِ دین و ملت استحکام نیابد و مهمات سلطنت بی‌سلوک شارع شریعت انتظام نپذیرد. و یکی از معظمات مصالح دین و کلیات اوامر سیّد المرسلین- صلوات اللّه و سلامه علیه- اقامت «فریضه حج» است.

چه، در وقتی که جبرئیل علیه السلام به حضور صحابه- رضوان‌اللّه علیهم اجمعین- از او پرسید که:

«ما الإسلام؟ قال: الإسلام انْ تشهَدَ أنْ لااله الااللّه وأنّ مُحَمّداً رسول اللّه و تُقیمَ الصّلوة و تُؤْتی الزّکاة و تصوم رمضان و تحجَّ البیْتَ ان اسْتَطَعْتَ الَیْهِ سبیلًا».

پس به حکم این حدیث، فرایض اسلام را عنوان کارنامه داستانها دانستن و فهرست روزانه دولت‌ها گردانیدن از وصایای دین و قضایای خِرَد باشد و پوشیده نماند که سالهاست تا راه حج به واسطه تعرّض اعرابِ طریق که بر خلاف طریق، قُطّاع علی التحقیق‌اند، بر متوجّهان قبله اقبال و کعبه فضل و افضال و مناخ رکب جمال و جلال حضرت ذی‌الجلال مشوّش و صفای مشارب آن مکدّر و منغص می‌باشد و اکثر طالبان بیت‌الحرام و زائران رکن و مقام، بدین واسطه از مطالب و مقاصد خود ممنوع و محرومند و فریضه حج که یکی از ارکان خمسه اسلام است، فوت شده و تدارک آن حال وظیفه تقلُّد ولاتِ امر و حماتِ بیضه دین و مُلْکَست.

ص: ۵۴

چه، هر آینه از حضرت ربُّ العالمین- جلّت کبریاؤه- در محل آن خطاب خواهند. و چون ممالك شریفه آن حضرت مجاور حرمین شریفین و اعراب بوادی و حواضر است، این مکاتبه اصدار افتاد، به امید آنکِ حکم مطاع و فرمان واجب الاتباع به امرای بوادی عرب نفاذ یابد و به مواعد خوب مستظهر گردند تا در منع و دفع اعراب طریق سعیی که مثمر و منجح باشد به جای آرند، وبعد الیوم تردد «وَفْد عراقی» و توجه «قافله شرقی» به حرمین شریفین- زیدا شرفاً و جلالاً- بر ایسر وجوه دست دهد و مثوبات آن حضرت شریفه سلطانی را ابدالابدین ذخیره ماند. با وجود اهتمام آن حضرت به تمشیت مصالح ملك و ملت به مزید تأکید افتقار نمی‌افتد جهان به کام باد.

نوع دوم

بر رأی عالم آرای پوشیده نماند که اجلِّ اعمال که قیام بدان در حضرت ربّ العالمین مقبول و اجْملِ مساعی که در جناب جلال احدیّت مستحسن و مشکور افتد، تقویت اوامر دین و تمشیت شعار شریعت سیدالمرسلین است- صلی‌اللَّه علیه [و آله] وسلم- چه، روزِ بازارِ دین به ترویج آن رواج گیرد و کارخانه مملکت به تعظیم آن استعلا پذیرد. و چون یکی از ارکان دین بر موجب نصّ: ... وَللَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا فریضه حج است، بر سلاطین اسلام و ملوك ایام در فتح آن راه کوشیدن و طالبان بیت اللَّه را از تعرض اعرابِ طریق صیانت واجب دانستن و به مقاصد دینی و مطالب یقینی رسانیدن، از اهمّ مهمات و اوْجَبِ مفترضات است.

بنابر این مقدمه، این مکاتبه به حضرت شریفه ارسال رفت تا چون محمل شریف از این مملکت به حدود آن ممالك که مجاور اماکن اعراب است، رسد، جمعی را که نوّاب نامدار صلاح و صواب دانند، به بدرقه محمل شریف روانه گردانند و امثله شریفه به امرای اعراب بَوادی نافذ گردد تا اعراب طریق را از مزاحمت «وَفْد عراقی» و «قافله شرقی» زجر و منع کنند و توجّه ورود وفود- فی امان اللَّه و حفظه و حراسته- به حرمین شریفین- زیدا شرفاً و جلالًا- بر اسهل وجوه دست دهد و مثوبات آن به روزگار شریفه ابدا واصل گردد و امداد شکر و افراد دعای حجّاج بیت‌اللَّه به حضرت ربّ العالمین- جلّ جلاله- از مساعدت آن حضرت متواصل گردد. ان شاء اللَّه تعالی جهان به کام باد!

ص: ۵۵

نوع سوم

بر صوایب آراء و ثواقب افکار حضرت شهریاری- ادام اللّه دولته دوام الزمان و صرف عن فنائها طوارق الحدثان- معروض و معلوم گردانیده می‌آید که حکمت ربانی- جلّ ذکره و عمّ شکره- در تفویض امور سلطنت و مملکت به پادشاهان اسلام، آن است که مطامح انظار و مشارح افکار ایشان انتظام مصالح جهانیان به تخصیص اهل اسلام و ایمان باشد و همچنانکِ در تربیت معاش ایشان سعی نمایند، از تدبیر معاد ایشان نیز غافل نباشند تا حدیث «السُّلْطان ظلُّ اللّه فی أرضه» بر ایشان صادق آید «و الظلُّ یتبع صاحبه».
و چون یکی از فرایض دین به موجب نصّ کلام رب العالمین وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ* لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ و فرموده نص حدیث سید المرسلین- صلی اللّه علیه [وآله] و سلم- فریضه حج است و مجموع مسلمانان به شرط استطاعت، به دلیل آیت: ... وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا بدان مأمورند؛ و شک نیست کی یکی از اسباب استطاعتْ امن طریق است از قُطّاع و سُرّاق و حرامیان؛ و معلوم است که اکثر اوقات، اعراب طریق آن راه مبارک را مشوّش می‌دارند و وفداللّه محروم و ممنوع می‌گردند و فرستادن محمل شریف نیز در توقف می‌افتد، واجب آمد این معنی به مسامع شریفه، ملئت جوراً، رسانیدن تا مرحمتِ جِبِلّی حضرت شاهنشاهی که مستفاد از محض تدین و تشرّع است، امثله شریفه به امَرای بوادی انفاذ فرماید تا اعراب طریق را از تعرّض حجاج مانع و زاجر گردند و وفد مبارک که ملازمان محمل شریفند، به فراغت خاطر به تردد و توجّه به حرمین شریفین اشتغال نمایند و مثوبات آن هر آینه روزگار همایون را ابدالدهر مدخَّر گردد. ان شاء اللّه العزیز امور دین و دولت بر وفق رأیِ اعلی ساخته باد!

صورت دوم جواب

نوع اول

بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه و مقاطر ارقام منیفه، اشارتی که از عالی حضرت شهریاری- لازال من العلاء به مزید- در باب امن راه حج که یکی از فرایض دین اسلام است صادر شده و مجموع مسلمانان را مطاوعت آن واجب، به سمع ارادت و اعتقاد اصغاکرده آمد و آن را از

ص: ۵۶

اعظم غنایم و ایمن مفاخر که حضرت رب العالمین جلّ جلاله در حق بندگان ارزانی دارد دانسته شد و از آنجا بر کمال تدین و وفور شرع و تصوّن حضرت شریفه استدلال رفت و در روز احکام به امرای اعراب بوادی نافذ و صادر شد که قبایلی را که بر راه حجاز می‌باشند و متعرض قفول و زوار می گردند از تعرض وفد عراقی و قفل شرقی و ملازمان محمل شریف منع و زجر واجب دانند و بعد الیوم در صیانت راه حرمین شریفین- زیدا شرفاً و جلالا- اجتهادی که در دین و دنیا مربّح و منجح و در ملک و ملت مثمر و منتج باشد، به جای آرند تا طوایف اهل اسلام به فراغت خاطر متوجه بیت الحرام و زیارت رکن و مقام توانند شد و حضرتین شریفتین را از اوفر اجور و اجزل مثوبات مکتنز و مدخر گردد.

ان شاء اللَّه تعالی دولت مخلّد باد!

نوع دوم

بعد از اطلاع بر مطاوی خطاب شریف و فحاوی کتاب منیف، اعلام می‌رود که اشارتی که در باب فریضه حج، که یکی از ارکان دین اسلام است و جمیع مسلمانان به اقامت آن مأمورند، فرموده و به نصوص کلام قدیم و قرآن حکیم- شرّفها اللَّه تعالی وعظمها- مؤکّد و مستحکم گردانیده، به وقوف پیوست و کمال دین‌داری و وفور خدای‌ترسی و شمول رعیت‌پروری حضرت شریفه که از سایر ملوك اقطار وسلاطین امصار بدین صفات ممتاز است، معلوم شد و همگی همّت بر ایمنی راه حج و دفع قطاع و سراق مصروف و موقوف گشت و مکتوبات به امرای بوادی و حواضر اصدار افتاد تا اعراب طریق را به تعریك و توبیخ و تشدید و تعنیف مخصوص گردانیده، از تعرض وفد عراقی و قفل شرقی که ملازمان محمل شریفند منع کلی واجب دانند تا بعد الیوم زوّار بیت اللَّه و وفود حرمین شریفین- زیدا شرفاً و جلالًا- بی‌تصورِ خوفی و توقعِ رُعبی متوجه قبله اسلام و کعبه خواص و عوام انام گردند و جهتین را اجر جزیل ذخیره ماند، ان شاء اللَّه تعالی یعلم اللَّه که مخلص معتقد در این اشارت که از آن حضرت صادر شده، ممنون منن جسیمه گشت و لایزال چنین خدمات و مهمات را مترقّب است. دولت مستدام باد!

نوع سوم

بر شرایف آرا و کرایم افکار حضرت عالی سلطانی- دامت سلطنته- منهی گردانیده می‌آید کی اشارتی کی در باب

ص: ۵۷

فرستادن محمل شریف و توجه وفد عراقی و قفل شرقی به جانب حرمین شریفین- زیدا شرفاً و جلالًا- فرموده و از تعرض اعراب طریق شکایتی نموده، در روز یکی را از مقربان به امرای بوادی اصدار افتاد وتأکیدی که آثار آن عما قریب به وضوح خواهد انجامید، در باب منع اعراب طریق و قطاع و سرّاق کرده شده و از امرای بوادی مکتوب موچلکا (۱) گرفته آمد تا اگر بعد الیوم اعراب طریق متعرض ملازمان محمل شریف و وفود و زوّار گردند و خسارتی اندازند، امرا عوض از خاصه خود جواب گویند. امید است کی فیما بعد وفود، شاکر و ذاکر خیر باشند. ان شاء اللّه تعالی جهان به کام باد! (۲) در تفویض امارت محمل شریف و وفد حجاج

اقامتِ فریضه حجّ، که یکی از ارکان خمسه دین اسلام است، بر موجب نص وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ* لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ بر تمامتِ مسلمانان واجب است و اگر بر موجب نص ... وَللَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا بعضی را از اهل اسلام استطاعت حج به واسطه ضیق مجال یا ناایمنی راه از تعرّض قُطاع و سُرّاق و حرامیان که آنجا بسیار اتفاق می‌افتد، نباشد، بر ذمّت پادشاهان دین‌دار و سلاطین شریعت شعار امن [این] راه، تا موجب حرمان مسلمانان از چنان مقصدی شریف معهدی منیف نشود و سبب توجّه طالبان و معتقدان گردد، فریضه و متحتم است. واگر اهمال نمایند، هر آینه در حضرت ربُّ العالمین بدان تقصیر مؤاخَذ و مخاطَب گردند و نعوذُ باللّه من ذلک.

بنابر این مقدمه، واجب شد، شخصی را از امرای دین‌دار و امنای پرهیزکار که به شجاعت و جلادت و شهامت و صرامت مخصوص و موصوف باشد، به امارت قافله حج و نیابت محمل شریف تعیین فرمودن و لشکری مرتّبِ مستعد بدو سپردن تا در خدمت و ملازمت محمل شریف متوجه شده و «وفد عراقی و قافله شرقی» را قاید ومقدّم بوده به دفعِ قُطّاع طریق و سُرّاق و حرامیان مشغول گردد و قافله و سابله را به سلامت بگذراند.

و چون زین‌الحاج و الحرمین «پهلوان سراج الدین» از مشاهیر شجاعان روزگار و معارف دلیران روزگار است و به کرّات به سفر مبارک حرمین شریفین- زیدا شرفاً

۱- در حاشیه، با خط مغایر افزوده: موچلکاو آن حجت است بر شرط مثوبه؛ گویند که فلان جا چنین قدرمال هست، اگر نباشد سر من شرط باشد و به این شرط حجت دهند.

۲- دستور الکاتب، محمد بن هندوشاه نخجوانی، تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو، ۱۹۶۴ م ج ۱، صص ۳۷۴- ۳۸۴

ص: ۵۸

و جلالًها- مشرّف و مکرّم شده و بدان سعادت استسعاد یافته و به احوال مراحل و منازل و اعراب عشایر و قبایل که در آن راه ساکن‌اند، عارف و خبیر گشته و مکامِنِ دزدان و حرامیان و مهاربِ قطّاع و سرّاق معلوم کرده، راه امارت قوافل حجاج و نیابت محمل شریف بدو تفویض رفت و پانصد مرد لشکری تمام سلاح به او سپرده شد تا بر وجهی که از شمول شجاعت و جلادت و کمال مردانگی و وفور فرزانگی او معهود است، محمل و قوافل را از بغداد به حرمین شریفین رساند و به سلامت باز آرد و دفع حرامیان واجب داند.

بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از این تاریخ باز امرا و حکام و متصرّفان بغداد و حِلّه و کوفه و اعمال فراتی و سایر بلاد عراق عرب، پهلوان سراج الدین را «امیر قافله حجاز» دانسته، جانب او را موقّر و مکرَّم و مرحَّب و معظَّم دارند و دیگری را با او مجال مشارکت تصور نکنند و وجهی که به موجب حکم یرلیغ بالتون تمغا جهت مواجب او و لشکریان حوالت رفته و وجوهی نیز که جهت ترتیب محمل شریف در مؤامره ثبت افتاده و علی حَدّه حکم در آن باب نفاذ یافته و نسخه دفتر از دیوان بدو داده‌اند، در روز بر مواضع مرجوالحصول تخصیص کرده، نوعی سازند که در مدت پانزده روز بدو واصل گردد تا در وجهِ ترتیبِ محملِ شریف و مصالحِ خود و لشکریان صرف نموده علی خیرة اللّه تعالی، در صحبت محمل و قافله توجه نماید.

امرای بوادی عرب و اعراب طریق و رؤسا و وجوه قبایل بطنین و آل‌اجود و بنی لام و بنی خالد و غیرهم، در هر موضع که پهلوان سراج الدین را جهت دفع حرامیان و مفسدان به مدد و لشکر احتیاج افتد و ایشان را اعلام کند، شب و روز ناگفته بر نشینند و به مدد و مساعدت مشغول گردند.

پهلوان سراج‌الدین نیز چنان سازد که وجوهی که جهت امرای حرمین شریفین و مجاوران آنجا و اعراب طریق در نسخه مهمات محمل شریف مثبت است، به تمام و کمال واصل گردد و امداد شکر ایشان و حجاج و قوافل متواصل شود تا به محمدت پیوندد. ان شاء اللّه تعالی! (۱)***

فرمان دیگری هم از جهانشاه یکی از سلاطین «قراقویونلو» برجای مانده که آن نیز در ادامه فرامین قبلی، قابل توجه است. (۲) این متن بر اساس آنچه در پایان متن عربی آن آمده، در ذی حجه سال ۸۷۰

۱- دستور الکاتب، ج ۲، صص ۲۱۳- ۲۱۶

۲- متن ذیل ابتدا عربی و بعد فارسی آن آمده که در بسیاری از موارد، عبارات ناصحیح است و روشن نیست‌که مربوط به اصل کتاب بوده یا ...؛ به هرحال، از عربی صرف نظر شد و متن فارسی به همان صورت که در مأخذ آمده، ارائه شده است.

ص: ۵۹

نوشته شده است:

نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرْ الْمُؤْمِنِينَ (۱) بالجنهٔ

یا محمد یا علی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمن الرَّحِيم

قال اللّه تبارک و تعالی: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّه؛ و قال ایضاً عزّ من قائل:

... وَللَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ من الداعی الی اللّه ابوالمظفر جهانشاه.

حمد بی‌قیاس حکیمی را که عَلَم به وساطت این دولت بر افراخت و شکر و سپاس کریمی را که ارسال قوافل حجاج به لطف عمیم بندگان صادق را میسر ساخت و درود و تهنیت نامعدود بر پایگاه مدینهٔ العلم و دین که تا قدم در عرصه عرفان ننهاد، هیچ عارف، پروردگار عالم را نشناخت.

محمد، علیه الصلوهٔ و السلام، آن مدنی بُرْقع یکی نقاب بدر رفیع احمد عالی خطاب، و بر آل و اصحاب و عترت او که بی سعی ایشان ساحت اسلام از خاشاک ضلال نپرداخت.

بعد از سعی کردن در وظایف حمد و ثنا و احرام بستن، صلوهٔ و دعا، اشراف سادات واکابر ائمه و قضات و علما و مشایخ و موالی و اصول و اعیان و اهالی و اصحاب رأی و تدبیر، ارباب عزّ و توقیر، طالبان زیارت بیت اللّه الحرام، عاشقان وصال کعبه و مقام، مجاوران حرم کعبه، متوطّنان سواد بکّه، احیاء عرب و احشام از اهل بوادی و خیام [ان] الّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّه ثُمَّ استَقامُوا، واستووا علی المنهج القویم و اقاموا؛ بدانند که مقصود اصلی و مهم کلی از فتح عراق و عرب و دفع مواد فتنه و شَغَب، این بود که مدتی مدید طریق حجاز بر اهل شوق و نیاز مسدود گشته و تطاول ظَلَمه و اشرار از حد گذشته بود، و در این چند گاه ضروریات امور از فتح این راه مانع شده، به حکم آن وقت سیف قاطع و التوفیق نجم ساطع. چون از صدق نیست تصمیم عزیمت شد از حضرت اللّه ندای فَاذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى‌اللّه به گوش جان رسید. بعد از توجه بدان دیار به توفیق کردگار فتح آن حصار با استوار و قلع آن طایفه بدکردار میسر گشت، «الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحُزْن».

در این وقت مقرب الخاقانیه، انیس المجلس السلطانیه، نظام الدین، عبدالحق که به سابقه خدمت از اقران ممتاز و به نیکو بندگی و جان سپاری سرافراز است و مدتی است که ترک ملاهی و اعراض از مناهی

۱- صفّ: ۱۳

ص: ۶۰

کرده، التفات خاطر فیاض در شأن او درجه اعلی و مرتبه قصوی گرفته، او را میر محمل قافله حجاج و قاید و دلیل و امیر حاج گردانیده شد. باید از سنه و سنین ماضیه از مال و متوجهات حلّه و توابع، یراق محمل کرده جماعتی که شوق زیارت بیت‌اللَّه داشته و سر و جان را در راه حق گذاشته، ایشان را بر کرده از اسهل طُرُق به احسن وجوه به مقصد رساند و آن سعادت عظمی را شرف روزگار خود داند و وظیفه سعی جمیل مبذول دارد و از حضرت عزّت- عزّ شأنه و جلّ برهانه- اجر جزیل را مأمور دارد. سبیل اهل قافله و حجاج آنکه مشارالیه را منصوب و گماشته ما دانند و راه و رسم او را بر سنن معهوده و عادت محموده که در زمان سابق بوده، مرعی دارند.

طریق اکابر و عظمای اعراب آن که در همه ابواب امداد به جای آورده، مقرریات خود را گرفته، قافله را همراهی کرده، به سلامت بگذرانند.

حرر محرر حسب تحریر الاصل

در آخر به مواد سیاه در گوشه پروانچه اشرف اعلی ثبت شده: «بنده درگاه قاسم پروانچی»

در پایان فرمانی که نادر میرزا دیده، کاتب یا شخص دیگری نکته‌ای نوشته که عینا درج می‌شود:

من چون بدین جای رسیدم، در این دو منشور نکته [ای] یافتم و بدین جای رقم زدم. اگر دانشمندان پسندند روان مرا شادمانی رسد، و گرنه، بی‌دانشیِ خود نیک دانم. آن چنان باشد [که] چون به طغرای منشور نگری «یا محمد» و «یاعلی» نبشته.

همه سلاطین قراقویونلو از اهل سنت و جماعت و در حفظ این دین شدیداً [مُصِرّ] بودند. چه بود که جهانشاه بدین جا نام آن سه خلیفه به جای مانده؟

دیگر بدان جای که درود بر رسول و آل فرستاده، لفظ علی ترک کرده؛ که این استعمال را علمای سنت واجب شمرند و ایچ ترک روا ندانند. چنانم به خاطر رسید که این منشور به شرفای مکه عمرها اللَّه کرده.

آن اشراف سادات حسنی و زیدی ندهند تا امروز. تواند بود که این منشور چنین کرده که آن جا نیز به موقع اجرای نهند. اگر این باشد، سخت نیک کرده است. دیگر خدای داند. (۱)***

در پایان این بحث، اشاره به این نکته مفید است که نمونه‌های عربی این قبیل

۱- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز نادر میرزا، تصحیح مجد طباطبائی، تبریز، ۱۳۷۳، صص ۱۱۴- ۱۱۷

ص: ۶۱

فرامین یا نامه‌های مربوط به حج را قلقشندی نیز آورده است؛ از جمله آنها، نامه‌ای است که در تهنیت بازگشت حاج از سفر حج به او نوشته می‌شود. وی چهار نمونه از این دست را که سخت ادیبانه و متناسب با موضوع مربوطه است، ارائه کرده است. (۱) نمونه دیگر، نامه‌هایی است که خلفا و سلاطین، پس از بازگشت از سفر حج، به عمال خویش می‌نگاشتند.

قلقشندی می‌نویسد: از آنجا که سفر، خطر خیز است، خلفا پس از بازگشت، طی نامه‌هایی خبر سلامتی خویش را به عمال خویش می‌دادند. رسم چنان بود که در این نامه به حج و این که از بهترین عبادات است اشارت رفته و نوشته می‌شد که خداوند نعمت انجام این عبادت و نیز زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نصیب خلیفه کرده است. وی دو نمونه مفصل از این دست نامه‌ها را آورده است. (۲) پی‌نوشتها:

۱- صبح الاعشی فی صناعهٔ الانشاء احمد بن علی القلقشندی «م ۸۲۱»، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷، ج ۹، صص ۳۲- ۳۴

۲- صبح الاعشی، ج ۸، صص ۳۳۸- ۳۴۲، نیز بنگرید: همان، ج ۱۴، ص ۳۹۵

ص: ۶۲

ص: ۶۳

ص: ۶۴

حمزه سيّد الشهدا (ع) (۲)

محمّد صادق نجمی

در مقاله گذشته با بخشی از فضایل معنوی و شخصیّت قدسی حضرت حمزه علیه السلام که در قرآن و حدیث آمده است، آشنا شدیم، در ضمن به تلاشهای حکومتها و عواملشان در حذف شخصیّت آن بزرگوار و پرده پوشی فضایل آن مجاهد بزرگ اسلام پرداختیم و اینک طبق وعده‌ای که داده بودیم، با بخش دیگری از فضایل آن حضرت که در دفاع جانانه او از قرآن و حمایت همه جانبه‌اش از پیامبر اسلام و در شهامت و شجاعت او در جنگها و در نهایت در شهادت مظلومانه‌اش متجلّی است، آشنا می‌شویم:

حمزه علیه السلام اوّلین مدافع اسلام

در دوّمین سال بعثت، فضای مکّه فضای ایذای پیامبر و شکنجه مسلمانان مستضعف بود؛ فضایی بود که رسول خدا و آنان را که به آیین وی گرویده بودند، به باد استهزا می گرفتند.

تعداد مسلمانان از شصت و دو نفر تجاوز نمی کرد؛ سی و نه نفر مرد و بیست و سه تن زن. سید شهیدان، حمزه در این فضای رعب و وحشت و ضعف و انزوا به آیین پیامبر ایمان آورد؛ ایمانی که توأم با دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و نصرت و یاری دین خدا بود و تهدید و ارعاب دشمنان اسلام را در پی‌داشت.

ص: ۶۵

مورّخان در این باره مطالبی نوشته‌اند که اینک چکیده آن را می‌آوریم:

روزی‌پیامبر صلی الله علیه و آله درکنارکوه صفا نشسته بود و ابوجهل از آن محلّ عبور می‌کرد که چشمش به آن حضرت افتاد، در اثر جهل و عناد و کینه و عداوتی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت در مقام آزار و اذیت بر آمد و دهان به سبّ و ناسزا گشود و رسول خدا در مقابل کلمات زشت او سکوت اختیار کرد و کریمانه از کنار آن همه جسارت گذشت.

لحظاتی بعد، حمزه که از شکار برمی‌گشت، مانند همیشه برای طواف کعبه، وارد مسجدالحرام شد. در این هنگام کنیز عبداللّه بن جذعان که شاهد جسارتها و ناسزاگوییهای ابوجهل نسبت به رسول خدا بود، صورتِ واقعه را با حمزه در میان گذاشت و چنین گفت:

ابا عماره! نمی‌دانی برادر زاده‌ات محمّد، از ابوالحکم چه سخنان زشتی شنید و چه اهانت‌هایی را از سوی او تحمّل کرد!

حمزه با شنیدن این رخداد، به سرعت سوی ابو جهل، که در کنار کعبه با گروهی از سران قریش نشسته بود، آمد و در مقابل دیدگان آنان، به ابوجهل حمله آورد و با کمانی که به همراه داشت، سر وی را شکافت و چنین گفت:

«أتشتُمُهُ وأنا عَلی دینِهِ أقول ما یَقُول فَارْدُد عَلَیَّ إن استطعت».

«آیا به محمّد ناسزا می‌گویی در حالی که من نیز در آیین او هستم و به آنچه او اعتقاد دارد من هم معتقدم؟ اگر می‌توانی بر من اعتراض کن!»

چند تن از قریش که شاهد این صحنه بودند؛ برای حمایت از ابوجهل، بر حمزه پرخاش نموده، قصد حمله به وی را داشتند که ابوجهل خطاب به آنها گفت:

«دعوا أبا عمارة فإنّی سببت ابن أخیه سبّاً قَبیحاً».

«کاری با او نداشته باشید؛ زیرا من برادر زاده‌اش را ناسزا گفتم و او را بر این ضرب و شتم وادار کردم.» (۱) آری، بدین‌گونه و در این تاریخ حمزه ایمان آورد و یا ایمان خویش را اظهار نمود و علنی ساخت و تا آخر بر آن ثابت ماند و در دفاع از آیین پاک خویش تا پای جان و تا شهادت ایستاد. طبق نوشته مورّخان، با ایمان آوردن حمزه، قریش دریافتند که پیامبر قدرت یافت و عمویش حمزه با شجاعت و شهامتی که دارد، از وی دفاع خواهد کرد. از این رو، در برنامه‌های ایذایی خود تجدید نظر کردند و تغییر رویه دادند. (۲)

۱- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴، باتفاوت مختصر در متن و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶

۲- همان.

ص: ۶۶

حمزه و ابولهب، دو عموی پیامبر

حمزه‌وابولهب، هردو عموی پیامبرانـد! امّـا حمزه بهترین عمو، صـمیمی‌ترین دوست و مـدافع پیامبر و ابولهب بـدترین عمو و بـدترین همسایه برای آن حضرت.

حـادثه‌ای که تاریـخ نگـاران نقـل کرده‌انـد، می‌توانـد بیانگر این تفاوت عمیق باشـد. عمویی به حمایت و یاری او برخاست و عموی دیگر عناد و دشمنی ورزید! آری این نور بود و آن ظلمت!

ابن اثیر ابولهب را در رأس سرسخت‌ترین دشمنان و استزاء کنندگان (۱) رسول خدا، معرفی می‌کند و می‌گوید:

ابولهب از بزرگترین دشـمنان رسول خدا و از بدترین معاندان نسبت به مسلمانان بود. او ضمن تکذیب پیامبر، آن حضرت را پیوسته و از راه‌هـای گونـاگون مـورد آزار و اذیـت قرار می‌داد: چـون خـانه او در نزدیکی خـانه پیـامبر بـود کثافـات را بـه درِ خـانه پیـامبر می‌ریخت و رسول خدا، گاهی در مقابل این عمل او می‌گفت:

«أیّ جوار هذا یا بنی‌عبدالمطّلب!»؛ «فرزندان عبدالمطلب! این چه اخلاق همسایگی است!»

روزی حضـرت حمزه، به هنگـام عبور، این عمـل زشت ابولهب را از نزدیک مشاهـده کرد و بی‌درنگ آنها را جمع نمود و به سـر و صورت ابولهب ریخت. (۲) و با این اقـدام، آن حالت غرور و نخوت ابولهب را در میان سـران قریش در هم شـکست و برای دومین بار حمایت خویش را از رسول خدا اعلان کرد و زبونی سردمداران کفر را برملا ساخت.

و بـدین گونه، تفـاوت دو برادر و دو عموی پیامبر در آن برهه حساس ظاهر شـد؛ حمزه در قلّه رفیعی از قلّه‌های نور، که وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ.

وابولهب در أسفل السافلین وبدترین انحطاط؛ تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ* مَا أَغْنَی عَنْهُ مَالُهُ وَمَا کَسَبَ* سَیَصْلَی نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ.

پیمان برادری و اخوّت میان حمزه و زید بن حارثه

پیـامبر خـدا آنگـاه که به مـدینه هجرت کرد و نـاقه آن حضـرت در محلی که به دو طفل یتیم از قبیله بنی‌النّجار تعلّق داشت زانو زد. رسول خـدا در این مکان اقـدام به ساختن مسـجد کرد. حمزه که پیش از رسول خـدا به همراه تعدادی از مسـلمانان به مدینه هجرت کرده بود، در ساختن مسجد به آن

۱- وی شـانزده نفر از افراد سرشـناس قریش را به عنوان استزاء کننـدگان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شـناسانده که بـدترین‌آنها ابولهب و عاص بن وائل پدر عمرو بن عاص است.

۲- الکامل، ج ۲، ص ۴۷

ص: ۶۷

حضرت یاری داد. رسول خدا آنگاه در میان صحابه عقد اخوّت بست و فرمود: «تآخوا فی اللَّه اخوین اخوین»؛ «در میان خود هر دو نفر با هم پیمان اخوّت ببندید.» در این هنگام بود که دست امیر مؤمنان علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هذا أخی» سپس به چهره عمویش نگاه کرد و فرمود: «وانّ حمزهٔ اسد اللَّه واسد الرسول و زید بن حارثهٔ (۱) مولی الرسول أخوین». (۲)

و لذا حمزه علیه السلام در جنگ احد زید بن حارثه را وصیّ خود قرار داد که اگر حادثه‌ای رخ داد زید وصایا و خواسته‌های او را انجام دهد.

حمزه علیه السلام اوّلین پرچمدار اسلام

شش‌ماه اوّل پس از هجرت در مدینه سپری گردید و در ماه هفتم که مصادف با ماه مبارک رمضان بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اوّلین بار جهت مقابله با کفّار و مشرکین پرچم برافراشت و حمزهٔ بن عبدالمطلب را به پرچمداری آن مفتخر ساخت.

مورّخان می‌نویسند: (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله در این ماه پرچم سفید رنگی را به عمویش حمزه سپرد و او را به فرماندهی سی‌تن از مسلمانان به جانب محلّی به نام «سیف البحر»، برای‌مقابله با ابوجهل که سرپرستی یک قافله سیصد نفری از مشرکین مکّه را به عهده داشت، گسیل نمود.

گر چه در این برخورد، به علّت وساطت یکی از سران قبایل عرب، به نام «مجدی بن عمر جهنی» جنگ رخ نداد و ابو جهل از این معرکه و از درگیری با حمزه نجات یافت ولی در اینجا باید به دو نکته توجّه کرد:

۱- حمزه علیه السلام به همراه سی‌نفر از مسلمانان برای مبارزه با ابوجهل که سیصد نفر از مشرکین را همراه داشت، حرکت کرد و آماده جنگ با آنان شد؛ یعنی یک نفر در مقابل ده نفر و این همان نسبتی است که قرآن مؤمنان واقعی را به اجرای آن تشویق و تشجیع نموده است؛ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضْ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ. (۴)

۲- هر چه بود، در این رویارویی ابوجهل که اسداللَّه را دید، مرعوب و متزلزل گردید و شاید هم به یاد روزی افتاد که حمزه سر او را شکافت، و از اینکه مبادا این شکست برای دوّمین بار اتّفاق بیافتد، از صحنه متواری گردید.

حمزه علیه السلام دوّمین پرچمدار اسلام

در ربیع الأوّل، اوّلین ماه از سال دوّم

۱- زید بن حارثه مولی رسول اللَّه، از دوران کودکی در مکّه غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را آزادکرد و روی علاقه‌ای که زید به پیامبر داشت، حاضر نشد از آن حضرت جدا شود و به همراه پدرش به قبیله‌اش بپیوندند. رسول خدا او را به فرماندهی لشکری که عازم شام مؤته بود انتخاب کرد و چنین فرمود: اگر زید کشته شد جعفر بن ابی‌طالب فرماندهی را به عهده گیرد. او در این جنگ که در سال هشتم هجرت رخ داد به شهادت رسید. مشروح ترجمه زید، در اسد الغابه ملاحظه شود.

۲- طبقات، ج ۳، ص ۴؛ کامل ابن اثیر ج ۲، ص ۴۰؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۸

۳- طبری، ابن اثیر، کاتب واقدی، سیره ابن هشام و البدایهٔ والنهایه، حوادث سال اوّل هجرت.

۴- انفال: ۶۵

ص: ۶۸

هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی «عشیره» (۱) و مواجهه با قریشیان که به سوی شام در حرکت بودند عزیمت کرد و در این غزوه ابوسلمه را در مدینه جانشین خود برای اقامه نماز معرفی نمود و پرچم را به دست حمزهٔ بن عبدالمطلب داد و این غزوه بدون جنگ پایان یافت. (۲) و بنا به قول بیشتر مورّخان در این غزوه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان علیه السلام را با کنیه «ابوتراب» مورد خطاب قرار داد (۳) و امیرمؤمنان همیشه با این کنیه افتخار و مباهات می‌نمود.

حمزه علیه السلام سوّمین پرچمدار اسلام

جنگ بنی‌قینقاع

در ماه شوّال سال دوّم هجرت و پس از پیروزی در جنگ بدر که نصیب مسلمانان گردید، پیامبر اسلام مشاهده کرد یکی از قبایل بزرگ یهودیان به نام «بنی‌قینقاع» که در بازار مدینه مشغول کسب بودند و در یکی از قلعه‌ها در اطراف شهر سکونت داشتند، بر این پیروزی مسلمانان حسادت ورزیدند و آن را تهدیدی برای آینده خود می‌دانستند و در صدد ایذاء و اذیت مسلمانان در آمده، پیمان خود با رسول خدا را شکستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را در بازاری که به نام خودِ آنها «سوق بنی‌قینقاع» معروف بود، گردآورد موعظه و نصیحتشان کرد و از پیمان شکنی و آزار مسلمانان برحذر داشت و پیروزی‌ها و موفّقیتهای جنگ بدر را که با نصرت و یاری خداوند بود و دلیل دیگری بود بر حقّانیت نبوّت آن حضرت، بر ایشان گوشزد نمود، سپس فرمود: علاوه بر اینها، شما نبوت مرا در کتابهای خود خوانده‌اید و از علمای خود شنیده‌اید، اگر اسلام را نمی‌پذیرید لا اقل با مسلمانان عناد و سماجت نورزید و خصومت و دشمنی با آنان را کنار بگذارید.

یهودیان در مقابل ارشاد و راهنمایی رسول خدا صلی الله علیه و آله، از روی کینه و عداوت و با صراحت گفتند:

ای محمّد تو خیال می‌کنی ما هم مانند اقوام و عشیره تو (اهل مکّه) ضعیف و ناتوانیم؟ گویا پیروزی بر مردمی که با فنون جنگی کوچکترین آشنایی ندارند، تو را مغرور ساخته و نیروی ما را دست کم گرفته‌ای؟! به خدا سوگند اگر روزی در میان ما جنگی رخ دهد، خواهی دید که پیروزی از آنِ چه کسی خواهد بود؟!

و بدین گونه آنان با رسول خدا اعلان جنگ کردند و یکی از آنها در روز روشن و در میان بازار «بنی‌قینقاع» زن مسلمانی را مورد اهانت و تحقیر قرار داد و

۱- با تصغیر، محلّی است در نزدیکی ینبع.

۲- کامل ابن اثیر، سال دوّم هجرت.

۳- ابن‌اسحاق به نقل تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۶۴

ص: ۶۹

یک نفر از مسلمانان برای حمایت از آن زن، با آن یهودی درگیر شد و او را به قتل رساند و یهودیان نیز آن مسلمان را به قتل رساندند. رسول خدا که پیمان‌شکنی و تحریکات یهودیان را مشاهده می‌کرد، به محلّ سکونت آنان حمله برد و پس از پانزده روز که در محاصره مسلمانان بودند، پیمان مجدّد بستند تا از مدینه و اطراف آن به منطقه دوردستی کوچ کنند، و بدینگونه توطئه «بنی‌قینقاع» پایان یافت.

این حادثه یکی از حساسترین فرازهای سال دوم هجرت و از مهمترین حوادث داخلی آن روز برای اسلام و مسلمانان محسوب می‌گردید؛ زیرا این جنگ موجب شد که سایر قبایل یهود نیز در عین دشمنی با اسلام، در جاسوسی به نفع مشرکین و هماهنگی با منافقین تجدید نظر نمایند.

به هر حال در این اقدام مهمّ و جنگ حسّاس و برای سوّمین بار پرچم اسلام در دست شجاع‌ترین مردم، اسداللّه و اسد الرسول، حمزه سید الشهدا علیه السلام در اهتزاز بود و آن حضرت بود که در پیشاپیش سپاه اسلام حرکت می‌کرد و آن را هدایت می‌نمود. (۱) حمزه سیّد الشهدا در جنگ بدر

وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ اذِلَّهٔ؛

«خداوند شما را در بدر یاری کرد، در حالی که شما (نسبت به دشمن) ناتوان بودید.»

گر چه هدف اصلی ما ادامه بحث گذشته و ارائه نقش مؤثّر حضرت حمزه در حمایت از اسلام و حضور شجاعانه‌اش در جنگ بدر و احد می‌باشد ولی برای بیان اهمّیت و سرنوشت ساز بودن این حضور در این دو جنگ برای اسلام و چگونگی به وجود آمدن آنها به ویژه اینکه جنگ دوّم (احد) به وسیله مشرکین همزمان با شکست آنها در جنگ بدر طرّاحی و پی‌ریزی گردیده است. در ضمن بیان اصل موضوع از ذکر پاره‌ای مطالب حسّاس در جنگ بدر و پی‌آمدهای آن در میان مشرکین مکّه ولو به اختصار ناگزیریم.

سحرگاه جمعه، نوزدهم ماه رمضان، نوزدهمین ماه پس از هجرت بود که جنگ بدر آغاز شد. ابوسفیان برای به دست آوردن اخبار و گزارش‌هایی از سپاه مدینه، در کنار چاه بدر حاضر شده بود که به وسیله مسافری، از حرکت سپاه اسلام آگاه گردید و بی‌درنگ شخصی به نام «ضمضم بن عمرو غفاری» را برای اطلاع‌رسانی به مکّه اعزام

۱- کامل ابن اثیر، البدایهٔ والنهایه ابن کثیر، سیره ابن هشام، حوادث سال دوّم هجرت و طبقات، چاپ لیدن، ج ۳، ص ۴

ص: ۷۰

کرد. او در حالی که برای جلب توجّه مردم لباس خود را چاک زده بود و گوش و بینی شترش را شکافته و خون آلود و جهاز آن را واژگون کرده بود، وارد مکّه شد (۱) و پیام ابوسفیان را به آنان ابلاغ کرد.

سران قریش به سرعت آماده حرکت شدند و هر یک از آنان که عذری داشت، به جای خود شخص دیگری فرستاد و از افراد سرشناس قریش کسی جز ابولهب باقی نماند و او هم «عاص بن هشام» را به نیابت از خود راهیِ بدر نمود.

تعداد سپاه مشرکین نهصد و پنجاه نفر و مرکب آنها هفتصد شتر و یکصد رأس اسب و بنا به قول دیگر دویست رأس اسب بود. ششصد نفر از آنان زره پوشیده بودند و گروهی از زنان خواننده را در حالی که همه مشروب خورده بودند با خود همراه ساختند ولی در بین راه منصرف شده و زنان را به مکّه برگرداندند. در این سفر، دوازده نفر از ثروتمندان قریش تعهّد کردند که هر یک از آنان به نوبت تغذیه سپاه مکّه را به عهده گیرند و هر روز نُه تا ده شتر بدین منظور کشته می‌شد. عتبه و شیبه و ابوجهل نیز جزو این دوازده نفر بودند. (۲) رسول خدا در روز دوشنبه نهم ماه رمضان، عمرو بن امّ کلثوم را به عنوان امام جماعت در مدینه تعیین کرد و به همراه سیصد و سیزده نفر که بیشتر آنها را انصار و بقیه را مهاجرین تشکیل می‌دادند، مدینه را به سوی بدر ترک نمود (۳) و این در حالی بود که تعدادی از یاران پیامبر از این حرکت ترس و اکراه داشتند که قرآن مجید این موضوع را به صراحت بیان نموده است:

کَمَا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِیقاً مِنْ الْمُؤْمِنِینَ لَکَارِهُونَ* یُجَادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَیَّنَ کَأَنَّمَا یُسَاقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَهُمْ یَنظُرُونَ (۴)

پیامبر اکرم پرچم سیاه رنگی به نام «عقاب» به دست امیرمؤمنان و پرچم سفید رنگی به مصعب بن عمیر و پرچم سفید رنگ دیگری را به یکی از انصار داد.

سپاه اسلام در این جنگ از نظر تجهیزات هفتاد شتر و دو رأس اسب داشتند که به نوبت سوار می‌شدند و سلاح آنها عبارت بود از هشت قبضه شمشیر و شش زره. (۵) پیش بینی‌های لازم

چون سپاه اسلام وارد بدر گردید، به دستور رسول خدا و برای احتیاط گودالی را پر از آب کردند و حوض تشکیل دادند و در بالای تلّی مشرف به دو لشگر سایه بانی

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۱؛ سیره بنی هشام، حوادث سال دوّم هجرت.

۲- همان.

۳- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۸۶

۴- «ناخشنودی بعضی از شما از چگونگی تقسیم غنایم بدر همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات به سوی بدر بیرون فرستاد در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند. آنها با اینکه می‌دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می‌کردند و آنچنان وحشت داشتند که گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند.»، انفال: ۵

۵- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۳؛ الروض الأنف، ج ۳، ص ۳۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۷۰

ص: ۷۱

(اتاق جنگی) برای رسول خدا برپا نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله اوّل صبح، با نیزه کوتاهی که به دست داشت و امیر مؤمنان علیه السلام همراه آن حضرت در حرکت بود، به تنظیم صفوف و اداره صحنه جنگ پرداخت. در آن حال سوّاد بن غزیّه را که از صف بیرون بود دید و با نیزه به شکمش اشاره نمود که درست بایست! سواد گفت یا رسول اللَّه شکمم را به درد آوردی و خداوند تو را برای گسترش حق و عدل برانگیخته است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سواد! بیا قصاص کن! و پیراهنش را بالا زد. سوّاد از هیجان بی‌قرار شد؛ زیرا می‌دید که پیامبر در آن لحظه حسّاس و وضعیّت سخت که سرنوشت او و رسالتش و سرنوشت یارانش رقم می‌خورد، او را به قصاص می‌خواند، او هم به جای قصاص به شکم پیامبر صلی الله علیه و آله بوسه زد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود چرا این کار را کردی عرضه داشت یا رسول اللَّه اوضاع واحوال را می‌بینی و من اطمینان ندارم که از این جنگ جان سالم بدر برم و لذا خواستم آخرین ساعت عمرم چنین باشد که بدنم بدن تو را لمس کند. رسول خدا در حقّ وی دعا کرد. (۱) آنگاه به مسلمانان دستور داد:

«غُضّوا أبصارکم ولا تبدئوهم بالقتال ولا یتکلّمن أحدٌ». (۲)

«نه به سوی دشمن نگاه کنید و نه قیل و قال راه بیندازید و نه شروع جنگ از طرف شما باشد تا من دستور بدهم.»

پیام به مشرکین

رسول خدا به مشرکین چنین پیام فرستاد:

«معاشر قریش انّی أکره أن أبدأکُم بقتال فخلّونی والعرب وارجعوا فان أکُ صادِقاً فأنتم أعلی بی عیناً وان أکُ کاذباً کفتکم ذؤبان العرب أمری». (۳)

«ای گروه قریش من از اینکه با شما وارد جنگ شوم کراهت دارم، کار مرا به اقوام دیگر عرب واگذارید و به شهر خود باز گردید که اگر در ادّعایم صادق باشم شما می‌توانید بهترین خواص و یاران من باشید و اگر دروغگو باشم همانها خواسته شما را تأمین خواهند نمود.»

طبق نقل ابن هشام عتبه بن ربیعه که از سردمداران سپاه شرک بود، به قبول این پیشنهاد تمایل نمود و خطاب به سپاهیان مکّه چنین گفت:

«ای قریشیان شما از جنگ با محمّد

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۴۸۳. مشابه این جریان را شیخ صدوق رحمه الله در امالی، ص ۳۷۶ از ابن عبّاس در آخرین سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده است که در آن نقل به جای نیزه، عصای منشوق و به هنگام مراجعت از جنگ طائف مطرح شده است. ضمناً در کتب تراجم این شخص گاهی سواد بدون «تا» و گاهی با «تا «و گاهی ابن عمر و گاهی ابن غزیّه عنوان گردیده است.

۲- تفسیر قمّی، ج ۱، ص ۲۶۲

۳- تفسیر قمّی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ الصحیح من سیرة النبی، ج ۳، ص ۱۸۶

ص: ۷۲

و یارانش چه می‌خواهید؟ به خدا سوگند اگر شما در این جنگ پیروز شوید تا ابد نگاه هر یک از قریشیان در مکّه با شما، توأم با نفرت و کراهت خواهد بود؛ زیرا شما یا پسر عموی آنها را کشته‌اید یا پسر دایی‌شان و یا یکی از اقوامشان را، پس چه بهتر که به خانه‌های خود برگردید و کار محمّد را به سایر قبایل عرب بسپارید که اگر آنها پیروز شدند خواسته شما را تأمین نموده‌اند و اگر نتوانستند شما باز هم از اغراض مصون خواهید بود.» (۱) ولی ابوجهل او را به جبن و ترس متّهم کرد و به جنگ وادارش ساخت و درباره‌اش چنین گفت:

«او با دیدن محمّد و یارانش زهره چاک شده و می‌ترسد پسرش ابوحذیفه که در سپاه محمّد است کشته شود.»

عتبه چون این نکوهش را از ابو جهل شنید گفت: این «مصفّر استِه (کلمه قبیح) خواهد دید کدام یک از ما از ترس زهره چاک شده‌ایم، او یا من؟»

ولذا عتبه اوّلین کسی بود که به همراه برادرش شیبه و پسرش ولید وارد کارزار گردید.

آغاز تیراندازی دشمن

قبل از ورود عتبه به صحنه جنگ، از سوی مشرکین تیراندازی آغاز گردید که در اثر آن دو تن از مسلمانان به نام «مهجع» و «حارثه بن سراقه» روی خاک افتادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه اجازه شروع جنگ را به یاران خود نمی‌داد با دیدن این دو شهید سپاهیان خود را این چنین تشویق و تشجیع نمود:

«به خدایی که جان محمّد در دست اوست، امروز هر یک از شما وارد جنگ شود و در راه خدا تا پای جان پایداری کند، جایگاه او در بهشت خواهد بود.»

آنگاه دست دعا و تضرّع به سوی آسمان برداشت و از خداوند یاری طلبید؛ «أللّهمّ ان تهلک هذه العصابهٔ لم تُعبَد بعدُ»؛ «خدایا اگر این گروه کم، در این جنگ از بین برود، در روی زمین کسی تو را پرستش نخواهد کرد.»

سپس مشتی خاک از زمین برداشت و به سوی سپاه شرک پاشید و فرمود:

«شاهت الوجوه»؛ «رویتان سیاه بادا!» (۲) حمله دشمن و دفاع حضرت حمزه

در این میان، «اسود مخزومی» که مردی شریر و هتّاک بود، ناگهان از سپاه

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۶؛ تفسیر قمّی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۷۷

۲- الروض الأنف، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۷۲

ص: ۷۳

قریش بیرون جست، او در حالی که به سوی سپاه اسلام در حرکت بود، فریاد برآورد:

«من با خدای خود عهد کرده‌ام که از حوض اینها آب بخورم به خدا یا باید آن را خراب کنم و یا در کنارش بمیرم.»

اینجا بود که پیش از همه حمزهٔ بن عبدالمطلب بر وی تاخت و بی‌درنگ پایش را قطع نمود. او در حالی که یک پایش را از دست داده بود برای اجرای تصمیم خود به سوی حوض جست و خیز می‌کرد که حمزه مجال نداد و او را با شمشیر دیگری از پای درآورد. (۱) دوّمین حمله و دفاع حضرت حمزه

عتبهٔ بن ربیعه که کشته شدن «اسود مخزومی» را دید، در حالی که برادرش شیبه و پسرش ولید او را همراهی می‌کردند وارد میدان گردید و از این سو، سه تن از جوانان انصار پیش تاختند، «عتبه» با تحقیر پرسید:

شما چه کاره هستید! گفتند ما از انصاریم، گفت برگردید که ما نیازی به شما نداریم، سپس فریاد زد:

«یا محمّد! اخرج إلینا الأکفاء من قومنا».

«کسانی از اقوام ما را به سوی ما بفرست که هم شأن ما باشند!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا بنی هاشم قوموا قاتلو بحقّکم الذی بعث اللّه به نبیّکم اذ جائوا بباطلهم لیطفئوا نوراللّه». (۲)

در اینجا بود که حضرت حمزه و امیر مؤمنان و عبیده (۳) در مقابل آن سه تن قرار گرفته و چون سر و صورت خود را پوشانده بودند و شناخته نمی‌شدند، عتبه بار دیگر فریاد زد اینها چه کسانی هستند؟ آنان وقتی خود را معرفی کردند، گفت: «کفوٌ کریم»؛ «هماوردان خوبی هستند.»

درگیری میان آن شش تن آغاز شد، عبیده که هفتاد سال داشت، با عتبه در آویخت. حمزه با برادر وی شیبه و امیرمؤمنان علیه السلام با ولید بن عتبه درگیر شدند.

امیر مؤمنان و حمزه علیهما السلام به حریفان خود امان ندادند وآنان را به خاک انداختند ولی عبیده با هماورد خویش در حالی که یکی از پاهایش قطع شده بود، همچنان درگیر بود.

در این حال آن دو بزرگوار به همرزم سالخورده خود یاری کردند و عتبه را از پای در آوردند. سپس عبیده را، که مجروح شده بود، به پشت جبهه حمل کردند و در مقابل

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۴؛ الروض الأنف، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۷۸

۲- «ای بنی‌هاشم برخیزید در مقابل عقیده باطل آنان که می‌خواهند با آن، نور خدا را خاموش کنند، از آیین حقّتان، که خدا به وسیله پیامبرش فرستاده است، دفاع کنید.» طبقات واقدی چاپ لیدن، ج ۲، ص ۱۰

۳- عبیدهٔ بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی رسول خدا است. وقتی بدن او در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله قرارگرفت چشمش را باز کرد و گفت: «یا رسول اللّه بأبی أنت و أمّی أَلسَتُ شهیداً؟» پیامبر در حالی که اشکش جاری بود، فرمود: «أنتَ أوّل شهیدِ منْ أهل بیتی!»

ص: ۷۴

رسول خدا بر زمین نهادند. (۱) آن حضرت چون پسر عموی خود را با پای قطع شده و بدن مجروح مشاهده کرد اشک از چشمانش جاری گردید.

حمله عمومی

با کشته شدن «اسود مخزومی» و این سه تن از سردمداران کفر و الحاد، در میان سپاه مکّه ولوله عجیب وجوش و خروش بی‌سابقه‌ای به پا شد؛ زیرا دیدند که خلاف آنچه از ضعف و ناتوانی سپاه اسلام پیش‌بینی کرده بودند به وقوع پیوست و در اولین مرحله از جنگ، چهار تن از برجسته‌ترین افرادشان به دست حمزه علیه السلام و امیرمؤمنان به هلاکت رسیدند، در صورتی که ارزیابی جاسوس آنها (عُمیر بن وهب جُمحی) از نیروی اسلام چنین بود:

«ما لهم کمین ولا مَدد ولکن نواضح یثرب حملت الموت الناقع»

«سپاه محمّد نه کمینی دارد و نه کسی به کمک آنها می‌شتابد، بدانید که شتران آبکش یثرب! چیزی جز مرگ فراگیر و ذلّت بار حمل نمی‌کنند.»

ابو جهل نیز که از سران و طرّاحان جنگ بود چنین اظهار نظر کرد: «ما هم الّا أُکْلَةُ رأسٍ لو بَعَثنا إلیهم عبیدنا لأخذوهم أخذاً بالید»؛ «سپاه یثرب لقمه‌ای بیش نیست، ما اگر تنها غلامان خود را بفرستیم آنها را خفه خواهند کرد.» (۲) آری بر خلاف این پیش‌بینی‌های دشمن، شجاعت و شهامت عمو و پسر عموی رسول خدا در اوّلین مصاف، سرنوشت جنگ را به نفع اسلام رقم زد و دشمن با از دست دادن چهارتن از نام‌آوران خود، که طلیعه شکست قطعی بود، به این فکر افتاد که به جای جنگ تن به تن، از حمله عمومی و تهاجم جمعی بهره گیرد تا بتواند در اثر قلّت سپاه توحید و کثرت سپاه کفر، سرنوشت جنگ را تغییر دهد و پیروزی را نصیب خود سازد.

گرچه مّدتِ این درگیریِ خونین چندان روشن نیست ولی مسلّم است که دشمن برای زدودن ننگ شکست قبلی و حفظ غرور جاهلی و تأمین هدف خود، که براندازی نظام توحید وتثبیت پایه‌های شرک و بت‌پرستی بود، تمام توانش را به کار بست و همه تیراندازان و شمشیر زنان و نیزه‌داران را بسیج کرد.

از سوی دیگر، مجاهدان اسلام با نداشتن عدّه و عُدّه، در اثر ایمان و صلابت درونی خود و در اثر سخنان آتشین فرمانده این سپاه، (رسول خدا صلی الله علیه و آله)، درقلب هزار نفر

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۷۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۷۸

۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۷۰- ۲۶۹

ص: ۷۵

سلاح به دست فرو رفته است.

سپاه دشـمن با کشـته شدن هفتاد تن که ابوجهل هم در میان آنها بود و اسارت هفتاد تن دیگر از سـران مشـرکین، به شـکست قطعی خود اذعـان کرد و از صـحنه خارج گردیـد و هر یک از سپاهیان به سویی فرار نمود؛ زیرا در صورت مقاومت بیشتر در مقابل سپاه اسلام چیزی بجز از دست دادن بقیه نیرو برای آنان قابل تصوّر نبود.

نتیجه جنگ بدر

نتیجه ظاهری و اثر زود رس جنگ بدر که با شکست قطعی مشرکان به دست آمد، به‌طور خلاصه چنین بوده است:

۱- مقتولان و اسرای مشرکین

مشهور در میان مورّخان و مفسران، همانگونه که اشاره گردید، این است که تعداد مقتولان از مشرکان هفتاد نفر و تعداد اسرای آنها نیز هفتاد نفر می‌باشد ولی واقدی می گوید: تعداد مقتولین بیش از هفتاد نفر بوده است. (۱) ۲- غنایم جنگی

مسلمانان در این جنـگ یکصـد و پنجاه شتر و سـی رأس اسب و تعـداد بسـیاری شمشـیر و مقـدار قابل توجّهی اجناس و سـلاحهای دیگر، از دشـمن به غنیمت گرفتند که در کیفیّت تقسیم در میان یکی دو نفر از آنان بحث و گفتگو به عمل آمد و آیه شریفه انفال (۲) در این زمینه نازل گردید و به بحث آنها خاتمه داد.

شهدای جنگ بدر

تعداد شـهدای مسـلمانان در جنگ بدر بنا بر مشـهور چهارده نفر می‌باشد که هشت تن از آنها از انصار و شش نفر دیگر از مهاجران بودند ولی از مسلمانان حتّی یک نفر به اسارت مشرکین درنیامد.

اهمیت جنگ بدر

امروز بـا وجود جنگهـای جهـانی و جنگهـای بزرگ منطقه‌ای که میلیونهـا انسان در آنها از بین می‌رود و ضایعات فراوان و غیر قابل جبران به همراه دارد، جنگ بدر با محدودیت مقتولان و اسـرای آن که اشاره گردید، شاید برای بعضی از خوانندگان دارای چندان اهمّیتی نباشـد و ماننـد یـک برخورد قبیله‌ای و عشـیره‌ای تلقّی شود ولی بـا توجّه به اهـداف و آثار این جنگ، می‌توان به اهمّیت آن پی‌برد و ابعاد آن را که در هیچیک از جنگها در تاریخ اسلام وجود

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۰۵؛ طبقات واقدی، ج ۲، ص ۱۱

۲- انفال: ۱

ص: ۷۶

ندارد درک نمود؛ زیرا سرنوشت اسلام با این جنگ رقم می‌خورد و پیروزی مسلمانان در آن مساوی با پیروزی قطعی اسلام و احیاناً شکست آنـان در این جنگ پیروزی قطعی شـرک و بت پرستی را در کلّ تاریـخ به دنبال داشت. و لـذا قرآن مجیـد از این جنگ به عنوان: ... يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ... (۱)

یـاد نمود؛ یعنی جنگی که حق و باطـل و توحیـد و بت‌پرستی در اثر آن ظـاهر گردیـد؛ روزی که در آن، دو گروه متکی به ایمان و متّکی به کفر درگیر شدند.

و در آیه دیگر در اهمّیت این جنـگ چنین فرموده است: «به خاطر بیاوریـد زمانی را که از شـدّت ناراحتی، از پروردگارتان تقاضای کمک می‌کردید و او تقاضای شما را پذیرفت و گفت من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سرهم می‌آید یاری می‌کنم ولی خدا این را تنها برای شادی و اطمینان خاطر شما قرارداد و گرنه پیروزی جز از طرف خدا نیست. (۲) در این جنگ رسول خدا مکرّر به دعا و تضرّع به سوی پروردگار برمی‌داشت و گاهی پیشانی به سـجده می‌نهاد و از خداوند درخواست پیروزی می‌کرد و از جمله دعاهایش این بود:

«اللّهمّ إن تَهلك هذه العصابهٔ لم تُعبد بعدُ»

«خدایا! اگر این گروه مسلمانان از بین بروند کسی تو را پرستش نخواهد کرد!»

نقش حضرت حمزه در پیروزی جنگ بدر

در پیروزی سپاه توحیـد، در جنـگ بـدر ماننـد هر جنـگ دیگر، عوامل مختلفی قابل بررسـی است ولی ازهمه مهمتر فضل و عنایت پروردگار بود که در اثر اسـتغاثه و اسـتمداد رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان برای شادی و اطمینان خاطر سپاهیان اسلام و برای امداد و یاری آنان هزار فرشته را پیاپی فرو فرستاد:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ* وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ (۳)

وهر یک از سـپاهیان اسـلام به اندازه درجه ایمان و کمال یقینش از این مدد غیبی و اطمینان الهی بهره جسـته و در شکستن صفوف دشمن و پیروزی اسلام سهمی را ایفا نموده است.

اینک باید دید این مژده و بشارت

۱- انفال: ۴۱

۲- انفال: ۱۰

۳- انفال: ۱۰

ص: ۷۷

الهی بر دل کدام یک از لشکریان اسلام بیش از دیگران اشراق داشته و این اطمینان آسمانی در آن صحنه حسّاس در دست و بازوی کدام یک از حاضرین ظهور و تجلّی بیشتری یافته و مشرکین را ناباورانه به خاک مذلّت کشانیده است.

آمار مقتولان از مشرکان

برای روشن شدن این حقیقت، باید آمار مقتولان از مشرکان را و اینکه به دست چه کسانی کشته شده‌اند، به دست بیاوریم تا راه قضاوت درست در این فضیلت را در پیش روی خواننده عزیز قرار دهیم.

لازم به یادآوری است همانگونه که آمار دقیق مقتولین جنگ بدر و معرفی همه آنان و خصوصیات دیگر به دست ما نرسیده و آنچه در تاریخ منعکس گردیده است اغلب درباره سران و سردمداران شرکت بوده است. این ابهام درباره تلاش قهرمانان اسلام نیز، که نقش اساسی را در این جنگ ایفا نموده‌اند، صادق است و تعداد دقیق کسانی که به وسیله آنان به هلاکت رسیده‌اند مشخّص نیست، ولی می‌توان از آنچه در تاریخ به طور، ناقص به دست می‌آید، تا حدّی به حقیقت امر پی‌برد و با نقش این افراد در این جنگ آشنا گردید.

ابن ابی‌الحدید در زمینه عدم انعکاس آمار دقیق پس از نقل و معرفی تعداد پنجاه و دو نفر از مقتولان از واقدی، می‌گوید:

روایات زیادی داریم که مقتولان بدر هفتاد نفر بوده، ولیکن آنها که به نام شناخته شده‌اند، همان افرادی است که ما معرّفی نمودیم. (۱) باید به گفتار ابن ابی‌الحدید این نکته را نیز اضافه کنیم: همانگونه که در مقدّمه این بحث اشاره نمودیم و در آینده ملاحظه خواهید کرد در تعمیه و پرده‌پوشی حقایق تاریخی، به ویژه درباره امیرمؤمنان وحمزه علیهما السلام نبایدنقش سیاستها را نادیده گرفت و از جعل و تحریف در پیروزی‌های آن‌دو بزرگوار، که در ارتباط مستقیم با سلطه‌گران بنی‌امیّه قرار داشت، غفلت نمود.

دو قهرمان جنگ بدر، علی امیر مؤمنان و حمزه سید الشهدا علیهما السلام

کشته شدن بیشتر مقتولین جنگ بدر به دست مهاجرین و به ویژه اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله و در رأس آنان امیرمؤمنان علیه السلام و حمزه سید الشهدا به وقوع پیوسته است.

و به طوری که در تاریخ آمده است در همین جنگ بدر بود که از سوی مشرکان

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱۲

ص: ۷۸

امیرمؤمنان به لقب «موت احمر»؛ «مرگ سرخ» ملقّب گردید و چرا چنین نباشد در حالی که در همین جنگ بیش از نصف مقتولین را او از پای در آورده و در به هلاکت رسانیدن تعداد دیگر نیز سهیم گردیده است؛ به طوری که شیخ مفید تعداد سی و شش تن از مقتولین را، که به دست آن حضرت کشته شده‌اند، به نام معرفی نموده است. (۱) ابن اسحاق از مورّخان معروف جهان تسنّن می گوید:

«أكثر قتلى المشركين يوم بدر كان لعليّ»؛ (۲)

«در جنگ بدر بیشترین کشته شدگانِ از مشرکان به دست علی بوده است.»

ولی بعضی از مورّخان این تعداد را بیست و هفت، (۳) و گاهی حتّی به بیست و دو نفر تنزّل داده‌اند. (۴) آمار مقتولین به دست حمزه سیّد الشهدا

در منابع اهل سنّت تعداد مقتولین به دست حمزه سیّد الشهدا نُه نفر ذکر شده است که در میان این عدّه، افرادی هستند مستقلّاً به وسیله آن حضرت و افراد دیگر به اشتراک او و حضرت علی، امیرمؤمنان علیه السلام به هلاکت رسیده‌اند و تنها در یک مورد از سعد بن وقّاص به عنوان شریک آن بزرگوار یاد شده است.

لازم است قبل از بیان آمار و معرّفی این مقتولین به این مطلب توجّه شود همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، بر اساس دلایل تاریخی، این تعداد بخشی از کسانی هستند که به وسیله حضرت حمزه به هلاک رسیده‌اند نه همه آنها، ولی عدم ذکر همه مقتولین و یا اختلاف نظر در مورد آنان، همانند اختلاف نظر در آمار مقتولین به وسیله امیرمؤمنان علیه السلام که بعضی از مورّخان بیشترین کشته‌شدگان و بعضی دیگر تنها بیست و دو تن را از آنِ آن حضرت دانسته‌اند. با در نظر گرفتن حقایق موجود تاریخی چندان مهم نیست؛ زیرا اگر همه مقتولان دراین جنگ مشخّص و منعکس می گردید نظر مورّخان در مورد هر دو بزرگوار تغییر می کرد. به هر حال با اینکه آمار دقیق از آن مقتولین به دست دو بزرگوار در دست نیست ولی دلائل مسلّم تاریخی نقش اساسی آنها را در پیروزی جنگ بدر ثابت نموده است و در این جنگ شکست دشمن در مرحله اوّل به دست امیرمؤمنان و سپس به دست حضرت حمزه

۱- ارشاد، ص ۳۹

۲- به نقل بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۹۱

۳- تفسیر قمّی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۴۰

۴- نور الابصار شبلنجی، ص ۸۶

ص: ۷۹

آنگاه به دست سایر افراد سپاه توحید به وقوع پیوسته است، آنهم نه همه افراد سپاه؛ زیرا طبق مضمون صریح قرآن تعدادی از صحابه از اوّل حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه، از این برخورد ناخشنود و از ورود به صحنه جنگ شدیداً مضطرب و نگران بودند. (۱) و تاریخ هم گویای این واقعیت است که بعضی از صحابه در میدان جنگ یا نقشی نداشتند و یا دارای نقش کم رنگی بودند.

تحلیل ابن ابی‌الحدید از پیروزی مسلمانان

در اینجا مناسب است تحلیلی را که ابن ابی‌الحدید از پیروزی در جنگ بدر و از شجاعت و نقش مؤثّر امیرمؤمنان و حضرت حمزه علیهما السلام در این پیروزی ارائه داده است به طور خلاصه نقل نماییم:

وی در تحلیل خود از این پیروزی با وجود نیروی قوی و توانای مشرکین و ضعف و ناتوانی مسلمانان می‌گوید: آری، سپاه کوچک اسلام از عدّه‌ای از انصار از قبیله اوس و خزرج و تعدادی از مهاجرین که در بطولت و شجاعت معروف بودند، تشکیل یافته بود و مهمتر اینکه در کنار این گروه به ظاهر کم، علی بن ابی‌طالب و حمزهٔ بن عبدالمطلب که شجاع‌ترین افراد در تاریخ بشریّت می‌باشند، قرار گرفته بودند و فرماندهی آنها را شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله آن پیامبر داعی به حق و منادی بر حق و عدل و توحید و مؤیّد به قوّه الهی به عهده داشت.

«وفیهم علیُّ بنُ أبی‌طالب وَحمزَةُ بن عَبدِ المطّلب وهُما أشجع البشر! و جَماعةُ من المُهاجرین أنجاد وأبطال». (۲)

اعتراف یکی از سران مشرکین به شجاعت حضرت حمزه علیه السلام

پس از خاتمه جنگ و در هنگام انتقال اسیران به پشت جبهه، یکی از آنان به نام «امیّةبن خلف» که از مشرکین سرشناس بود، چون چشمش به حضرت حمزه افتاد از عبدالرحمان بن عوف پرسید:

«مَنْ هذا المُعلّم؟»؛ «این که در سرش علامت است کیست؟».

گفتنی است حضرت حمزه در جنگها با نصب ریش نعامه‌ای بر کلاه خودش، از دیگر سرداران متمایز بود. عبدالرحمان پاسخ داد: «حمزه بن عبدالمطلب است.» أمیّه با تأسّف و تحسّر شدید از شکست سپاه شرک، چنین گفت: «ذاک الذی فعل بنا الأفاعیل»؛ «این بود که صفوف ما را در

۱- انفال: ۵

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۰۷

ص: ۸۰

هم شکست و ما را به خاک سیاه نشاند!» (۱) اسامی نُه تن از مقتولان مشرک که به دست حضرت حمزه کشته شدند، طبق منابع اهل سنت: (۲)

۱- أسود بن عبدالاسد مخزومی

۲ و ۳- عتبه و شیبه فرزندان ربیعه

۴- طُعَیمهٔ بن عَدیّ

۵ و ۶- زَمعه و عقیل فرزندان اسود

۷- ابو قیس بن ولید

۸- نُبیه بن حجّاج

۹- حَنظَلهٔ بن أبی‌سفیان.

*** این بود اجمالی از نقش حضرت حمزه در جنگهای مختلف و به ویژه در جنگ بدر و نمونه‌ای از ایمان و شجاعت او در دفاع از اسلام و این بود حمایت اسداللّه از دین خدا و جهاد و تلاش او در شکستن صفوف دشمنان توحید وپیروان شرک وبت‌پرستی.

پی‌آمدهای جنگ بدر در میان مشرکین

تصمیمات جدید قریش

مشرکین مکّه که مدّت سیزده سال در آزار و اذیت رسول خدا و مسلمانان، تمام همّت خویش را به کار بستند تا آنجا که آنان را مدّتی در داخل درّه‌ای زندانی نمودند و سپس از شهر و دیارشان بیرون راندند و آنان را مجبور به ترک وطن و هجرت به سوی حبشه و مدینه کردند و ... باز هم از تصمیم خود در ریشه کردن درخت توحید و از بین بردن مسلمانان منصرف نگشتند و پیوسته در دشمنی خود اصرار می‌ورزیدند تا اینکه سرانجام جنگ بدر به وقوع پیوست و آنان پس از تحمّل ضربه سنگین و چشیدن طعم تلخ شکست، و پذیرش خفّت بار اسارت در دست مسلمانان، که همه غرور و تفرعن آنها را در جزیرهٔالعرب به ننگ و حقارت تبدیل نمود، کینه و عداوتشان نسبت به مسلمانان مضاعف گردید و با مراجعت از بدر، خود را برای جنگ دیگری که بتواند این شکست را جبران و داغ ننگ آن را از پیشانیشان بزداید، آماده می‌شدند، و همزمان، نقشه ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز در سرمی‌پروراندند و موفّقیت در این طرح را، بهترین راه پیروزی خود می‌دانستند.

طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«عمیر بن وهب یکی از افراد فتّاک و خونریز در میان قریش، که فرزندش وهب در اسارت مسلمانان به سر می‌برد، با

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۴۹؛ الروض الأُنُف، ج ۲، ص ۴۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۸۲

۲- الروض الأنف، ج ۳، ص ۱۰۳- ۱۰۲

ص: ۸۱

عموزاده‌اش «صفوان» به طور مخفیانه و در گفتگویی در حجر اسماعیل همپیمان شدند که صفوان قرضهای عمیر و کفالت فرزندانش را به عهده گیرد. عمیر هم در مدینه رسول خدا را به قتل برساند. وی با همین هدف وارد مدینه شد و علی رغم مخالفت صحابه که از او به جان رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس خطر می‌کردند، آن حضرت عمیر را به حضور خویش فراخواند و او به همراه چند نفر ا یاران پیامبر وارد گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید عمیر! به چه منظور به مدینه آمده‌ای؟ عمیر گفت: برای آزادی فرزندم وهب. حضرت فرمود: این شمشیر برای چیست؟

عرض کرد: «قبّح اللّٰه هذه السیوف» که همراه داشتن آنها جزو عادت ما شده است. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه راکه در حجر اسماعیل در میان او و صفوان گذشته بود، بیان کرد. عمیر با شنیدن رازی که بجز او و صفوان از آن مطّلع نبود بر نزول وحی به رسول خدا و نبوّت آن حضرت ایمان آورد و از اشتباهات گذشته‌اش پوزش خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه فرمود: «فقّهوا أخاكم فی دینه وأقرِئوهُ القُرآنَ وأطْلِقوا أسیره»؛ «به برادر تازه مسلمانتان قرآن و احکام بیاموزید، اسیرش را هم آزاد کنید.» (۱)گرچه در کتب تاریخ این موضوع یک تصمیم دو جانبه و در میان عمیر و صفوان عنوان گردیده است ولی قرائن موجود از شدّت عداوت قریش با مسلمانان و طراحی جنگ مجدّد نشانگر این است که این طرح نیز نمی‌تواند بدون هماهنگی و سازماندهی آنان انجام گیرد، البته برای جلوگیری از اشاعه چنین موضوع حساسی باید تصمیم‌گیری‌ها به طور خصوصی و دور از دید دیگران انجام پذیرد.

تصمیم بر جنگ مجدّد

ابو سفیان که از سلسله‌جنبانان و ارکانِ اصلیِ جنگ بود، با کشته شدن سران قریش و اسارت عدّه دیگر، ریاست مستقیم مشرکین را در آماده سازی آنان بر جنگ دیگر و ایفای نقش اساسی در این هدف را به عهده گرفت. و بلا فاصله پس از مراجعت به مکّه، در حالی که پسرش حنظه و عتبه و ولید و شیبه به ترتیب پدر و برادر وعموی همسرش هند در این جنگ کشته شده بودند و پسر دیگرش به نام عمر به اسارت مسلمانان در آمده بود، در میان اجتماع قریشیان خطاب به آنان چنین گفت: ای گروه قریشیان، پس از این جنگ که بزرگان

۱- مشروح این رخداد را در سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۴۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۱۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۵۴- ۱۵۳ مطالعه فرمایید.

ص: ۸۲

و عزیزان ما و شما را از دست ما گرفت، نباید از خود ضعف نشان دهیم بلکه باید صبر و صلابت خود را حفظ کنیم برکشته شدگان خود گریه نکنیم. هیچ زنِ نوحه‌گری بر آنان نوحه سرایی نکند و هیچ شاعری در عزایشان شعری نگوید؛ زیرا این اعمال موجب تخفیف کینه و عداوت ما نسبت به محمّد و یارانش می‌گردد و شعله آتش دشمنی و خونخواهی ما را فرو می‌نشاند و قدمهای ما را در انتقام گرفتن از آنان سست می‌گرداند، گذشته از اینکه اگر آنان جزع و فزع و آه و ناله ما را بشنوند، زبان بر شماتت و استهزا خواهند گشود و این درد و مصبت بالاتر از مصیبت از دست دادن عزیزانمان خواهد بود و من نیز از این ساعت استفاده از عطر و زنان را با خود حرام می‌کنیم تا روزی که با محمّد بجنگیم. (۱) ابو سفیان و سران قریش نه تنها از گریه جلوگیری کردند، بلکه حتّی از آزاد سازی اسرای خویش نیز امتناع می‌ورزیدند و لذا وقتی به ابوسفیان پیشنهاد شد که با فدیه دادن، فرزندت عمر را آزاد کن، چنین پاسخ داد: فرزندم حنظله کشته شد، شما می‌گویید برای فرزند دیگرم هم فدیه بدهم ودرمقابل‌دشمن بیشتر تحقیرشوم؟ بگذارید او را تا هر وقت که می‌خواهند نگهدارند. (۲) همچنین درتحریک مشرکین‌برجنگ، تنها مردان وقریش نبودندکه فعّالیت داشتند بلکه زنان آنها نیز در این راه سعی و تلاش می‌کردند؛ از جمله آنها هند همسر ابوسفیان بود. او در پاسخ گروهی از زنان قریش که، چرادر کشته شدن عزیزانت (پدر، برادر، عمو و پسرت) گریه نمی‌کنی؟ گفتار همسرش ابوسفیان را تکرار کرد و گفت:

من در مکّه بر عزیزانم گریه کنم محمّد و یارانش و زنان قبیله خزرج در مدینه شماتتم کنند؟! نه، به خدا سوگند تا انتقام عزیزانم را از محمّد نگیریم خود را معطّر نخواهم کرد.

او این جمله را هم اضافه نمود: به خدا سوگند اگر می‌دانستم که گریه می‌تواند حزن و اندوهم را برطرف کند می‌گریستم ولی نه، تنها چیزی که سوز دلم را برطرف می‌کند و شعله‌های درونیم را فرو می‌نشاند، گرفتن انتقام این کشته‌ها است. (۳) و بدینگونه قریشیان در تب و تاب انتقام و در اندیشه حمله به مدینه به سر می‌برند و خود را برای جنگ دیگری آماده می‌کردند تا پس از گذشت یک سال از جنگ بدر به سوی مدینه حرکت نمودند و جنگ احد به وقوع پیوست.

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۱۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۰۹؛ واقدی به نقل بحار، ج ۱۹، ص ۳۴۱

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۸۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۱۵۱

۳- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۵۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۸۹

ص: ۸۳

پی‌نوشتها:

ص: ۸۴

ص: ۸۵

ص: ۸۶

صفحه سفید

ص: ۸۷

اماکن و آثار

طرح جایگزین شود.

ص: ۸۸

المشاهد المشرّفة والوهابيّون (۱)

تألیف شیخ محمدعلی سنقری حائری (۱۲۹۳- ۱۳۷۸ ق.)

به کوشش رضا مختاری

مؤلف این رساله عالم مهذّب و متّقی، مرحوم حاج شیخ محمدعلی سنقری، فرزند شیخ محمدحسن همدانی است. وی از دانش‌آموختگان کربلا و نجف و از شاگردان سید اسماعیل صدر، شیخ‌الشریعه، میرزا محمدتقی شیرازی و آخوند خراسانی (قدِّسَتْ اسرارهم) است. شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء در تقریظی بر کتاب «الإلهام فی علم الإمامِ» او، مؤلِّف و مؤلَّف را بسیار ستوده است.

بیش از بیست اثر علمی از سنقری به جا مانده که تنها برخی از آنها چاپ شده است. (۱) از جمله آثار وی، یکی «الوهّابیون والبیوت المرفوعة» است که به سال ۱۳۴۵ ق. در نجف اشرف و نیز در سال ۱۴۱۸ در قم به چاپ رسیده است. از دیگر تألیفات او رساله حاضر است که در سال ۱۳۴۵ ق. تألیف گردیده و تاکنون چاپ نشده است. ما آن را بر اساس نسخه اصل که به خط مؤلّف است و در کتابخانه جناب حجةالاسلام والمسلمین سید محمدعلی طبسی نگهداری می‌شود، تصحیح کرده‌ایم. در این‌جا از ایشان و نیز از جناب آقای حاج شیخ حسین شفیعی و آقای تفت که در تصحیح آن مساعدت کرده‌اند صمیمانه سپاسگزارم.

گفتنی است که مؤلف در حواشی و بالای صفحات، عناوینی برای مباحث کتاب آورده است که ما این عناوین را در متن، بین دو قلاب نهاده‌ایم.

رضا مختاری

۱- برای آگاهی بیشتر از سرگذشت ایشان ن. ک: میراث فقهی ۱، ج ۲، صص ۱۵۵۰- ۱۵۴۷

ص: ۸۹

بسم اللَّه الرحمن الرحیم، وبه نستعین وهو ثقتی.

قال اللَّه تعالی فی النور: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. (۱)

ثعلبی در تفسیر به طرق رجال خود و سید بحرانی در تفسیر «برهان»، از «کشف‌الغُمّه» و علامه مجلسی در «بحار» از «روضه» و «عمده» ابن‌بطریق، جمیعاً از ابن‌عباس روایت کردند؛ و نیز در «بحار» روایت کرد از «کنز جامع» (۲)

تألیف سید علامه جلیل نبیل شرف‌الدین علیّ الحسینی الغروی الأسترآبادی صاحب کتاب «الغرویّة فی شرح الجعفریّه» تلمیذ شیخ اجل نورالدین علی‌بن عبدالعالی کرکی و او روایت کرد از تفسیر شیخ جلیل محمد بن العبّاس ابن الماهیار، که معاصر شیخ کلینی است؛ و او روایت کرد به سلسله اسناد از طرق مخالفین از انس بن مالک از بریده، قال قَرَأ رَسُولَ‌اللّه:

فِی بُیُوتٍ أذِنَ اللّهُ انْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیها اسْمُهُ یُسَبّحُ لَه فیها بالغُدُوِّ وَالْآصال (۳) فَقام إلیه رجلٌ، فقال مِن أیّ بیوتٍ هذه یا رسول‌اللّه؟ قال: «بیوت الأنبیاء». فقال أبوبکر:

یا رسول‌اللّه هذا البیت مِنْها؟ وأشارَ إلی بیت علیّ وفاطمةَ علیهما السلام. فقال:

«نعم، مِنْ أفاضلها». (۴)

[معنی بیوت در آیه نور و این‌که مراد بیوت معنوی است]

بیان:

آیه شریفه، بعد از آیه نور [است] و جمهور مفسرین از عامّه و بعضی از خاصّه گفتند: مراد از «بیوت» مطلق مساجد است و بعضی گفتند: خصوص چهار مسجد است؛ مسجدالحرام، بیت‌المَقْدِس، مسجد قُبا و مسجد مدینه.

و واضح است که اینها تفسیر به رأی و استحسان است و حدیثی بر آن وارد نشده، چنانچه فخر رازی هم همین مناقشه [را] کرده. و اتفاق دارند محققینِ عامه و خاصّه بر این‌که:

جمله فی بُیُوتٍ متعلق است به محذوفی از افعال عموم که مجرور است بر وصفیت از «مشکوة» و تقدیر بنابراین، این است: «المشکوة الثّابتة فی بیوت هذه صفتها»؛ یعنی آن

۱- نور: ۳۶

۲- کنز جامع الفوائد، ص ۱۸۵

۳- نور: ۳۶

۴- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۵- ۳۲۶، ۳۳۲- ۳۳۳، باب رفعة بیوتهم و ...، ح ۱- ۲، ۱۹

ص: ۹۰

مشکوة و مصباح در آیه «نور» ثابت است در خانه یا در خانواده که امر فرموده است حق تعالی [به] اینکه بلند شود و تعظیم گردد و ذکر شود در آن خانه‌ها نام پروردگار و تسبیح و تقدیس کنند خدا را در آن خانه‌ها هر صبح و شام.

قال الرازی: «إنّ التقدیر: کمشکاةٍ فیها مصباح فی بیوتٍ أذن اللّه. وهو اختیار کثیرٍ من المحققین»، انتهی.

و از این حدیث شریف واضح است که مراد از «بیوت» نه مطلق بیوت سنگ و گِل است، بلکه مراد از «بیوت»؛ اعم از بیوت ظاهری و بیوت‌الوحی والعلم و بیوت معنوی است، چنانچه در تفسیر صدر آیه «نور» وارد شده که مراد از نور ممثّل تمثیل نور خلیفةاللّه فی الأرض است.

و اضافه، تشریفیّه و مفید منزلت است و آنها امامان از خانواده وحی و رسالت و مثل نور حضرت ربّ‌العزت‌اند.

[مؤیّدات و شواهد این تفسیر]

و مؤید این تفسیر است آیه إنما یُرِیدُاللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُم الرِّجْسَ أهلَ البَیْت وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً (۱)

که به اتفاق عامه و خاصه مراد بیت نبوت و رسالت است.

و نیز مؤید است صریح کلام رازی در تفسیر کریمه وأْتُو البُیُوتَ مِنْ أبْوابِها (۲)

که مراد، نه ظاهر آن است، بلکه کنایه است، چنانچه خواهد آمد نقل کلام او.

و نیز مؤید است، حدیث شریف نبوی در خصال، فرمود: «إنّ اللّه اختار مِن البیوتات أربعةً»؛ (۳)

به درستی که خدای متعال اختیار کرد از خانه‌ها، چهار خانواده، آنگاه تلاوت فرمود این آیه را إنّ اللّهَ اصطَفی ادَمَ وَنُوحاً وَالَ ابْراهِیمَ وَالَ عمران عَلَی العالمین* ذُرِیَّةً بَعْضها مِنْ بَعْض. (۴)

و نیز مؤید است قرائت این آیه در تفسیر اهل بیت یُسبَّح بالمبنی للمفعول و وقف بر اصال، و ابتدا به رجال.

و قریب به همین تفسیر در تفسیر قمی رحمه الله.

پس واضح شد که مراد از «بیوت» در این آیه، نه مطلق بیوت خشت و گِل است، بلکه

۱- احزاب: ۳۳

۲- بقره: ۱۸۹

۳- الخصال، ج ۱، ص ۱۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۸، ح ۸

۴- آل عمران: ۳۳

ص: ۹۱

بیوت ظاهریه و معنویه است. و آیه، اعلان الهی است به مقام شرافت و جلالت و نبالت آل محمد، و رفع و تعظیم این بیوت. و بنابراین، جمله ظرفیه متعلق است به «نور» مذکور در صدر آیه «نور»، به سبب مظهریت ایشان از نوراللّه، نه آن‌که قید مشبه، و نه خبر از «رجال» است.

و اما تفسیر عامه به این‌که مراد، بودن مشکوة و قندیل نور است در مساجد، همانا واضح است فساد آن؛ زیرا که با این‌که تفسیر به رأی است، خالی است نیز از معنای محصّل و فائده تفسیریه. و اهمیتی نیست به ذکرِ بودن قندیل، در مسجد تا مستقل به ذکر گردد، بلکه خالی از رکاکتی نباشد که لایق نیست صدور آن از پروردگار.

و در کافی از ابوحمزه ثمالی روایت شده، گفت: در محضر حضرت صادق علیه السلام بودم که وارد شد قتاده، قاضی بصره، پس آن حضرت به او فرمود: ای قتاده، آیا تویی فقیه بصره؟ گفت:

بلی. فرمود: وای بر تو ای قتاده، خدای عزوجل خلق کرد خلقی را، پس آنها را قرار داد حجّت‌ها بر خلق خود، پس آنهاانـد میخ‌ها در زمین و برپادارندگان زمین‌اند به امر پروردگار.

قال علیه السلام: «فَهُم أوْتادٌ فی أرضه، قوّام بِأمره، نُجَباء فی علمه، اصْطَفاهُمْ قَبلَ خَلْقِه، أظلةً عن یمین عرشه». ابوحمزه گوید: قتاده مدتی ساکت بود و در حیرت فرو رفته ماند، آن‌گاه سر برداشت و گفت: اصْلَحَکَ اللّه، وَاللّه لقد جَلستُ بین یدی الفُقهاء وقدّام ابن‌العباس فما اضطرب قلبی قدّامَ واحدٍ منهم ما اضطرب قُدّامک». می‌گوید: به خدا قسم بسیار نشستم در مجالس فقهاء و علماء، حتی در محضر ابن‌عباس، پس قلبم مضطرب نشد در هیچ مجلسی چنانچه در برابر تو مضطربم. آن حضرت فرمود: ای قتاده، آیا می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ «انتَ بینَ یَدَی بُیُوتٍ أذنَ اللّه انْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیها اسْمُه»، فرمود: تو در برابر آن خانه‌هایی که خدای متعال امر فرموده است به رفع و تعظیم آنها. قتاده گفت راست گفتی یابن رسول‌اللّه، به خدا قسم نیست مراد از آن خانه‌ها بیوت سنگ و گِل. (۱) و نیز در کافی در حدیث دیگر است، فرمود: «التَمسوُا البُیُوتَ الّتی أذن اللهُ أن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُه، فَانَّ اللّه أخْبَرَکُم أنَّهُم رجال»، (۲)

یعنی، بجویید آن خانه‌هایی را که امر فرموده است خدای تعالی به رفع و تعظیم آنها و این‌که ذکر شود در آن خانه‌ها نام پروردگار، پس به تحقیق خدای تعالی خبر می‌دهد شما را که آن خانه‌ها مردانند.

۱- الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱، ح ۴۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۸۵، ح ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۹، ح ۱۰

۲- بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۰، ح ۱۲، به نقل از الکافی.

ص: ۹۲

[در معنی رفع و تشیید به تعمیر ضرایح و قباب]

پس واضح شد که مراد از آن «بیوت» اعم است از انوار عالیه و ابدان طاهره و خانه‌های سکنی و ضرایح و بُقاع و قبوره مقدسه رسول خدا و ائمه طاهرین از آل محمد]« [است. و امر به رفع، شامل جمیع معانی رفع و تعظیم است. و از آن جمله است بنا و تعمیر ضرایح و مشاهد و قباب عالیه بر قبور ایشان.

قال الرازی:

المراد مِنْ رَفْعِها، بَنائها، لقوله تعالی، لقوله تعالی رَفَعَ سَمْکَها فَسَوّیها (۱) وقوله تعالی وَإِذْ یَرفَع إبراهیمُ القَواعدَ مِنَ البیْت (۲) وثانیها «ترفع»، ای تعظم انتهی.

بلکه از معانی رفع و تعظیم است امروز زینت آن حرم‌ها و مشاهد، به زینت‌های لایقه، از فرش‌های ثمین و پرده‌های زرنگار و ابریشمین و چراغ‌ها و معلّقات، و هم آن‌چه را که از لوازم آسایش زائرین و داعین و مصلّین و ذاکرین‌اللّه و تلاوت‌کنندگان قرآن، در آن مکان‌اند والّا سزاوار است طلاکوب نمودن آن قباب منوّره و بقاع مشرّفه در قبال کفّار و معاندین؛ که از تعظیم شعائر دین مبین است.

[حدیث شریف ابوعامر واعظ اهل حجاز]

و مؤید این معنی رفع است، حدیث شریف ابوعامر، واعظ اهل حجاز که در مزار بحار از فرحهٔالغری، تصنیف سید جلیل عظیم غیاث‌الدین ابن طاووس است. به سلسله اسناد خود روایت کرد از عمارهٔ بن یزید، و او روایت کرد از ابوعامر تبانی، واعظ اهل حجاز:

«قال أتَیْتُ اباعَبداللّه جعفر بن محمد علیهما السلام، وقُلتُ لَه، یَابنَ رسول‌اللّه ما لِمَنْ زار قَبْرَهُ (یعنی قبر أمیرالمؤمنین علیه السلام) وعَمَّرَ تربته؟ قال: یا اباعامر و حدثنی أبی عن أبیه عن جدّه الحسین‌ابن علی عن علیّ، أنّ رسول‌اللّه قال لَه واللّه لَتُقتلنَّ بِأرض العراق وتدفن بها. قلت یا رسول‌اللّه ما لِمن زار قبورنا وعمّرها وتعاهَدها؟ فقال لی: یا أباالحسن إنّ اللّه جعل قبرک وقبر ولدک بِقاعاً مِن بِقاع الجنّهٔ وعَرْصهً من عَرَصاتها، وإن اللّه جعل قلوب نجباء من خلقه

۱- نازعات: ۲۸

۲- بقره: ۱۲۷

ص: ۹۳

وصَفوةً من عباده تَحِنُّ إليكم وتحتمل المذلة والأذى، فيعمّرون قبوركم ويكثرون زيارتها تقرّباً بهم إلى اللّه ومودّةً منهم لرسوله. اولئكَ يا على المخصوصون بشفاعتى، الواردون حوضى، وهُم زوّارى غداً فى الجنة، يا علىّ مَن عَمَّر قُبُوركم وتعاهدها فَكأنّما أعان سليمان بن داوود على بناء بيت المقدس. ومن زار قبوركم عدل ذلك ثواب سبعين حَجةً بعد حَجةالاسلام وخرج من ذنوبه حتى يرجع من زيارتكم كيومٍ وَلَدَتْه أُمّه. فأبْشِر وبَشّر مُحِبّيكَ مِن النّعيم وقرّةُ العين بما لا عينٌ رَأت ولا أُذُنٌ سَمِعَتْ ولا خَطَر على قلب بشر ولكن حُثالة من الناس يُعيّرون زوّار قبوركم كما تُعَيَّرُ الزّانية بزنائها، أُولئكَ شرار أُمّتى لاأنالَهم اللّه شفاعتى ولا يردون حوضى». (۱)

[ترجمه حديث شريف]

بيان: «حُثاله» پست و ردىّ از هر چيزى را گويند. مفاد ترجمه حديث شريف آن‌كه:

ابوعامر واعظ اهل حجاز گفت:

«وارد شدم من بر حضرت امام جعفر صادق عليه السلام و از آن حضرت سؤال كردم از ثواب زيارت و تعمير قبر اميرالمؤمنين عليه السلام. فرمود: اى اباعامر! حديث كرد مرا پدرم از پدرش و آن حضرت از جدش، حسين بن على عليهما السلام و آن حضرت از پدرش اميرالمؤمنين و آن جناب از رسول خدا صلى الله عليه و آله كه فرمود: يا على به خدا قسم البته كشته خواهى شد در زمين عراق و در آن زمين دفن خواهى شد. گفتم: يا رسول‌اللّه چيست براى كسى كه زيارت كند قبور ما را و تعمير نمايد آنها را؟ فرمود: يا اباالحسن به درستى كه خداى تعالى قرار داد تو را و قبور اولاد تو را بقعه‌هايى از بقاع بهشت و فضاگاهى از فضاگاه بهشت و به درستى كه قرار داد دلهاى نجيبان از خلق خود و خالص از بندگان خود را كه متوجه شوند به سوى شماها و تحمل كنند اذيت و ذلّت را تا آن‌كه تعمير كنند قبور شما را تا آن‌كه فرمود: آنهايند يا على مخصوصين به شفاعت من و واردشوندگان بر حوض من فردا در بهشت. يا على هر كس تعمير كند قبر شما را و بيايد به سوى شما پس گويا چنان است كه يارى كرده باشد سليمان بن داوود را در بناى بيت‌المقدس و هر كس زيارت كند قبر شما را معادل [است] ثواب

۱- فرحة الغرى، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۰- ۱۲۱، ح ۲۲؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۲۲، ۱۰۷؛ مستدرك الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۵

ص: ۹۴

او تا هفتاد حج، بعد از حَجهٔالاسلام و بیرون می‌رود از گناهان خود تا هنگامی که برگردد از زیارت شماها، مثل روزی که زاییده است او را مادر او، پس بشارت باد تو را و بشارت ده نیز دوستان و محبین خود را از نعمت‌ها و روشنایی چشم به آنچه نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه در قلب بشری خطور کرده ...» تا آخر حدیث که خواهد آمد.

[موفقیت شیعه در تعمیر ضرایح و مشاهد و قباب عالیه]

والحق- بحمداللّه والمنّه- موفق شدند به این معنی رفع و تعظیم تا به امروز، همواره از سلاطین آل بویه و صفویه و نادرشاه و قاجاریّه و غیر آنها از بزرگان امرا و رجال ایران و هندوستان و غیرهم، در تعمیر مشاهد و ضرایح و قباب و ابواب اعتاب عالیه و زینت‌های لایقه، چنانچه از آثار باقیه آنهاست طلاهای قباب و بناهای اعتاب و مشاهد مشرفه و ضرایح کربلا و نجف و کاظمین عسکریین علیهم السلام و سامراء و مشهد حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه علیها السلام در قم و حضرت عبدالعظیم علیه السلام در ری و امامزادگان در اطراف عالم.

و چنانچه در این عصرها از آثار همت عالی ناصرالدین شاه قاجار و معتمدالدوله، فرهاد میرزا است طلای گنبد عسکریین علیهم السلام و آثار تعمیرات عالیه صحن و حرم کاظمیین.

و مرحوم حاجی محمدصادق اصفهانی در تعمیر صحن و مشهد حضرت ابالفضل العباس علیه السلام، و مرحوم مغفور اتابک اعظم، میرزا علی‌اصغرخان صدر اعظم، در تعمیر ضریح ائمه بقیع در مدینه مشرّفه. و سایر بزرگان در تعمیر بیت‌الاحزان و قبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و قباب و مشاهد دیگر در بقیع (شکراللهُ مساعیَهم الجمیلهٔ).

[فتنه فجیعه وهائله وهّابیه و خوارج نجدیّین]

ولکن یا للأسف: در این عصر؛ یعنی هشتم شوال از سال تحریر این رساله، که مطابق است با سنه ۱۳۴۵، طایفه ضالّه مضلّه وهّابیه که فرقه‌ای از خوارج نجد، اتباع محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان‌اند، یا جمعی از اعراب نجدیین و خوارج، مستولی بر حجاز و حرمین شریفین شده، جمیع بقاع متبرکه را غارت و ضرایح مقدسه و قباب عالیه مشاهد ائمه بقیع علیهم السلام و قبر فاطمه زهرا علیها السلام و بیت‌الاحزان و سایر قبور را خراب و با زمین یکسان نموده‌اند و اموال و

ص: ۹۵

خزاین آنها را به غارت بردند و این مرتبه، دومین استیلاء این جماعت است بر حرمین، چنانچه مرتبه اول تقریباً یکصد و بیست و هفت سال قبل بود که ابتدای ظهور این مردود و خروج این زنادقه و مطابق بود با سنه ۱۲۱۷، و در آن سال‌ها به عراق نیز مستولی شده و در حایر مقدسه (علی مشرفها السلام) سفک دماء و اهانت نمودند. سید مرحوم محقق عاملی کاظمی، شارح قواعد در بعضی مواضع این کتاب اشاره به ابتلای خود در آن عصر نموده‌اند. (۱) مورخین در ضمن ضبط حوادث آن سال‌ها، وقایع فجیعه این فتنه را مشروحاً ضبط کرده‌اند، مانند جبروتی و ملطبرون نصرانی و احمد بن زینی دحلان در فتوحات و غیرهم. از آن جمله از جبروتی در «عجائب الأثار» نقل شد که وهّابی آن‌چه در حرم نبوی و حجره مقدسه بود از ذخایر و جواهر، به غارت برد و امر به سوختن محمل مصریان نمود. و نیز در ضمن حادثه سنه ۱۲۲۳ نقل شد که گفت:

«ویقال: إنّه ملأ الوهّابی أربعة صناديقٍ من الجواهر المحلّاة بالألماس والياقوت العظيمة القدر ومن ذلك أربع شَمعدانات من الزمرد وبدل الشمعة قطعة ألماس تضيء في الظّلّام ونحو مائة سيفٍ لا تقوم قراباتها مُلَبَّسَةً بالذهب الخالص ومنزل عليها ألماس، وياقوتٍ ونصابها من الزّمرد واليَشْم ونحو ذلك‌ونَصْلها من الحديد الموصوف وعليها اسْماءُ الملوك والخلفاء السالفين».

و عجب آن‌که این صدمات و نهب و خرابی به شبهه دین و دیانت آورده‌اند؛ چنانچه زیارات و توسلات و استشفاعات به ضرایح مقدسه را عبادت قبور و شرک و منافی توحید شمرده‌اند. و این مذهب ابن‌تیمیّه ملحد، و این شراره از تبعات الحاد او است که آن ملعون عاقبت به پاداش آتش عقوبات کفریات و زندقه خود در حبس سلطان بِمُرد و زمین از لوث کثافت بدعت‌های او پاک گردید. گرچه وقت اشرف است از ذکر شبهات و خرافات این گروه ولی چون این خرابی به ارکان دین اسلام به شبهه دیانت و انتحال به کلمه اسلامیّه وارد آورده و شرک را به اسم توحید اظهار داشته‌اند و عجب‌تر آن‌که از علمای مدینه و رَقّه (۲) فتوا و حکم برای این جرئت و جسارت به قوّت و سلطه قاهریّه خود گرفته‌اند، غافل از این‌که این‌جا مقام تقیّه نیست، و از عهده مسؤلیّت بیرون نیستند، لاجرم در این مقام به اشاره مختصر از شبهه این جماعت و توضیح جواب آن ناچارم.

۱- منظور سید جواد عاملی رحمه الله صاحب «مفتاح الکرامه» است که در پایان جلد ششم آن ص ۴۳۴ به این موضوع اشاره کرده است.

۲- رَقّه نام شهری است در کشور سوریه.

ص: ۹۶

[عمده شبهات این جماعت و جواب از آن]

پس می گویم: اوّلًا:

معنی عبادت، نهایت خضوع عبد است از برای معبود؛ یعنی اقامه به وظایف مخصوصه منصوبه با اعتقاد به الوهیت و قصد امتثال امر او و اطاعت فرمان او است. پس به این بیان واضح می‌شود مدخلیت امتثال امر و قصد الوهیت در معنی عبادت. پس هر خضوعی عبادت نیست، چنانچه هر قسمی از اقسام عبادات مجعوله از نماز و روزه و غیرها، که داعی امر و امتثال در او نیست، همه اینها تشریع و بدعت است، نه عبادت، اما هر خضوعی که موافق امر و امتثال فرمان الهی است، خالص و محض عبادت او است؛ اگرچه به ظاهر تعظیم غیر او است، مثل امر ملائکه به سجده آدم، و امر بنی‌اسرائیل به سجده و تعظیم باب حطه، و امر نبیّ به تعظیم مؤمنین، (۱) و امر مؤمنین به تعظیم والدین و غیرها و همچنین است مدخلیت قصد الوهیت چنانکه خضوع ولد نسبت به والد یا مملوک، و رعیت نسبت به مالک، یا خضوع جاهل نسبت به عالم، و شاگرد برای استاد، هیچ یک عبادت نیست و نخواهد بود قطعاً. ولکن خضوع مجوس برای آتش و عبده اصنام برای صنم و عبده شمس و قمر و نجوم و نحوهم برای آنها همه عبادت است؛ زیرا که دانستی قصد الوهیت و معبودیت در معنی عبادت و عبودیت منطوی و متضمن است.

پس نه هر خضوعی و انقیادی شرک و نه هر تعظیمی عبادت است، والا ـ می‌بایستی امر کردن پروردگار بندگان را در قرآن به خضوع والدین برای تعظیم آنها در کریمه وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلّ مِنَ الرحمة (۲)

و امر به خضوع نبیّ خود را برای تعظیم مؤمنین در کریمه واخْفض جَناحَکَ لمن اتَّبَعَکَ من المؤمنین (۳)

و امر به تعظیم مقام ابراهیم در کریمه واتّخذوا من مَقام إبراهیم مصلّی (۴)

و هم امر به مطلق تعظیم شعائراللّه در آیه «حجّ» و غیر ذلک، امر به شرک باشد، و هم سجده برای یوسف در آیه رَأَیْتُهُم لی ساجدین، (۵)

و هم سجده یعقوب و برادران یوسف برای تعظیم یوسف در کریمه وَرَفَعَ أَبَوَیْه عَلَی العرش وَخَرُّوا لَه سُجَّداً (۶)

هر آینه سجده شرک باشد، یا العیاذباللّه امر کردن پروردگار، ملائکه را به سجده آدم، امر به عبودیت و پرستش آدم، یا امر کردن بنی‌اسرائیل را به سجده و تعظیم باب حطّه، همه اینها امر به شرک باشد، و حال آن‌که خودشان هم این نسبت [را] به خدا محال دانند و نمی‌توانند گفت. با وجود تحذیر از تشریک، در آیات و امر به تخلیص عبادات،

۱- چنانکه از مطالب صفحه بعد معلوم می‌شود مراد امر وارد در آیه شریفه ۲۱۵ سوره شعراست: واخفض جناحک لمن اتّبعک من المؤمنین.

۲- اسراء: ۲۴

۳- شعراء: ۲۱۵

۴- بقره: ۱۲۵

۵- یوسف: ۴

۶- یوسف: ۱۰۰

ص: ۹۷

سبحان‌اللّه، ما أجْهَلهم باياتِ اللّه تعالی اللّهُ عَمّا يَقُول الظّالِمُونَ عُلوّاً كبيراً (۱).

و أيضاً امتناع ابلیس و تمرد و مخالفت او از باب تکبر بود، و لهذا استدلال به قیاس نمود، والّا اگر سجده آدم منافی توحید بود، هر آینه ابلیس به همان تمسّک می‌نمود و می‌گفت که این امر به سجده منافی توحید و امر به شرک است.

ولکن چون امتثال امر الهی را حقیقت عبادت و سجده آدم را که انقیاد امر معبود است، عین توحید دید، لاجرم از این ره سخنی نگفت، بلکه از طریق قیاس جواب گفت که: خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طين (۲).

پس واضح شد که خضوع لغیراللّه به امراللّه، عین خضوعِ‌للّه و توحیداللّه و عبادت او است؛ زیرا که خضوع در نزد امر او، خضوع برای امر او و انقیاد و تذلّلی است خالص برای فرمان او و غیری در بین نیست و اگر باشد هم منظور نیست، مگر بر سبیل توصلیّت و طریقیّت، والّا وضع جبهه بر زمین، سجده بر زمین بود، نه سجده رب‌العالمین. و این تشابه و اشتباه از اینجاست و این مغالطه از این ره است پس سجده آدم به سبب امتثال امراللّه، عبادت‌اللّه است، که برای آدم نیز اظهار جلالت آدم و برای ملائکه امتحان آنها بود. و همچنین رفع و تعظیم در آنچه امر به رفع و تعظیم آن شده، همانا امتثال آن امر و تعظیم مأموربه، خود تعظیم آمِر و هم تعظیم امر او است.

و نیز واضح شد که مطلق دعا و ندا و طلب حوایج خلق با یکدیگر، عبادت آنها نیست؛ و همچنین مطلق ذبح و نَحر لِغیراللّه عبادت نخواهد بود، والّا وهابیّین در دعا و ندا و طلب حوایج خود و استعانت به امثال خود و هم ذبح و نَحر آنها برای مهمانان و اضیاف، خود اوّل‌المشرکین بودند.

پس دعا و ندا و طلب حوایج و استعانات و استشفاعات و توسلات از نبی و وصی و امام و حجت و ولیّ، به قصد تقرّب الی‌اللّه بعد از صریح آیات محکمه کتاب‌اللّه بر ثبوت شفاعت و ابتغاء وسیلت، همانا بالضروره روی توجه به خدا و سؤال از خدای تعالی است به وجه ایشان و التماس دعا است از ایشان، و مسألت از پروردگار است به لسان پاکیزه آن انوار مقدسه و به شفاعت و وساطت، که خود عینِ توحید است؛ چنانچه در دعاهای مأثور است: «اللّهم ان كانَت الذُّنوب قَدْ اخْلَقَتْ وَجْهی فَإنّی أسْئلُكَ بِوَجهِ حَبيبِكَ محمّدٍ» (۳)

. و در دعای مقدمه نافله شب است: «اللّهم إنّی أتَوَجَّهُ إلَيْكَ بِنَبيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيه وَآلِه

۱- اسراء: ۴۳

۲- اعراف: ۱۲

۳- بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۸۵، ح ۱۵

ص: ۹۸

وَأُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ يَدَىْ حَوائجی فی الدّنْيا وَالآخِرة فَاجْعَلْنی بِهِمْ عِنْدَكَ وَجيهاً فِی الدُّنيا وَالْآخِرَةِ ومِنَ الْمُقَرَّبين» تا آخر دعا. (۱) و در دعای توسل: «يا مُحَمَّد يا رَسُولَ‌اللّه إنَّا تَوَجَّهْنا بِكَ إلَى اللَّه وَقَدَّمْناكَ بَيْنَ يَدَىْ حاجاتِنا، يا وَجيهاً عِنْدَاللّه إشْفَعْ لَنا عِنْدَاللّه».

پس بـا این مقـدمات در معنی عبادت و شـرک دانستی که جماعت وهابیّین به جهت پیشـرفت مقاصـد خودشان متشبّث به این کلمه توحید شده‌اند تا مگر به مغالطه و تمویه به اسم دین و دیانت، بر اموال و نفوس مسلمین ظفر یابند. چه خوش گفت:

فَلا تَحكم بِأوّل ما تَراه فَأوَّلُ طالع فَجرٌ كذوبٌ

همانا اگر توحید این است پس شـیطان اول‌الموحدین است، چنانچه جمعی از زنادقه صوفیّه ... و اتباع آنها، شـیطان را تقدیس کنند، و اول‌الموحدین دانند، و آنها نیز مانند این اخوان، اخوان الشیاطین‌اند؛ قاتلهم اللّه أنّی يُؤفَكون. (۲)

و بالجمله مانع از توسل اگر شـبهه شـرک بود، بحمداللّه فساد آن واضح شد. و اگر مانع به سبب موت است، آن نیز باطل است؛ زیرا که در مواضعـی از قرآن مجید، صـریح است که زنده‌اند به حیات مستقرّه و روزی می‌خورند و البته می‌شنوند سلام و کلام را، و رد می‌کنند جواب را، ولامحاله این حیات مستقرّه ابلغ است از حیات برزخیّه عامه و اقوی از اوست.

احادیث صـریحه و صحیحه نیز از کتب سنت و جماعت بر این معنی بسیار است، چنانچه از سنن ابی‌داوود از ابی‌هریره روایت شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ که فرمود: «ما مِنْ احَد يُسَلِّمُ عَلَىَّ الّا رَدّ اللّه عَلَىّ رُوحی حتّی علیه السَّلام». (۳)

و از «صحیح نسائی» نیز از آن حضرت است که فرمود: «انَّ لِلَّهِ مَلائِكَةٌ سَيَّاحِينَ فِی الْأَرضِ يُبَلِّغُونی مِن أُمَّتیَ السَّلام». (۴)

و در حدیث دیگر از ابی‌هریره از آن حضرت فرمود:

«مَنْ صَلّی [علیّ] عِنْدَ قَبْری سَمِعتُهُ»، (۵)

و در مرفوعه ابن‌عباس فرمود: «أكْثِرُوا مِنَ الصَّلَوات عَلَیَّ يَوْمَ الْجُمُعه، فَإِنَّ صَلوتكم مَعْرُوضَةٌ عَلَیَّ، تا این‌که فرمود:

انَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الأرضِ لُحُومُ الْأَنْبياء» (۶)

و در حدیث دیگر فرمود:

«عِلمی بَعْدَ مَماتی كَعِلْمی فی حَياتی»

. و در حدیث دیگر فرمود:

«انَّ اللّه وَكَّلَ مَلِكاً يُسْمِعنی أقوال الخَلائق يَقُومُ عَلی قَبْری، فَلا يُصَلّی عَلَیَّ أحَدٌ ألّاقالَ يا محمـد صـلی الله علیه و آله فلان بن فلان يُصَلِّی عَلَيْكَ، صَلُّوا عَلَیَّ حَيْثُما كُنْتُمْ فَإنَّ صَلَواتُكُمْ تَبْلُغُنی»، (۷)

و در حـدیث دیگر است، از آن حضـرت پرسـیدند: آیا مردگان تکلم می‌کننـد؟ فرمود: «بلی، به زیارت یکـدیگر می‌روند». و از این باب احادیث بسیار است.

۱- الفقيه، ج ۱، ص ۳۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۲۴۳، ح ۵۲

۲- توبه: ۳۰

۳- سنن أبی‌داود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۲۰۴۱

۴- سنن النسائی، ج ۳، ص ۴۳

۵- کنز العمّال، ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۲۱۹۸

۶- سنن النسائی، ج ۳، ص ۹۱؛ سنن الدرامی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۳۴۵، ۵۲۴

۷- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ کنز العمّال، ج ۱، ص ۴۹۴

ص: ۹۹

و این است صریح مقاله آلوسی‌زاده بغدادی در «تاریخ نجد» که در ترویج کفریات و مغالطات وهابیّین نوشته، در صفحه ۴۸ گوید:

والذی اعتقدوه فی النّبی أنَّ رُتبته أعْلی مَراتِب المخلوقین عَلَی الإطلاق وأنَّهُ حیٌّ مرزوق فی قبره حیاۀ مستقرّۀ أبْلَغ مِنَ [حیاۀ] الشُّهَداء، المنْصُوص علیها فی التنزیل [إذ هو أفضل منهم]، وَأنَّهُ یَسْمَعُ سَلام مَنْ یُسَلِّم علیه وأنَّهُ تَسنُّ زیارته، غیر أنّه لا تُشدّ إلیه الرّحال. (۱)

ببین متناقضات این جماعت را، بعد از بیان ثبوت حیات مستقرّه! آیا چه دلیل دارند بر منع زیارت دیگر آن‌که: بعد از ثبوت حیات مستقرّه در قرآن به جهت عموم شهداء، آیا چه دلیل دارند بر منع زیارت. غیر رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ دیگر آن‌که: چه دلیل دارند بر تبعیض و جواز زیارت برای خصوص اهل مدینه و جایز نبودن آن برای دیگران؟ با وجود اخبار بسیار در «صحاح» از رسول خدا صلی الله علیه و آله در استحباب زیارت اهل قبور و هم عمل آن حضرت و تقریر و امر آن جناب در حدیث معروف که فرمود: «کُنتُ قَد نهیتکم عَن زیارۀ القُبور ألا فَزوروها». (۲)

و هم دلالت آیه شریفه لاتَقُم عَلی قَبْرِه (۳)

چنانچه در «تفسیر رازی» و «ابی‌السّعود» روایت کردند که عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون میّت را دفن می‌کردند، تا مدّت یک ساعت بر سر قبر او می‌ایستاد و دعا می‌کرد. پس این آیه دلالت دارد بر این‌که حضور بر قبور و دعا و خواندن پروردگار در نزد آنها، عبادت و مشروع است وگرنه نهی از آن مختص نبود به کافر.

پس واضح شد که از این جهت هم مانعی ندارد حضور در مشاهد انبیا و اولیا و صلحا و توسّلات و استشفاعات.

و یاللعجب؛ مگر نمی‌بینند خدای تعالی اجراء کلیه امور، به اسباب و مسبّبات فرموده، چنانچه قاعده ملوک و سلاطین است در رفع امور و حوائج عامه، هر یک به توسط سفرا و مقربین مقرّر نموده. و ایضاً به صریح فَضَّلْنا بعضهم علی بَعض (۴)

بعضی از بشر را بر بعضی ترجیح و تفضیل داده، چنانچه نیز بسیاری از بقاع را بر دیگر و بعضی از مساجد و معابد بر سایرین امتیاز بخشیده؛ حتی آن‌که بعضی احجار و جماد را بر بعضی ترجیح داده، چون امر پروردگار، به تعظیم احجار بیت و حرم و امتیازات حطیم و زمزم و اعمال و دعاهای مأثور، نزد هر یک مقرّر نمود.

۱- تاریخ نجد، ص ۴۸

۲- سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۰؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵

۳- توبه: ۸۴

۴- اسراء: ۲۱

ص: ۱۰۰

صخره حجرالأسود را محترم و محل قبله و قُبله عالمیان فرمود و امر و اعلان و صلای عام داد که: اتَّخَذُوا مِنْ مَقامِ ابْراهِيم مُصَلّىً، (۱) و همچنین خوابگاه اصحاب کهف را به اتخاذ معبدیت و مسجدیت مؤمنین امضا فرمود.

و بالجمله؛ آیات قرآن مجید و احادیث صحاح سنت و جماعت در ثبوت شفاعت و توسلات، بسیار است، چنانچه خود این جماعت هم منکر نمی‌توانند شد.

آلوسی‌زاده در صفحه ۴۸ از «تاریخ نجد» گوید:

«ويثبتون الشفاعة للنبى وكذا سائر الأنبياء والملائكة والأولياء والأطفال ويسألونها من اللّه المالك لها والإذن فيها لِمن شاء».

محمد بن عبدالوهاب نیز در رساله کشف الشبهات گوید:

«وَأيضاً إن الشفاعَةَ أعطاها غير النبىّ، فَصَحَّ أنَّ الملائكة يَشْفَعُونَ والأولياء يَشْفَعُون وَالأفراط (۲) يَشْفَعُون».

اینکه گوید:

«فإن قال إنّ النبى أعطى الشَّفاعة أنا أطلبه مما أعطاه اللّه».

فالجواب: «أن اللّه أعطاه الشفاعة وأنهاک عن هذا، وقال فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّه أحداً» (۳)

(سبحان اللّه)؛ چه مغالطه و خلط و اشتباه است. اگر مقصود از این کلمات انکار شفاعت است، هر آینه دروغ و تناقض و خلافِ تصریحِ خودِ آنها است، چنانچه دانستی؛ و اگر مراد اثبات شفاعت در خصوص آخرت و قیامت است، و انکار آن در دنیا گوییم: بعد از ثبوت مطلق شفاعت و توسلات از آیات و اخبار و عقل، چه خصوصیت دارد جواز شفاعت در آخرت و عدم جواز آن در دنیا؟ آیا چه دلیل دارند بر تبعیض، که مخصص عمومات و مقیّد مطلقات باشد و بگویند: آنچه در دنیا موجب شرک بود، چرا در آخرت نباشد؟ این علت که در هر دو نشأه موجود است، آخرت چه خصوصیت توحیدیه دارد که دنیا ندارد؟ و اگر این است لاجرم می‌باید چیزی که در دنیا باطل و شرک است، در آخرت همان چیز حق و توحید باشد و بالعکس و این تناقض باطل و محال است؛ زیرا که یک حقیقت به اختلاف نشأت، دو امر مباین نگردد، مگر به انقلاب ماهیت؛ و آن هم محال است.

۱- بقره: ۱۲۵

۲- «الإفراط» فی حدیث «أنا فرطکم علی الحوض». الفَرَط؛ العلم المستقیم یهتدی به. والجمع؛ أفراط. ومنه حدیث أهل البیت: «نحن الأنبیاء وأبناء الأوصیاء أفراط. مجمع مؤلّف.

۳- جنّ: ۱۸

ص: ۱۰۱

[جواب از مغالطه به آیات]

جواب از مغالطه به آیات: از آن جمله آیه مَنْ ذَا الّذی یَشفَعُ عِنْدَهُ إلّاباِذْنه (۱)

در سوره بقره؛ و آیه یَوْمَئِذٍ لاتَنْفَعُ الشَّفاعَة إلّامَنْ أذِنَ لَهُ الرّحمن (۲)

در سوره طه؛ و آیه وَلا تَنْفَعُ الشَّفاعَة عنده إلّالِمَن أذِنَ لَه (۳)

در سوره سبأ؛ و آیه قُلْ لِلَّه الشَّفاعَه (۴)

در سوره زمر. گوییم: واضح است که همین آیات نیز صریحاً اثبات شفاعت می‌کند. آیا نمی‌بینی استثنائات را و ظاهر نفی بیان عظمت الهی و شدّت هول قیامت و بیان نفی استقلال در شفاعت است، یعنی آن روز کسی مستقل در شفاعت نیست، تا بدون اجازه الهیه شفاعت کند، نظیر؛ یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالمَلائکَةُ صَفّاً لایَتَکَلَّمُونَ إلّامَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقالَ صَواباً (۵)

. در آیه طه لاتَنْفَعُ الشَّفاعَة إلّامَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِیَ لَهُ قَولًا (۶)

؛ یعنی نفع نمی‌دهد آن روز شفاعتی مگر آن کسانی که مأذون در شفاعت‌اند و مرضی‌القول‌اند در نزد خدا؛ یعنی صاحب وجه و آبرو هستند.

و ثانیاً نزول بسیاری از این آیات در جواب عَبَده اصنام است که می‌گفتند: بتهای ما شفیعان مایند؛ وَما نَعْبُدُهُم إلّالِیُقَرِّبُونا إلی اللّه زُلفی، (۷)

و این، چه مربوط است به مقام شفاعت انبیا و اوصیا، و این چه قیاس باطل و چه مغالطه‌ای است؟

ببین از آن جمله در آیه «سبأ» بعد از روی کلام به کفار و عبده اصنام که می‌فرماید: قُل ادْعُوا الّذینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّه لایَمْلِکُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِی السَّمواتِ وَالْأَرض وما لَهُم فیهما مِنْ شرکٍ وَما لَهُم مِنْ ظَهیر، (۸)

بعد فرمود: ولا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَه. (۹)

و همچنین نیز آیه «زمر»: قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةَ (۱۰)

که در مقام جواب از عبده اصنام است. فخر رازی در تفسیر گفت: چون کفّار اعتقاد شفاعت درباره اصنام خود کردند، حق تعالی در جواب آنها فرمود:

أم اتَّخذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعآء قُلْ اوَلَوْ کانُوا لایَمْلِکُونَ شَیْئاً وَلا یَعْقِلُون* قُلْ لِلَّه الشَّفاعَةُ جمیعاً، (۱۱)

بعد از آن گفت:

«ومنهم مَن تَمَسَّکَ فی نفی الشفاعة مطلقا بهذه الأیة، وهو ضعیف».

پس واضح شد که استدلال وهابیین در نفی شفاعت تمویه و مغالطه و تشابه باطل به حق، و حق به باطل بوده أمّا الّذینَ فی قُلوُبِهِم زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَة. (۱۲)

۱- بقره: ۲۵۵

۲- طه: ۱۰۹

۳- سبأ: ۲۳

۴- زمر: ۴۴

۵- نبأ: ۳۸

۶- طه: ۱۰۹

۷- زمر: ۳

۸- سبأ: ۲۲

۹- سبأ: ۲۳

۱۰- زمر: ۴۴

۱۱- زمر: ۴۳- ۴۴

۱۲- آل عمران: ۷

ص: ۱۰۲

[نصوص داله بر ثبوت توسّلات و شفاعات]

و از جمله نصوص داله بر ثبوت توسلات و استشفاعات است، این کریمه: فَتَلَقّی ادَمُ مِنْ رَبِّهَ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْه (۱)

و هم آیه کریمه: وَاذ ابْتَلی ابْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ، (۲)

و هم جمیع آیات میثاق و عهد از پیغمبران بر نبوت خاتم صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه طاهرین، چنانچه تفسیر این دو آیه از طرق مخالفین، از مفسرین اعاظم سنّت و جماعت روایت شده.

از آن جمله شیخ سلیمان قندوزی الشافعی البلخی در «ینابیع المودّه»، توسل هر یک از آدم و ابراهیم را به طرق معتبره قوم نقل و روایت نموده. و در «صحیحه حاکم» روایت کرده:

«قال إنَّ آدم لَمَّا اقْتَرَفَ الخطیئَهْ، قال یا ربّ أسئلُکَ بِحَقِّ محمد لَمَّا غفرتَ لِی. فقال یا آدَمُ کَیْفَ عَرَفْتَهُ؟ قال: لِأَنَّکَ لَمَّا خَلَقْتَنی نَظَرْتُ الَی الْعَرْش فَوَجَدْتُ مَکْتُوباً فیه: «لا اله الّا اللّه محمد رسول‌اللّه»، فَرَأَیْتُ اسْمه مَقْروناً مَعَ اسْمک، فَعَرفته أحبّ الخلق إلیک». (۳)

و از طریق امام مالک نیز مؤید این حدیث خواهد آمد و نیز قاضی ابی‌عمر و عثمان بن احمد، که یکی از مشایخ سنت و جماعت است، مرفوعاً از ابن‌عباس روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله:

قال لما اشْتَملتْ آدم الخطیئةُ نظر إلی أشباح تُضیءُ حول العرش، فقال: یا رب إنّی أری أشباحاً تشبه خلقی، فَما هِی؟

قال: هذه الأنوار أشباح اثنین مِن وُلدک، اسم أحدهما محمد صلی الله علیه و آله، أبدُأ النّبوة بک وَأختِمُها به، والآخر أخُوهُ وابْن أخی أبیه اسْمه علیّ علیه السلام أُأیّد محمداً صلی الله علیه و آله به وأنصره علی یده، والأنوار التی حولهما، أنوار ذریّة هذا النبیّ مِنْ أخیه هذا، یزوّجه ابنتَه تکون لَهُ زوجة یتصل بها أوّل الخلق ایماناً وتصدیقاً لَه، أجعلها سیّدة النِّسوان وأفطمها وذریّتها مِن النّیران، فَتَقْطَعُ الأَنساب وَالأَسْباب یوم القیمة إلّا نسبه وسَبَبه.

فَسَجَدَ آدم شکراً لِلّه أن جعل ذلک فی ذریّته. فَعَوَّضَهُ اللّه عن ذلک السّجُودُ، أن أسْجَد له مَلائکَته، الخبر.

۱- بقره: ۳۷

۲- بقره: ۱۲۴

۳- المستدرک علی الصحیحین، از حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۶۱۵

ص: ۱۰۳

[ذکر آیات توسّل و تفسیر آن از طرق سنّت و جماعت]

و در تذکرهٔ، از قاضی زکریّای حنفی، که اعظم علمای سنت و جماعت بود در قسطنطنیه عصر سلطان محمد فاتح، در حاشیه خود بر کَشّاف، در تفسیر وَلَقَدْ عَهدنا الی ادَمَ ... فَنَسِیَ وَلَمْ نَجد له عزماً (۱)

آورده که:

«مراد از آن «عهد»، اقرار و میثاق بر مهدی از اولاد محمّد و قیام او است در آخرالزمان».

و بر او است نیز تعلیقه تلمیذ او خرّم اوغْلی، پسر قائم مقام، فتبصّر.

و از آن جمله، آیات است، آیه «مودّت» و اجر رسالت، که از طرق عامه به وجوهی معتبره وارد و از آن جمله است آیه «وسیله» و امر به آن: یا أیّها الذین آمَنُوا اتَّقُوا اللَّه وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسیلَةَ (۲)

، و ظاهر کریمه اعم است انحاء وسایل مقرّبه به خدا را، از وظایف عبادیّه، و توسلات به حجت و امام هر عصر که اعظم‌الوسایل [است]، و تقصیر در آن، مُردن به جاهلیت اولیّه است، و نظر به حدیث «سفینه» تخلف از آن هلاکت و ضلالت است.

پس تفسیر آن به خصوص عبادیّات، تفسیر به رأی است، مانند تفسیر نمودن امام در حدیث اول به قرآن، به دلیل اضافه امام به زمان، و زمان به، مَنْ فی الزّمان، که آنهایند حمله تفسیر قرآن، وگرنه اگر مراد از امام زمان در این حدیث، قرآن بود پس قرآن اختصاص به زمانی دون زمان نداشت. و از طرق متواتره در اخبار خاصه از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت شد که فرمود:

«ابتغوا إلیه الوسیلهٔ تقربوا إلیه بالإمام علیه السلام».

و از آن جمله است کریمه وَأْتُوا الْبُیُوت مِنْ أبْوابِها (۳)

که امر فرمود آمدن به سوی خدا از درهای منصوبه آنها، و ائمه طاهرین از آل محمدند ابواب معرفهٔ اللّه؛

«أنا مدینهٔ العلم وعلیّ بابها». (۴)

فخر رازی در «تفسیر کبیر» در این مقام گوید که: ظاهر آیه مراد نیست، بلکه آیه کنایه از «صراط مستقیم» است:

«قال: ولیس المراد ظاهره، وتفسیره الصراط المستقیم».

تا این که گوید:

«فجعل إتیان البیوت من ظهورها کنایةً عن العدول عن الطریق الصحیح، وإتیانها مِن أبوابها کنایةً عن التمسک بالطریق المستقیم، وهذا طریق مشهور

۱- طه: ۱۱۵طه: ۱۱۵

۲- مائده: ۳۵

۳- بقره: ۱۸۹

۴- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۱۴۸

ص: ۱۰۴

فی الکنایهٔ، فإن من أرشد غیره علی الوجه الصّواب یقول له: ینبغی أن تأتی الأمر من بابه وفی ضدّه یقال: إنّه ذهَب إلی الشَّیء من غیر بـابه. قال اللّه تعالی فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورهم (۱) وقال واتخذتُموهُ وَرائِکُم ظِهْرِیّاً، (۲) فَلَمّا کانَ هـذا طریقاً مشـهوراً معتاداً فی الکنایات، ذکره اللّه تعالی هاهُنا. انتهی کلامه».

پس آیه کریمه کنایه از تمسک و توسل به امام است در طریق الهی و ایشان‌اند ابواب معرفهٔاللّه و صراط مستقیم.

[جواب از التباس و قیاس به عبده اصنام]

و این چه مغالطه واضحه و تمویه باطل است که برای پیشرفت مقاصد باطله خود نماز و قرائت قرآن و عبادت پروردگار را در مقامات مشرّفه و مشاهد منوّره، عبادت قبور خوانند و به سوءظن و افترا و بدون فحص از ضمایر و نیّات که عمده ارکان عبادات است، اضلال جاهلین و مستضعفین نمایند و رمی کنند مسلمین و مؤمنین را به شرک و خلاف توحید؛ و حال آنکه این تشریف و توسل و امتثال، همانا خود حقیقت توحید پروردگار و تخلیص عبودیت آن جناب است، چنانچه بیان آن گذشت.

دیگر آنکه: این چه تلبیس و مغالطه است که قیاس کردند نذورات و هدایا بر انبیا و اولیا صالحین و هم ذبائح و قرابین مسلمانان را، به عبده اصنام، که اضلالی است آشکارا و بهتان و افترایی است عظیم؟! اینک کتب فقهیّه و احکام شرعیّه ما از مطبوع و غیر مطبوع، فضای عالم را پر کرده، موجود است، که از ضروریات احکام دین اسلام و مذهب مقدس است این‌که؛ نذر منعقد نمی‌گردد مگر مخصوص پروردگار و نه قربانی‌ها و ذبایح، مگر به اسم کردگار و هر یک از این دو امر باید مصدّر به اسم «اللّه» و مقرون و مختص به «لام» اختصاص باشد، چنانچه این یک به انشاء کلمه «لِلّه عَلَیَّ کذا»، و آن یک بعد از استقبال قبله، به کلمه «بسم اللّه» و «وجّهت وجهی لِلّه» یا «للذی فَطَر السموات والأرض» باید تمام شود.

و اما نسبتش به نبیّ و ائمه و ولیّ، از این باب است که به نیابت از آنها و ارجاع ثواب آن برای آنها است. یا این‌که به وسیله هدیه کردن این صدقه، التماس دعا و شفاعت قضاء حوایج خود از پروردگار به آبروی ایشان مسألت نمایند. یا اولویت مصرف آن منذور بر صلحا و فقرا و

۱- آل عمران: ۱۸۷

۲- هود: ۹۲

ص: ۱۰۵

زوّار و منسوبین به ایشان است. و این چه مربوط است به این افترا و بهتان مذکور، با این‌که گذشت که: عادت‌اللّه جاری است بر توسیط اسباب و مسببات و وسایط و توسّلات و رفع حوایج عامّه، با علم الهی به حاجت بندگان و می‌باید قضای آن حوایج به توسط و مدخلیت وسایلی نظیر دعا و تضرع و الحاح و تصدق باشد، والّا بدون مسألت و دعا ممکن بود و بنابراین لازم آید که جمیع آیات و عمومات، امر به دعا و الحاح در آن و تصدّق و سایر شرایط آن، لغو و عبث باشد، چنانچه نسبت به محتومات فرمود: «یا مَنْ لا تبدّل حکمهٔ الوسائل». و این مجرای بر عادت عرف سلاطین و بزرگان است.

ألم‌تر أنّ اللّه قال لمریم: وهُزّی إلیک الجذع تسّاقَطُ الرُطَبُ

فلو شاء أن تَجنِیه مِنْ غیر هَزِّهٍ جَنَتْه ولکن کلُّ شیء له سَبْبُ

و به این‌گونه شبهات و واهیات، هتک حرمات‌اللّه از قتل و سفک دماء مسلمین و هتک اعراض و ناموس الهی کردند.

پی‌نوشتها:

ص: ۱۰۶

ص: ۱۰۷

ص: ۱۰۸

پیدایش آذین و نوشته بر جامه کعبه

هادی انصاری

اول: پیدایش کردشیه و طراز (کمربند) و پرده درِ کعبه: (۱)

پیش از آنکه درباره پیدایش آذین و نوشته بر جامه شریف کعبه سخن بگوییم، ضروری است، نخست درباره پیدایش «کردشیه» و کمربند و پرده درِ کعبه سخن به میان آوریم؛ زیرا آذین و نوشته، همواره به صورت عمومی بر تمامی قطعه‌های جامه کعبه شریفه قرار دارد.

جامات یا قطعه‌های طلایی و نوشته‌دار جامه کعبه شریفه:

پیشینه قطعه‌های طلایی و نوشته شده بر جامه کعبه، به سال ۸۱۰ هجری می‌رسد. فاسی پس از نقل این مطلب، از نقش و نگارها و رنگ قطعه‌های یاد شده و نیز از برخی سالها که جامه عاری از آن قطعه‌ها بوده، یاد کرده و از نوشته‌های نقش بسته بر زمینه آنها و نیز از نقاطی که آن قطعه‌ها بر جامه کعبه قرار داشته، سخن به میان آورده است.

وی می‌گوید: در سال ۸۱۰ هجری قمری بر روی جامه سمت شرقی کعبه، قطعه‌های ابریشمی نقش داری به رنگ سفید به وجود آوردند که در سالهای ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳ و ۸۱۴ نیز چنین کردند ولی در سال ۸۱۵ این کار صورت نگرفت؛ به طوری که تمامی سمت شرقی، تا سالهای ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، همانند پیش به رنگ سیاه بود، لیکن از آن پس، در سمت شرقی، با

۱- در متن کتاب، تیتر این بخش، به صورت جامات و طراز و برقع آمده است. نویسنده کتاب خود مقصود از طراز را کمربندِ جامه کعبه یاد کرده و برقع را به عنوان پرده در کعبه عنوان نموده است. امّا جامات را نقش و نگارهای ابریشمی با تارهای طلا و نقره یاد کرده که به شکل دایره بوده و در درون آنها نوشته‌هایی نقش بسته است.

هم اکنن این شکل نوشته‌ها را در زبان عربی «کردشیه» می‌نامند.

از این پس، در این کتاب به هنگام سخن از جامات و طراز همواره کلمه کردشیه و کمردبند را به کار می‌بریم. «مترجم»

ص: ۱۰۹

قطعه‌های ابریشمی نقش‌دار سفید رنگ در قسمت زیرین کمربند تا پایین جامه آن هم در هر قطعه آذین نمودند.

این ماجرا در سال ۸۱۹ رخ داد. در قطعه‌های یاد شده، نوشته «لا اله الّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه» به رنگ سفید آذین شده بود. قطعه‌های پیشگفته که به شکل دایره بود، به سال ۸۱۰ پدید آمد و همچنان تا پنج سال متوالی پس از سالهای هفده و هجده همچنان به رنگ سفید بودتا اینکه در سال ۸۲۵ قطعه‌های نوشته شده به رنگ سفید برداشته شده و قطعه‌هایی به رنگ سیاه جایگزین آنها گردید.» (۱) «قلقشندی» نیز از پیدایش قطعه‌های نوشته شده، در تاریخی که فاسی از آن یاد کرد، مطالبی آورده است: وی در کتابش (صبح الأعشی) می‌نویسد:

«... سپس برخی از سمت‌های جامه، طبق معمول از ابریشم سیاه بود و برخی دیگر در میان ابریشم سیاه و در آن قطعه‌های نوشته شده به رنگ سفید بود که «لا اله الّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه» بر آن نقش‌بسته‌بود. ازآن پس، در سال ۸۱۴ ه. ق.

سمتِ پیش روی جامه، به وسیله تعدادی از قطعه‌های نوشته شده به رنگ بنفش آذین گردید ...» از مطالب گفتنی درباره طراز (کمربند) و پرده درِ کعبه (برقع)، آگاهی دقیقی در دست نیست. همچنین هیچگونه آگاهی درباره زمان پیدایش و افزودن هر یک از آنها بر جامه کعبه معظمه، وجود ندارد، با آنکه برخی از تاریخ نگاران همانند فاسی، قلقشندی و ابن جبیر در میان نوشته‌های خود، اشاره‌ای به پیدایش کمربند در دوران خود و دورانهای پیش از آن، کرده‌اند. و نیز اشاره فاسی و قلقشندی به پیدایش پرده درِ کعبه در عصر خود دیده می‌شود، لیکن هیچیک از آنان نامی از نخستین شخص عمل کننده بدان، و زمان پیدایش آن‌ها سخنی به میان نیاورده‌اند.

کتاب‌های فراوانی را مورد بررسی قرار دادم تا شاید بتوانم نخستین شخص اقدام کننده به آن را یافته و یا تاریخ آن را به دست آورم، لیکن در این زمینه موفقیتی کسب نکردم.

تاریخ‌نگاران آنگاه که درباره جامه‌های کعبه در دوران جاهلیّت و عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز زمان خلفا و قدرت امویان و نیز عصر عباسی اوّل مطلب می‌نگاشتند هیچگونه اشاره‌ای، نزدیک و یا دور به کمربند آن نکرده و یا سخنی از پرده در کعبه به میان نیاورده‌اند و از این رهگذر عبور کرده‌اند.

۱- فاسی:، شفاء الغرام، ج ۱، صص ۱۲۲ و ۱۲۳

ص: ۱۱۰

طراز (کمربند) جامه کعبه

اگر نوشته‌های تاریخ نگاران را، که در این باره نگاشته‌اند، بررسی کنیم، به آگاهی‌های تقریباً گسترده‌ای دست می‌یابیم. یکی از آنان فاسی است. وی در «عقد الفرید» به نقل از ابن عبد ربّه (متوفّای سال ۳۴۹ ه. ق.) جامه کعبه را توصیف نموده و از زمان قرار داده شدن آن بر کعبه نیز یاد کرده است. گفته او چنین است:

«... هنگامی که حاجیان در روز نحر (عید قربان) از احرام خارج شدند، کعبه نیز از احرام خارج گردید و در این حال به وسیله جامه‌ای از دیباج (۱) سرخ خراسانی، که بر آن دایره‌هایی است مکتوب و درون آنها حمد پروردگار و ثنا و تکبیر و تعظیم او نقش بسته است، پوشانیده شد. این جامه تا سال آینده همچنان بر روی کعبه قرار دارد و در آن هنگام، دوباره به وسیله جامه توصیف شده، تغییر می‌یابد.» (۲) از گفته ابن عبد ربّه چنین برداشت می‌شود که جامه دوران او (عصر عبّاسی دوم) از دیباج سرخ بوده که دایره‌هایی از نوشته‌ها با عبارت‌های حمد و ثنا و تکبیر و تعظیم باری تعالی داشته است. آیا می‌توان گفت که منظور از دایره‌های نوشته شده همان کمربند بوده است؟ ممکن است چنین باشد و شاید این دایره‌ها به صورت کمربند کنونی نبوده، لیکن در هر صورت نشان دهنده آن است که در آن هنگام در برخی از قسمتهای جامه، نوشته‌هایی وجود داشته که با گذشت زمان کم کم در این زمینه پیشرفتها و خلّاقیّتهای نوینی به کار رفته و در پایان به صورت کمربند کنونی در آمده است.

گفتنی است که پس از این دوران، در میان گفته‌های تاریخ نگاران، به واژه «دایره‌ها» یا «حلقه‌ها» برخورد نمی‌کنیم و تنها پس از گذشت یکصد سال تقریباً از دوران ابن عبدربّه است که اشاره دیگری به وجود کمربند بر روی جامه کعبه شده است.

در این اشاره، تصریح به نام آن نگردیده است.

در فاصله میان سالهای ۴۳۷ تا ۴۴۴ ه. ق. ناصر خسرو جامه کعبه مشرّفه را از نزدیك دیده و در سفرنامه خود آن را اینگونه توصیف کرده است:

«... امّا جامه به رنگ سپید رگه‌دار (مخطط) بوده که بر روی آن دو نوار به عرض یک ذراع قرار داشت. ارتفاع جامه میان دو نوار یاد شده ده ذراع بوده به طوری که قسمتهای زبرین و زیرین دو

۱- دیباج؛ نوعی پارچه ابریشمی است.

۲- فاسی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۱۲۲

ص: ۱۱۱

نوار به همان انـداه بودند. و بدین گونه، کعبه آنچنان به نظر می‌رسـید که به سه قسـمت تقسـیم گردیده است لازم به تذکر است که انـدازه‌های یـاد شـده بر اساس تعیین تقریبی اینجانب به ده ذراع می‌رسـید.» (۱) بی‌شـک اشاره ناصـر خسـرو به وجود این دو نوار بر روی جامه؛ یکی در نقطه ثلث جامه و دیگری در ارتفاع دو ثلث از آن گواه متقنی است بر وجود دو کمربند بر جامه کعبه.

از آن پس، همواره کلمه کمربنـد (طراز) را با صـراحت به هنگام سـخن از جامه ملاحظه می‌کنیم؛ همچنانکه یادآوری می‌گردد، در آن هنگـام؛ یعنی در آغاز خلافت «ناصـر عباسـی»، جامه کعبه از دیباج سبز تشـکیل می‌گردیـد «وسپس در دوران او کعبه به وسـیله جامه‌ای سیاه پوشانیده شد ...

که در آن طرازی (/ کمربند) از زرد قرار داشت، گفتنی است که پیش از آن، این طراز به رنگ سپید بود.»

هنگامی که جامه بر اثر توفان شدیـدی که به سال ۶۴۴ ه. ق. رخ داد، پاره شـد. منصور بن منعه بغدادی، بزرگِ حرم مکّی، جامه‌ای از پنبه، رنگ آمیزی شـده به سیاه را بر کعبه آویخت و به وسـیله کمربنـد قدیمی که بر روی جامه پیشـین وجود داشت آن را آذین کرد. (۲) گفتنی است نخستین بار نوشـته بر روی کمربند در دوران خلافت «الناصر لدین‌اللّه عباسی» صورت گرفت که ابن جبیر در سفرنامه خود، به سال ۵۷۹ هجری در این باره چنین یاد می‌کند:

«... هنگامی که روز سه شـنبه سیزدهم شهر مبارک یاد شده (ذی الحجه) فرا رسید. شیبیان جامه سبز درخشنده‌ای را که دیده‌ها بدان روشن می‌گردید، بر کعبه قرار دادند. در بالای جامه یاد شده نقش وسـیعی به رنگ سـرخ در سمت پیش روی کعبه و در برابر مقام کریم و در کنار درِ مکرّم بیت که همانا صورت مبارک کعبه است قرار داشت. در زمینه نقش یاد شـده پس از بسم اللّه آیه: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاس (۳)

نوشته شده بود.

در بخش‌های دیگر آن، نام خلیفه و دعا برای او، دیده می‌شد. در پیرامونِ نقش یاد شده، دو طغرای سرخ با دایره‌های سفید کوچک قرار داشت که در آن با خط بسیار ظریفی، آیاتی چند از قرآن و همچنین نام خلیفه به چشم می‌خورد ...». (۴) این چنین در می‌یابیم که ابن جبیر

۱- محمّد طاهر کردی، التاریخ القویم، لمکّهٔ وبیت اللّه الکریم، ج ۴، صص ۱۹۶ و ۱۹۷

۲- فاسی، شفاء الغرام، ...، ج ۱، ص ۱۲۲

۳- آل عمران: ۹۶

۴- ابن جبیر، الرحله، دار مکتبهٔ الهلال بیروت، لبنان، ۱۹۸۱، ص ۱۴۱

ص: ۱۱۲

ضمن مطالبش از وجود کمربند «نقش وسیع به رنگ سرخ» یاد کرده که پیرامون کعبه را از تمامی قسمتها دربرگرفته و درون آنها نوشته‌هایی قرار داشته است.

وی همچنین از ظهور نوشته‌های نوین بر جامه یاد کرده که آن «دو طغرای سرخ با دایره‌های سفید کوچک» است و نوشته‌هایی در متن دایره‌های یاد شده وجود داشته که شامل آیاتی از قرآن کریم و نام خلیفه بوده است.

به نظر می‌رسد که این نوشته‌ها همان آذین‌های زربفت بوده که بعد از این به نام قطعه‌های طلایی نوشته شده یا به «کردشیات» و یا «رنوك» معروف گردیده که در آینده به هنگام سخن از جامه کعبه در دوران جدید و کنونی، از آن یاد خواهیم کرد.

تاریخ نگاران در ادامه مطالب خود، به مسأله طراز (/ کمربند) در دورانهای پس از ابن جبیر نیز اشاراتی داشته‌اند.

فاسی و قلقشندی از چگونگی «کمربند» در دوران ممالیك، که در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری بوده، مطالبی آورده، و گفته‌اند: در این دوران رنگهای کمربند گوناگون و نوشته‌های روی آن متغیّر بوده است. نکته گفتنی این که:

فاسی خود درباره کمربند و آیات قرآنی نوشته شده بر روی آن در سمت‌های چهارگانه کعبه می‌نویسد:

«... جامه کعبه دارای کمربندی از ابریشم زرد بوده که پیش از آن، آنچنانکه ما آن را مشاهده کردیم، این کمربند به رنگ سپید بود. نخستین بار یک یا دو سال، پیش از سال هشتصد، کمربند به رنگ زرد انتخاب گردید.

بر روی کمربند جامه کعبه آیاتی از قرآن کریم نقش بسته است، در سمت شرقی آن، این آیات آمده است:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكـاً وَهُـدىً لِلْعَـالَمِينَ* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَللَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنْ الْعَالَمِينَ

و در سمت غربی:

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

و در سمت یمانی:

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً

ص: ۱۱۳

لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْیَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ

و در سمت شامی نام پادشاه مصر و فرمان او برای ساختن جامه را بافته‌اند.

طراز (کمربند) یاد شده، در ناحیه ربع زبرین از خانه قرار دارد.» (۱) اگر به آیات قرآنیِ نوشته شده بر روی کمربند دقت کنیم و آن را با آنچه که در پیش نوشته می‌شده و اکنون نیز در دوران حاضر نوشته می‌شود به مقایسه بگذاریم، روشن می‌شود که با تغییرات بسیار اندکی، همان آیات نوشته می‌شود، همچنانکه در سمت شامی، که ویژه اهدای جامه بوده، اکنون نیز در دوران حاضر به همان صورت انجام می گیرد.

امّا قلشقندی- که معاصر فاسی بوده- درباره کمربند تنها به بیان آیات نوشته شده در سمت شرقی، که درِ کعبه مشرفه در آن است، بسنده کرده، سپس به رنگهای گوناگون کمربند پرداخته و آن را با رنگ جامه، مورد بررسی قرار داده است. او ترکیب این رنگها با یکدیگر را بسیار زیبا و دلنشین توصیف نموده، می گوید:

«آنچه که هم اکنون در دوران ما تا پایان دولت ظاهریه برقوق (۲) و آغاز دولت ناصریّه فرزندش «فرج» جریان دارد، این است که: «کعبه به وسیله جامه‌ای از دیباج سیاه برجسته، از بالا تا پایین پوشانیده شده که در قسمت زبرین آن کمربندی از همان ابریشم به رنگ سپید قرار دارد و بر روی آن آیه: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبَارَکاً نقش بسته است.

سپس آیات دیگر .. و آنگاه در سال ... و هشتصد در دولت ناصریه، فرج بن برقوق، کمربند یاد شده، از رنگ سپید به رنگ زرد تغییر یافت. پس نوشته‌ها در زمینه‌ای سیاه با ابریشمی زرد مزیّن به طلا قرار گرفت. مخفی نماند که این روش زیباتر از پیش به نظر می‌رسید؛ زیرا ترکیب دو رنگ سیاه و سپید جلوه خاصّ دیگری را به خود گرفته بود ...». (۳) بدین ترتیب، روشن می‌شود که کمربندِ روی جامه، از دورانی بس پیش (دوران عباسی دوم) پدید آمد و در دوران ممالیک پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد و سرانجام تقریباً شبیه کمربند کنونی در آمد.

پرده درِ کعبه (برقع):

طول و عرض پرده درِ کعبه به اندازه

۱- فاسی، شفاء الغرام ...، ج ۱، ص ۱۲۳

۲- ظاهر برقوق متوفای سال ۸۰۱ ه. ق. بوده است.

۳- قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۴، صص ۲۸۱ و ۲۸۲

ص: ۱۱۴

فضای درِ کعبه در طول و عرض بوده، لیکن به انـدازه بسیار اندکی این پرده بلندتر و عریض‌تر گرفته شده تا اینکه به هنگام آویخته شـدن کاملًا آن را بپوشانـد. هم اکنون از زمان پیدایش و نیز نخستین سازنده آن، همچنانکه پیش از این اشاره نمودیم، اطلاع دقیقی در دست نیست. با بررسی مطالب تاریخی در این باره، نتیجه می‌گیریم که نخستین پرده درِ کعبه به اوایل قرن نهم هجری می‌رسد.
فاسـی می‌گویـد: «... در این سال (۸۱۹ه. ق.) پرده گرانبهـایی را برای درِ کعبـه ساختنـد کـه این پرده از پرده‌هـای پیشـین که دیـده بودیم، بسیار زیباتر بود ...» (۱) قلقشـندی پس از ذکر نوشـته‌های زربفت و کمربنـد جامه کعبه در اوایل قرن نهم هجری، می‌گوید: «... بر درِ کعبه پرده‌ای است به اندازه در، که بر روی آن نوشـته‌هایی به رنگ سـفید دیده می‌شود ...» که این در پایان دولت ظاهریّه «برقوق» و اوایل دولت ناصریّه فرزندش فرج بوده که «ظاهریّه برقوق» متوفّای سال ۸۰۱ه. ق.
است. «... از آن پس پرده درِ کعبه از ابریشم سیاه بافته شـده که زمینه آن به وسیله تارهای نقره پوشیده از طلا مزیّن گردیده بود و این کیفیّت آن را بسیار نفیس و گرانقدر ساخته بود.» (۲) با آنکه اشاره فاسـی و قلقشندی به ظهور پرده درِ کعبه، در اوایل قرن نهم هجری بوده، لیکن زمان پدید آمدن آن را پیش از آن دانسته‌اند و از تاریخ دقیق و به وجود آورنده آن سخنی به میان نمی‌آورند.
ضمن بررسی و مطالعه، به مطلبی برخوردم که در آن از چتر یا آفتاب‌گیر یاد شده است. به این ترتیب که از دوران اموی سایبانهایی به شکل چتر (۳) به کعبه اهدا می‌شده است. در آن هنگام سایبانهای یاد شده را در سمت پیش روی کعبه قرار می‌دادند.
فاسی ضمن شرح از «آویزه‌های کعبه و هدیه‌های آن به عنوان زینت» می‌نویسد:
«... عبدالملک بن مروان دو سایبان به همراه کاسه بلورین، بدان ارسال نمود ...»
سپس ادامه می‌دهـد: «... مأمون نیز یاقوت گرانبهایی ارسال کرد که همه ساله به هنگام موسم؛ به وسـیله زنجیری در پیش روی کعبه آویخته می‌شـد و نیز جعفر متوکّل (علی اللَّه عباسـی) سایبانی از طلا را هـدیه کرد که به وسـیله دُرّ گران قیمت و یاقوت ارزشـمند و زبرجد تزیین گردیده بود. این سایبان به وسیله زنجیری همه سال در موسم حج در پیش روی کعبه

۱- فاسی: شفاء الغرام، ج ۱، ص ۱۲۳
۲- قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۴، ص ۲۸۲
۳- این چترهـا به شـکل ویژه‌ای ساخته می‌شـد و آنگاه به وسـیله جواهرات گران سـنگ و نفیس، که ارزش آنهاغیر قابل تعیین بود، تزیین می‌گردید و سـپس به سـمت پیش روی کعبه؛ یعنی بر قسـمت فوقانی در کعبه قرار داده می‌شد و بدین صورت وضعیّت زیبا و دلنشی را در این مکان به وجود می‌آورد.

ص: ۱۱۵

آویزان می‌شد.» (۱) بنابراین، خلیفه اموی، عبدالملک بن مروان، نخستین فردی است که سایبانی را به کعبه مشرفه هدیه کرد و پس از او، دیگر خلفا از وی پیروی کردند. به نظر می‌رسد که فرستادن سایبان آنچنان ضروری به نظر نمی‌رسیده که هر یک از خلفا آن را اهدا نمایند؛ زیرا از آن سایبانها تنها در زمان کوتاهی، آن هم در موسم حج استفاده می‌کردند و پس از آن تا فرارسیدن موسم دیگر برداشته می‌شده است. بنابراین برخی، جواهرات گران سنگی را به کعبه اهدا می‌کردند که تعدادی از آنها را به عنوان زینت به روی سایبان قرار می‌دادند.

مقریزی در جای دیگر «جعفر المتوکّل علی اللَّه عباسی» را نخستین شخص اهدا کننده سایبان به کعبه شناسانده چنین می‌گوید:

«اوّلین فردی که سایبان به کعبه هدیه کرد، جعفر المتوکّل علی اللَّه عباسی بود که آن را با زنجیری که وی فرستاده بود به همراه یاقوت اهدایی از سوی مأمون، همه ساله در پیش روی کعبه آویزان می‌کردند.

به طوری که پس از آن، این عمل به صورت سنّتی در آمد و در هر سال، به هنگام موسم، آویز می‌گردید. در آن دوران، همه ساله در فصل موسم، زنجیری نیز ارسال می‌گردید. ارزش آن زنجیر به همراه سایبان آذین شده به درّ و یاقوت و جواهرات گران قیمت، غیر قابل تعیین بود.

این اهدایی‌ها به همراه امیری از عراق فرستاده می‌شد که به پرده‌داران کعبه تسلیم می‌گردید و به نظر آنان می‌رسید، آنگاه در روز ششم ذی‌حجّه، در پیش روی کعبه آویخته می‌شد و در روز ترویه جمع می‌گردید.» (۲) مقریزی همچنین به سایبان ارسالی از سوی خلیفه فاطمی، «المعز لدین اللَّه» اشاره کرده که در روز عرفه سال ۳۶۲ هجری بدان نصب گردید، وی مطالب گسترده‌ای نیز از مساحت و پارچه بافته شده آن و همچنین از جواهرات و سنگهای ارزشمند تزیین شده بر روی آن آورده و حتّی از نوشته‌های روی آن نیز یاد کرده است.

مقریزی آنگاه دیدگاه مردم در روز نحر (عید قربان) و زبان ستایش آنان را توصیف نموده، می‌گوید:

«در روز عرفه «معز» سایبانی را که برای کعبه آماده کرده بود، در ایوان کاخ خویش به نمایش گزارد. این سایبان دارای وسعتی به اندازه دوازده وجب در دوازده

۱- فاسی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۱۱۶؛ نک: ابن ظهیره، جامع اللطیف، صص ۱۱۱ و ۱۱۲

۲- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، اتعاظ الحنفا بأخبار الأئمّهٔ الفاطمیین الخلفا، تحقیق و تعلیق دکتر جمال الدین الشیال، دار الفکر العربی، القاهره، ۱۳۶۷ ه./ ۱۹۴۸ م. صص ۱۹۳ و ۱۹۴

ص: ۱۱۶

وجب داشت و زمینه آن از دیباج سرخ و پیرامونش به دوازده هلال طلا مزیّن بود در میان هر هلال، ترنجی از طلای مشبّک و در دل هر ترنج، پنجاه درّ بزرگ همانند تخم کبوتر دیده می‌شد. در آن همچنین یاقوت سرخ و زرد و بنفش به چشم می‌خورد. در اطراف سایبان یاد شده، آیات حج به وسیله زمرّد سبز تزیین گردیده بود که در میان نوشته‌ها، درّهای بزرگی که تا آن هنگام همانند نداشت، چشم‌ها را خیره می‌کرد. سایبان یاد شده را با مشک خوشبو ساخته بودند. تعدادی از خدمتکاران به علّت سنگینی، آن را کشیده و نصب نمودند ... معز بامدادان برای نماز عید قربان به جایگاه خویش حرکت و آنچه که در نماز عید؛ از قرائت و تکبیر و رکوع و سجود طولانی بود، انجام داد و سپس خطبه خواند، آنگاه با همراهان خویش حرکت نموده، در کاخ خویش فرود آمد. در این هنگام بود که بارعام داد و مردم گروه گروه برای دیدن سایبان نصب شده، بدان وارد شدند. در آن روز از تمامی مردم- از شامیان وعراقیان- کسی باقی نماند که سایبان را از نزدیک نبیند! و این در حالی بود که تمامی مردم عراق و شام و دیگر حاجیان اذعان داشتند که تا آن زمان همانند آن سایبان را ندیده بودند ...!» (۱) حال آیا می‌توان گفت که آن سایبانها، همان پرده درِ کعبه بوده‌اند؟ و یا آیا ممکن است بگوییم که آن سایبانها که بر پیش روی کعبه قرار داده می‌شده، زمینه فکری نوینی را برای متخصصان ایجاد کرد که پرده‌ای را برای درِ کعبه به وجود آورند؟

خداوند سبحان به حقایق آگاهتر است. در هر حال، پرده درِ کعبه همه ساله بافته می‌شد و به همراه جامه کعبه ارسال می‌گردید و با گذشت زمان، تغییراتی در چگونگی تزیین آن صورت می‌گرفت به طوری که در بافت آن از تارهای نقره‌ای زر اندود و نیز نوشته‌هایی از آیات قرآنی و جز اینها به کار می‌رفت تا اینکه به صورت کنونی درآمد.

در بخش جداگانه‌ای به هنگام سخن از چگونگی ساخت آن در مصر عصر جدید و در دولت سعودی کنونی به تفصیل سخن خواهیم گفت.

دوّم- پیدایش گلدوزیهای طلا و نقره بر جامه کعب

پیشینه تزیین قسمتهای مختلف جامه از قطعه‌های نوشته شده و کمربند و پرده درِ کعبه و آذین آنها به تارهای نقره‌ای

۱- همان مصدر، صص ۱۹۳ و ۱۹۴

ص: ۱۱۷

پوشیده شده از طلا، بر اساس آنچه که تاریخ نگاران در ضمن شرح از قطعه‌های نوشته شده آورده‌اند، به اوایل قرن نهم هجری می‌رسد که با ابریشم سفید و گاه به وسیله ابریشم سیاه بوده است.

از آن پس، این نقش ونگارها جای خود را به نقش‌های دیگری داد که موسوم به «کردشیات» یا «رنوک» بود. گفتنی است که ذکری از قطعه‌های نوشته شده به صورت اولیه، که بر روی جامه برونی کعبه قرار داشت، به میان نیامده است.

امّا نسبت به جامه درونی کعبه، فاسی اشاره کرده است که سلطان «ناصر حسن» برادر سلطان «ملک صالح اسماعیل» فرزند «ملک ناصر محمّد بن قلاوون» جامه‌ای را در سال ۷۶۱ ه. ق. ساخت که بر آن قطعه‌های نوشته شده با تارهای طلا آذین گردیده بود.

فاسی در این باره می‌نویسد:

«.. و آن از ابریشم سیاه بود که بر آن قطعه‌های نوشته شده به وسیله تارهای طلا دیده می‌شد. این غیر از قسمتی از سقف میان دو ستونِ مقابل درِ کعبه بود.

این قسمت از ابریشم سرخ بود که در وسط آن قطعه‌ای بزرگ آذین شده به گلدوزیهای طلا قرار داشت. سلطان حسن این جامه را در سال هفتصد و شصت و یک (از هجرت) ارسال کرده است.» (۱) به نظر می‌رسد اهتمام به آذین قطعه‌های نوشته شده از جامه درونی کعبه مشرّفه به وسیله گلدوزیهای طلایین و ترک آذین قطعه‌های نوشته شده بر روی جامه بیرونی، بدان جهت است که جامه درونی هر سال ارسال نمی‌گردید. بلکه به فاصله زمانی دور از هم فرستاده می‌شد. بنابراین، زمان لازم برای آذین آن وجود داشت، به عکس جامه بیرونی که همه ساله تهیه و ارسال می‌شد و با توجّه به امکانات فنّی و مالی آن زمان، یک سال، زمان چندانی برای آذین قطعه‌های نوشته شده به طلا نبود.

امّا درباره کمربند، باید گفت، با آنکه پیشینه بافت آن بر روی جامه، به زمانی بسیار دور (دوران عباسی دوم) بازمی‌گردد، لیکن تاریخ نگاران از چنین آذینی مطلب ننوشته‌اند و تا پیش از قرن نهم هجری، از جامه بدون گلدوزیهای نقره با پوشش طلا- یاد کرده‌اند و گفته‌اند که همواره نوشته‌های آن به وسیله ابریشم سفید سپس از ابریشم زرد بوده تا اینکه در دوران سلطان فرج بن برقوق در اوایل قرن نهم هجری کمربند به

۱- فاسی، شفاء الغرام، ج ۱، ص ۱۲۴

ص: ۱۱۸

وسیله نوشته‌های طلا آذین گردید.

قلقشندی می‌گوید: «... سپس در سال ... و هشتصد در دولت ناصریّه فرج بن برقوق، رنگ کمربند از سپید به زرد تغییر داده شد، به طوری که از آن پس، نوشته‌ها بر روی زمینه سیاه با ابریشم زرد و با گلدوزیهای طلایین آذین گردید. مخفی نماند که از اوّلی نفیس‌تر و از دوّمی جذاب تر می‌نمود ...» (۱) برخی از محقّقان در این‌باره- به نقل از نوشته «افادهٔ الأنام بذکر أخبار بلد اللّه الحرام» به قلم شیخ عبداللّه بن محمّد غازی- آورده‌اند: که نخستین شخصی که کمربند را با طلا آذین کرد، سلطان عثمانی سلیم بن سلیمان بود. پیش از آن، کمربند از ابریشم زرد بود. (۲) بدین ترتیب، هنر آرایش و آذین بندی کمربند به وسیله گلدوزیهای نقره‌ایِ پوشیده از طلا، همچنان پیشرفت کرد، به ویژه آنگاه که وقف گسترده‌ای از سوی سلطان سلیمان قانونی برای ساخت جامه کعبه مشرّفه قرار داده شد، امکانات مادّی بیشتری را برای این منظور مهیّا ساخت.

همچنانکه پیش از این یاد آوردیم سلطان سلیمان هفت دهکده مصری، اضافه بر سه دهکده‌ای که از سوی سلطان دوران ممالیک، صالح اسمایل فرزند سلطان ناصر محمّد بن قلاوون بدین منظور قرار داده بود، وقف کرد.

همچنین گفتنی است: با گذشت دورانهای مختلف، هنر آرایش نیز رشد کرد تا آنجا که کمربند کعبه، خود آیت و نشانی از زیبایی و جمال گردید. در بخشهای آینده، درباره جامه مصری و جامه سعودی سخن خواهیم گفت.

امّا پرده درِ کعبه- که پیدایش آن اوایل قرن نهم هجری بوده، در آغاز به وسیله ابریشم سفید و سپس به وسیله گلدوزی با تارهای نقره‌ای پوشیده از طلا آذین شده بود. قلقشندی می‌گوید:

«... بر روی در، پرده‌ای است به اندازه همان در که بر آن نوشته‌هایی به رنگ سپید وجود دارد. از آن پس پرده درِ خانه از ابریشم سیاهی تشکیل می‌گردید که بر روی آن گلدوزی‌های نقره‌ای پوشیده از طلا دیده می‌شد و این وضعیت بر زیبایی و ارزش آن می‌افزود.» (۳) آنگاه که عثمانیان به مصر و شام و حجاز سلطه یافتند، سلطان سلیم اوّل کوشش ویژه‌ای نسبت به جامه کعبه و پرده درِ آن کرد؛ به طوری که ابن ایاس در این باره اینگونه نوشته است:

۱- قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۴، ص ۲۸۲

۲- حسین عبداللّه باسلامه، تاریخ الکعبهٔ المعظمه، صص ۲۸۳ و ۲۸۴

۳- قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۴، ص ۲۸۲

ص: ۱۱۹

«... کوشش ویژه‌ای را (سلطان سلیم) بر خلاف عادت نسبت به جامه کعبه از خودنشان داده، تا آنجا که آذین پرده درِ کعبه را به درجه‌ای والاـ رسانید ...» (۱) اهتمام و کوشش نسبت بـه آذین پرده درِ کعبه در دوران عثمانی، به ویژه پس از به وجود آمدن امکانات فنّی و مالی برای آن، همچنان ادامه یافت و هنگامی که دولت سعودیِ نخستین، برپاگردید و سلفی‌ها بساط قدرت خویش را بر حجاز گستردند، آنان پس از خودداری مصر از ارسال جامه به سوی کعبه مشرّفه، خود بدان اهتمام ورزیده، چهار چوب و پرده درِ کعبه را به وسیله طلا نقره آذین کردند.

سعود بزرگ در سال ۱۲۲۱ هجری جامه‌داری «از ابریشم سرخ بر کعبه نهاد و سپس در سالهای پس از آن، کعبه را با دیباجی سیاه پوشانید و بر آن حاشیه و ازاره‌ای از حریر سرخِ گلدوزی شده، به وسیله طلا و نقره نصب کرد. بر دَرِ کعبه نیز پرده‌ای سرخ آذین شده به طلاـ و نقره آویخت. (۲) و چون دولت عثمانی مجدّداً حجاز را ضمیمه خاک خود کرد، دولت مصر از آن پس همچنان جامه برونی کعبه را همانند گذشته می‌فرستاد.

آنان همچنان به آذین بافته‌های نقره‌ای پوشیده از طلای آن اهتمام به خرج می‌دادند تا اینکه به درجه‌ای والا از زیبایی و هنر رسید. بنابراین، آشکار می‌شود که قسمتهای گوناگون جامه شریفه، زاییده عصر کنونی نبوده بلکه پیدایش و ظهور آنها به دورانهای گذشته و قرون پیشین باز می‌گردد. همچنانکه هنر آذین‌بندی و قرار دادن گلدوزیهای نقره و طلاـ بر اجزای جامه نیز ریشه در دوران‌های گذشته دارد و با گذشت زمان ترقّی و رشد نموده و به وضعیت کنونی رسیده است.

سوّم: پیدایش نوشته در جامه کعبه شریفه:

همانطور که پیش از این گفتیم، نخستین کسی که کعبه مشرّفه را جامه پوشانید طبق نظریّه مشهور- تُبّع پادشاه حِمیر بوده است که از آن پس، مردم- چه در دوران جاهلیّت و چه در دوران اسلام- نیز از او پیروی کردند. آنها جامه‌های گوناگونی را؛ مانند حصیر و قطعه‌های حرم و چادر و جُل‌های مختلف از پارچه‌های حبری و قباطی و خز و دیباج ... و جز اینها و آنچه که در قدرت و امکانشان در آن زمان بود بر آن قرار می‌دادند. ساختن جامه از دورانهای

۱- ابن ایاس، بدائع الزهور، ج ۵، ص ۲۰۵

۲- ازرقی، اخبار مکّه، ج ۱، ص ۲۵۸

ص: ۱۲۰

گذشته تا کنون، همچنان رو به پیشرفت و ترّقی گذارده و بر اساس شهر سازنده و تمدّن آن، تغییر می‌کرد تا اینکه هم اکنون در دوران کنونی ما به بالاترین درجه از زیبایی و متانت و خلاقیّت رسیده است.

جامه شریف در آغاز پیدایش خود، به جهت آشنا نبودن مردم با خط و نوشتن، خالی از هر گونه نوشته و نقشی بود. این وضع تا نیمه‌های قرن دوّم هجری (یعنی تا دوران عبّاسی) ادامه یافت از آن هنگام نام دستور دهندگان به ساخت جامه و تاریخ بافته‌شدن آن و احیاناً نام مکانی که در آن ساخته شده، بر آن نوشته می‌شد.

مقریزی به نقل از فاکهی در اخبار مکّه این چنین یاد می‌کند:

«جامه‌ای از قباطی را بر آن مشاهده کردم که بر روی آن نوشته بود:

«ممّا أمر به عبداللَّه المهدی محمّد امیرالمؤمنین أصلحه اللَّه محمّد بن سلیمان أن یصنع من طراز تنیس کسوة الکعبة علی ید الخطاب بن مسلمة عامله سنة تسع و خمسین و مائة». (۱)

و نیز گفته است: «بر روی جامه‌ای از جامه‌های المهدی، این نوشته را دیدم:

«بسم اللَّه برکة من اللَّه لعبد اللَّه المهدی محمّد امیرالمؤمنین- أطال اللَّه بقاءه، ممّا أمر به اسماعیل بن ابراهیم أن یصنع من طراز تنیس علی ید الحکم بن عبید سنة اثنین و ستّین و مائة» (۲)

همچنین گفته است: «بر روی جامه‌ای که از سوی هارون الرشید از مصر ارسال شده و از قباطی، بود این نوشته را مشاهده کردم:

«بسم اللَّه برکة من اللَّه للخلیفة الرشید عبداللَّه هارون امیرالمؤمنین أکرمه اللَّه. ممّا أمر به الفضل بن الربیع أن یعمل من طراز تونة (۳) سنة تسعین ومائة».

پی‌نوشتها:

۱- طبق فرمانی که از سوی عبداللَّه المهدی محمّد خلیفه مسلمانان به محمّد بن سلیمان داده شد، جامه‌ای به سبک «تنیس» به دست کارگزار خود خطاب بن مسلمه در سال یکصد و پنجاه و نُه برای کعبه ساخته شد.»

۲- به نام خدا و برکت از خدا برای بنده‌اش مهدی امیر المؤمنین که خداوند عمرش را دراز گرداند! فرمان داد به اسماعیل بن ابراهیم که جامه‌ای به سبک «تنیس» بافته شود که این جامه به سال یکصد و شصت و دو، به دست حکم بن عبید ساخته شد.

۳- تونه؛ دهکده‌ای بوده در اطراف تنیس در مصر که گاه جامه کعبه مشرّفه در آن ساخته می‌شد.

ص: ۱۲۱

ص: ۱۲۲

ص: ۱۲۳

ساختمان سازی در اطراف کعبه

سید علی قاضی عسکر

ایوب صبری پاشا فرزند سید شریف الاسلام بن حاج احمد، در شهری به نام «ارمیه» از توابع «روم ایلی» (۱) و یا «تسالیا» از توابع بنی شهر ترکیه چشم به دنیا گشود.

وی فعالیت‌های اجتماعی و شغلی خود را با ورود به زرادخانه نیروی دریایی ترکیه آغاز نمود و خیلی سریع رشد کرد تا به فرماندهی رسید. آنگاه براساس مأموریت شغلی، به حجاز آمده، مدت قابل توجهی از عمر خود را در مکّه و مدینه گذراند و با تاریخ این منطقه آشنا شد. البته تاریخ ورود او به حجاز به طور دقیق روشن نیست لیکن او خود در مرآة الحرمین گفته است: (۲) «حقیر جامع الحروف در اواسط شهر شعبان ۱۲۸۹ به مکه مشرفه واصل شدم ...» (۳) وی در این سفر یادداشت‌ها و مطالب فراوانی را گردآوری کرده و یا خود شخصاً به تحقیق پرداخته، و نتیجه کار چندین ساله خود را در کتابی به نام «مرآة الحرمین» در اختیار مردم گذاشت. اگر سال ۱۲۸۹ ه. ق. را اولین سفر وی به حجاز بدانیم، از آنجا که سال ۱۲۹۹ ه. ق. تألیف مرآة به پایان رسیده، نتیجه می‌گیریم که تألیف این اثر گرانسنگ چیزی در حدود ده سال طول کشیده است. (۴) کتاب در سه جلد به رشته تحریر در آمده است؛ جلد اوّل «مرآة مکه» جلد دوّم

۱- دائرة المعارف ترکی عثمانی.

۲- عاتق بن غیث بلادی، نشر الریاحین، ج ۱، ص ۸۶

۳- ترجمه مرآة الحرمین نسخه مخطوط ص ۶۰

۴- بر اساس آنچه ابراهیم کردی مکی آورده:

ایوب صبری پاشا در پایان آخرین جزء کتاب مرآة الحرمین، در ص ۱۳۴۳ نوشته است:

تألیف کتاب «مرآة الحرمین» را به یاری خداوند بخشاینده، در روز مبارک ۲۴ ربیع الاول سال ۱۲۹۹ ه. ق. به پایان بردم. وی سپس می‌افزاید: ظاهراً مؤلف پس از آن که در سال ۱۲۹۹ تألیف کتاب را به پایان رسانده، در سال ۱۳۰۱ ه. ق. کار چاپ آن را آغاز نموده و یک سال بعد نیز کار چاپ آن را به پایان رسانده است. التاریخ القویم، ج ۶، ص ۳۳۱

ص: ۱۲۴

«مرآة مـدینه» و جلـد سوّم «مرآة جزیرة العرب» نـامبردار است و به ترتیب در سال‌هـای ۱۳۰۱ ه. ق.، ۱۳۰۴ ه. ق. و ۱۳۰۶ ه. ق. در چاپخانه «سنده» قسطنطنیه- استانبول ترکیه- به زبان ترکی اسلامبولی به چاپ رسیده است.

پیش از این در چنـد شـماره میقـات بخش‌هـایی از این تـألیف ارزشـمند رابه چاپ رسانـده‌ایم واینک توجّه خواننـدگان محترم را به بخشی دیگر مربوط به ساختمان‌سازی در اطراف کعبه جلب می‌نماییم:

صورت سیّم

در ازمنه سابقه، در داخل شـهر مقدّس مکّه معظمه، تأسیس بنایی که از ابنیه مشرّفه «کعبهٔ اللَّه» مرتفع‌تر بشود، بر حسب قاعده متداوله (۱) (قاعـدهً) ممنوع بود، و از حجـاج چنان مسـموع می‌شـد که کسانی که با این اصول مخالفت می‌کردنـد، عمارات آنها در انـدک مـدّت منهـدم و خراب می‌گردیـد (می‌شـد). و چون این عـادت در میـان اهل «مکّه»، حکم یک اعتقاد عمومی را داشت، لهـذا مردم سعی داشـتند که ابنیه آنها از بیت معظم بلندتر نشود و کسانی که در ضدّ این اعتقاد بوده و به بنای ابنیه مرتفع را جسارت می‌کردند، در ظرف زمان قلیل ویران می‌شد و آنهایی هم که این را می‌دیدند بنای عقاید خودشان را زیادتر تقویت می‌نمودند.

این اعتقاد اهل مکّه در صـدر اسـلام هم مـدّتی «معتقد علیه» (۲) بود، و حتّی «شـیبهٔ بن عثمـان» بالای جبل «ابی‌قبیس» رفته، تخریب ابنیه‌ای را که از بیت اللَّه بلندتر بودند امر نمود (کرد).

و «محمّد بن علی بن عبداللَّه بن عبّاس» نیز خانه‌ای را که در جادّه «مسـعای شـریف» (معبر شـریف) در مقابل حرم محترم ساخته بود، همّت و سعی داشت که از ابنیه مسعوده «بیت اللَّه» بلندتر (مرتفع) نشود.

اهالی «مکه» این اعتقاد را که در حق ابنیه مبارکه «بیت اللَّه» داشـتند، همیشه حفظ و تحکیم می‌نمودند. بنا به اعتقاد مشروح در «مکّه مکرّمه» در اعصار عدیـده (۳) بلنـدتر از بقیه «کعبه مکرّمه» بنایی دیـده نشـد و آن بقعه مقـدّسه به علوّ و ارتفاع، مدّت زیادی از کافّه ابنیه (۴) ممتاز بوده است.

به این جهت علمای اهل حرم، به اسم بیت اعظم «کعبه» اطلاق نموده و گفتند:

این اسم شریف از «کعب» گرفته شده

۱- رایج و مرسوم.

۲- باور عمومی.

۳- زمان‌های گوناگون.

۴- تمامی ساختمانها.

ص: ۱۲۵

است. به واسطه چهارگوشه بودن آن و یا به سبب آن که مانند پاشنه پا، از سطح زمین مرتفع است «کعبه» گفته شده است.

ولی جمهور مورّخین قول اوّل را تصدیق می‌نمایند؛ چون «بیت معظّم» از جمله قصور و بیوت روی زمین اشرف بوده و من جههٔ القِدم (۱) افضل واقدم است و وجه تسمیه‌اش این است. لهذا این اسم شریف بیت محترم، به شرف و ارتفاع آن، دلیل کافی (مطلق) تواند بود؛ زیرا که یک اسم بیت مکرّم نیز «بیت عتیق» است، وجه تسمیه [آن] به اعتقاد «حسن بصری»: اوّل بنایی است که برای زیارت بنی‌نوع بشر (بنی بشر) ساخته شده و در نزد «امام مجاهد»: محفوظ بودن اوست از تخریب جبابره، (۲) و در نزد «قتاده» محروس (۳) بودن اوست از «طوفان نوح».

«فخر رازی» گفته است در اشتقاق این اسم وجوه عدیده (۴) است:

۱- به واسطه قدم اوست از کافّه بیوت ارض.

۲- قبل از زمین و آسمان خلق شده است. (از زمین و آسمان پیش‌تر خلق شده است)

۳- حضرت حق از طوفان حفظ نموده است.

۴- کسانی که به آنجا قصد و نیّت بد داشته‌اند، هلاک شده‌اند.

۵- ملک احدی نبوده است.

۶- حضرت ایزد پاک، زوّار آن بقعه مبارکه را از آتش جهنّم عتق و آزاد فرموده است.

اینها و وجوهاتی که شبیه به این ها هستند، اطلاق «بیت عتیق» را به بیت محترم مقتضی شمرده‌اند.

تا زمانی که حکومت مکّه مشرفه، به «قصی بن کلاب» که از اجداد معالی نژاد (۵) حضرت رسول]« [بود منتقل گردید، در آن بیت محترم ابداً منازل و بیوت موجود نبود، هنگامی که «ابن کلاب» حاکم مکّه مکرّمه بود، تأسیس بیوت را در اطراف «کعبهٔ اللَّه» تصویب نمود. اگر چه این صواب دید (۶) (تصویب) ابن کلاب را، خلق به نظر ناگواری دیدند و اهالی مکّه تا یک درجه به قاعده قبل (مذکوره) رعایت نموده و جسارت نکردند، که در جوار کعبهٔ اللَّه خانه ساخته و سکنی نمایند، ولیکن «عمرو بن سهل» به قاعده مذکوره، رعایت نکرده، (۷) به موجب رأی و تصویب قصّی بن کلاب، منزلی مخصوص به نفس خود (۸) در آن جا ساخت و کسانی که او را دیدند جسارت نموده، یکان یکان، ابنیه‌ای بنا نمودند، به

۱- از نظر سابقه و قدمت.

۲- ستمگران و گردنکشان.

۳- محفوظ بودن.

۴- دلایل گوناگون.

۵- دودمان با شرف و فضیلت.

۶- صلاح دید، نظر مصلحتی.

۷- در نسخه آستان قدس جمله «ولیکن عمرو بن‌سهل به قاعده مذکوره رعایت نکرده» افتاده است.

۸- به وسیله شخص خود.

ص: ۱۲۶

این جهت در اندك زمانی بیوت و منازل و دکاکین در آن جا ساخته، و آن شهر شهیر مقدّس، آباد و معمور گردید.

معموریّت شهر مقدس مکّه مشرفه، به‌طور دوام نبوده، در بعضی از اعصار به‌طور فوق العاده معمور و در بعضی هم تنها مانده و مسکن مار و مور می‌گشت.

در وقت تنهایی آنقدر غیر مسکون می‌شد، که در دکاکین جادّه مسعای شریف (معبر شریف) فرد متنّفسی (۱) پیدا نمی‌شد که داد و ستد کند و به این جهت آهوان از کوه‌ها پایین آمده، به حریم حرم شریف داخل می‌شدند و بعد از طواف می‌رفتند، حتی قوافل «بجیله» ذخائری را که برای فروش می‌آوردند و کسی را پیدا نمی‌کردند که آن ذخائر را بفروشند و یا بدهند، اجناس را در محلّی گذاشته و می‌رفتند و علّت این همه تنهایی آن بوده است که مردم به شدّت حرارت، تحمّل ننموده و به شهرهای اطراف هجرت می‌کردند.

قحط و رخا (۲) و برکت و غلای آن بلده محترمه نیز در یک نسق و منوال (۳) نبوده، گاهی هیچ چیز از خوردنی‌ها پیدا نمی‌شد و گاهی ارزاق و حبوبات وارده را، بازارها تحمّل و کفایت نمی‌کرد.

«قطب مکّی» که از مورّخین مکّه است در تاریخ خود، این حالات «مکّه مکرّمه» را تعریف کرده و می‌گوید:

من در حال صباوتِ (۴) خود، کراراً مطاف سعادت را خالی از اهالی دیده و تنها زیارت کردم. مورّخ مشار الیه به این قول خود به اوقات خالیه مکّه مکرّمه اشارت کرده و زحمات خود را در قحط و غالای آنجا بیان و ایما (۵) می‌نماید.

همین اوقات را که قطب مکّی گفته است سکنه مکّه بسیار کم و معدود بوده، نه در جیب و کیسه اهالی پولی پیدا می‌شد و نه در اسواق و بازارها چیزی از اجناس و اشیا مشهود می‌گشت.

این حالت تا سال ۹۵۰ هجرت امتداد نموده، پس از آن که ادارات (اداره) مقدّسه حرمین محترمین به «سلاطین عثمانیه» منتقل شد، افراد اهالی و مجاورین، همه روزه تکاثر، (۶) و انواع اشیا و ذخایر، آناً فآناً (۷) تزاید و توافر (۸) حاصل کرده، بلده مسعوده (مشرفه) «کعبهٔ اللّه» آنقدر وسعت پیدا کرد که در موسم حج، قوافل (۹) حجاج را جای داده، و حجاج وارده را، بدون زحمت و اشکال (اسکان) و کفایت می‌کرد.

استطراد

این که «قطب مکّی» گفته است:

۱- انسان و جانداری.

۲- قحطی و خشکسالی.

۳- بر یک روش.

۴- کودکی.

۵- اشاره.

۶- افزون و فراوان شدن.

۷- لحظه به لحظه.

۸- فراوانی.

۹- کاروان‌ها.

ص: ۱۲۷

«من تنها طواف کردم»، مقصود او فهمانیدن کثرت اجر و مثوبات طواف کردن تنها است، واقعاً طواف یک عبادت مخصوصه‌ای است که اگر شخص بیت اکرم را تنها طواف کند؛ مانند این است که طواف عموم موحّدین را ایفا (الغا) کرده است، و کثرت ثواب آن انکار نمی‌شود. تنهایی حرم شریف مخصوص بنی‌بشر بوده والاحرم (مسجدالحرام) از ازدحام ملائکه کرام و اولیای ذوی الاحترام- که مراتب جلیله طیّ زمان و مکان را حائز هستند- واز توارد (۱) اجسام لطیفه، هیچ دقیقه‌ای خالی نیست.

این حالت در ظاهر، برخلاف عادات و اعتقادات اهل استدلال بوده، و برای اینکه به عبادت جلیله طوافِ منفرد مُظهر (۲) شوند، اشخاص زیاد، برای این که مکّه شریف را تنها زیارت کنند، عمرهای خود را وقف نموده‌اند.

چون در انواع عبادات و اقسام طاعات الهیّه، غیر از طواف کردن بیت اللّه، عبادت بی‌اشتراک نیست، لهذا هر کس کعبه معظمه را تنها طواف کند، در حسب ظاهر مانند آن است که حضرت حق را بی‌شریک عبادت نموده است ...

بقعه مشرفه کعبه معظمه را نه تنها انسان‌ها، بلکه حیوان‌ها نیز طواف کرده، علاوه بر این‌ها موافق آداب مشروحه رفتار و حرکت می‌نمایند.

«امام ازرقی» در تاریخ سلیس خود، که دائر به احوال مکّه [است] می‌نویسد:

برای اثبات این فقره، از کسانی که دیده‌اند روایت کرده طواف نمودن یک مرغ را، در یک صورت بسیار غریب، [وآن را] به طور آتی نقل و حکایت می‌کند:

طواف یک مرغ بیت معظّم را

مشارٌ الیه گوید: روز یک‌شنبه بیست و هفتم ذی‌قعده، سال دویست و بیست و ششم هجرت، علی السّحر [و] هنگامی که حجّاج بیت شریف را زیارت می‌کردند، یک مرغی به هیئت عجیب، به طریق «اجیاد صغیر» (۳) با طلوع شمس به حرم شریف مسجدالحرام آمده، در یکی از قنادیل (۴) زمزم شریف، که در میان «مقام ابراهیم» و «حجر اسماعیل» واقع است، نشسته و مدّت طویلی اقامت کرد. گمان دارم که از مرغ‌های دریا بوده است، بعد از آن پریده در روی کعبه معظّمه، در محلّی که میان «رکن یمانی» و «حجر الاسود» بود نشست، و لیکن به «حجر الاسود» نزدیک‌تر بود.

بال‌های این مرغ، رنگ قرمز مخلوط به سیاه بود. گردن و پاها و منقار او طولانی و

۱- پیاپی وارد شدن.

۲- آشکار کننده.

۳- نام محلّه‌ای در کنار مسجد الحرام است.

۴- چراغ‌های آویزان شده.

ص: ۱۲۸

نازک بود، چون از محلّ مزبور طیران (۱) کرد، بر روی دوش یک حاجی که در مقابل حجر الاسود بود نشسته، و از آنجا برخاسته بر دوش راست یک نفر «حاجی خراسانی» قرار (جای) گرفت، چون خراسانی در احرم بود، به صورت بلند تلبیه می‌نمود، و گاه‌گاه می‌دوید و در میان حجّاج دور می‌زد طیر مزبور در حالتی که در دوش خراسانی بود و از حجّاج توحش نمی‌نمود، با خراسانی طواف کرده و خلق این کیفیّت را به نظر تعجّب دیده و به حرکات او حصر نظر دقّت می‌نمودند، طیر مزبور از حجّاج به قدر ذرّه‌ای متوحش نبود و هر قدر که تعجّب ووله (۲) و حیرت خلق متزاید می‌گشت، طیر مزبور آرام و سکوت خویش را می‌افزود، گویا حالت آن بی‌زبان، خراسانی را مؤثر افتاده بوده است که بی‌چاره هم طواف می‌کرد و هم گریه می‌نمود و اشک‌های او از ریشش سرازیر می‌گشت.

«محمّد بن ابی‌عبداللّه بن ربیعه» که این غریبه را خود مشاهده نموده بود، گوید: که من آن مرغ را در کتف راست خراسانی دیدم، حاجیان یکدیگر را این طرف و آن طرف کرده و به تماشای او می‌رفتند و آن طیر علاوه بر این که از اهل تماشا نفرت نمی‌کرد (سهل است)، احتراز هم می‌نمود. من در آن روز در طواف بودم، در هفت مرتبه یک دفعه درخلف (۳) مقام ابراهیم، دو رکعت نماز گزارده و برمی‌گشتم که کعبهٔ اللّه را بیست و یک دفعه طواف نمودم. در هر دوره، آن مرغ را در کتف خراسانی می‌دیدم.

یکی از اهل طواف دست خود را دراز کرده و بر پشت او کشید، مرغ مزبور باز نپرید، آخر الامر خود به خود در طرف راست ابنیه مقام شریف، در جایی نشست و منقار خود را در زیر بال گرفته و مدّتی در آنجا بود. (نشست)

حجّاج نزدیک او جمع شده و تماشا می‌کردند، ناگاه یکی از مأمورین بیت اللّه برای این که به رفیق خود نشان بدهد او را گرفت. طیر مزبور از این حالت رم و هراس نموده، با یک صدای وحشت‌آمیز یک صیحه‌ای کشید که صدای او به صدای مرغ شبیه نبود. شخصی که گرفته بود از این صیحه متوحشّ شده و رها کرد، مرغ، دیگر نایستاده و (پرید) پرواز نمود و در ستون قرمزی که در نزد «دار الندوه» است نشست. بعد از میان «باب العجله» و «باب الندوه» به طرف «جبل قعیقعان» متوجّه شده و پرید. انتهی.

۱- پرواز.

۲- شیفتگی.

۳- پشت مقام ابراهیم.

ص: ۱۲۹

پی‌نوشتها:

ص: ۱۳۰

زمزم (۲)

محمّدتقی رهبر

سرآغاز پیدایش زمزم

هرچند از تواتر روایات کعبه و زمزم، می‌توان به یقین رسید که چشمه زمزم از دوران حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پدیدار گشته و این مطلب، صرف‌نظر از جزئیات آن، مورد تایید همه مورّخان و راویان است، لیکن با این‌حال به‌عنوان یک دیدگاه، می‌توان ازگفتار کسانی یاد کرد که پیشینه زمزم را به عهد آدم رسانده‌اند و پیدایش آن را با نهاده شدن سنگ نخستین کعبه به‌وسیله وی، همزمان دانسته و در پاره‌ای اشعار از آن سخن گفته‌اند.

«خویلد بن اسد بن عبدالعزّی» (پدر حضرت خدیجه علیها السلام) خطاب به عبدالمطّلب می‌گوید:

اقول و ما قولی علیک بسبّهٔ الیک ابن سلمی أنت حاضر زمزم

حفیرهٔ ابراهیم یوم بن هاجر و رکضهٔ جبریل علی عهد آدم (۱)

«می‌گویم، و گفته من برای تو ناروا و نابسزا نیست، درباب سخن مرا ای فرزند سلمی (عبدالمطّلب). تویی حفرکننده زمزم.

چاه ابراهیم در روزگار پسر هاجر، و اثر ضربت جبرئیل در عهد آدم علیه السلام.»

گفتنی است که به‌جز شعرخویلد، روایت یا شعر یا نوشته تاریخی دیگری در این‌باره به‌نظر نرسید و چنانکه اشاره شد، بیشتر و بلکه تمام مورّخان و اهل حدیث، پیدایش زمزم را به عهد ابراهیم علیه السلام مربوط

۱- یاقوت، معجم‌البلدان، ماده «زمزم»؛ فاکهی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۷۲

ص: ۱۳۱

دانسته و اسناد روایی، در این خصوص، وحدتِ نظر دارند، هرچند در جزئیات آن اختلاف‌های جزئی مشاهده می‌شود؛ مثلًا برخی جوشش آب از زمزم را به سودن پاشنه پای اسماعیل بر زمین نسبت داده‌اند و گروهی گفته‌اند که ساییدن پای جبرئیل یا دست و یا شهپر او که در صورت انسانی ظاهر شده است، باعث به‌وجود آمدن آب شده است.

نظریه سوّمی نیز هست که معتقد است اسماعیل آن را با کلنگ حفر کرد (۱) یا ابراهیم آن را حفاری نمود (۲) که این‌دو گفته اخیر و مفاد آن، با سودن پای اسماعیل یا جبرائیل و جوشیدن آب زمزم منافاتی ندارد.

چه، طبیعی است که اگر بخواهند چشمه‌ای را به‌صورت چاه درآورند باید آن‌را حفر کنند تا به سرچشمه اصلی برسند و آب بیشتری فراهم آید و ماندگار شود. بنابراین، جای تردیدی نیست که سرآغاز پیدایش چشمه یک اتفاق غیرعادی و تحت امر الهی بوده و به‌صورت چاه درآمدنش به‌دست بشر و با حفاری او انجام شده است.

زمزم پدیده‌ای تاریخ‌ساز

پیش از پرداختن به جزئیات مورد اختلاف، شایسته و سزاست ماجرایی را که به پدیدار شدن زمزم انجامید و قلّه باشکوهی است در تأسیس کعبه و حج و تاریخ مکه و حرم و نکات زیبایی را دربر دارد، به استناد روایات و تاریخ از نظر بگذرانیم و سپس به تحلیل جزئیات آن بپردازیم.

درخصوص هجرت ابراهیم از شام به حجاز و آوردن همسر و فرزندش (هاجر و اسماعیل)، روایات فریقین تقریباً همسان است و همه بیانگر یک حادثه مهم تاریخی می‌باشد؛ رویدادی که سرآغاز تحوّلی بزرگ در تاریخ بشر و رسالت‌های الهی و بنای کعبه و شهر مکه و تشریع حج و استمرار آن تا قیام قیامت گردید و آن واقعیت تاریخی همچنان در مناسک و شعائر حج منظور گشت تا جاودانه شود و از خاطره‌ها محو نگردد و به‌عنوان فصلی درخشان از تاریخ موحّدان بیادگار بماند و درس‌آموز انسان‌ها باشد. یکی از این شعائر زمزم است که آب و آبادانی را به سرزمین مکه و دیار پیامبران آورد. چه، حیات هرچیز به آب است؛ «وَ جَعَلْنا مِنَ الماء کُلّ شَیءٍ حَیّ» آن هم نه یک آب معمولی، بل چشمه‌ای که به امر الهی و مباشرت جبرئیل جوشید و با دست‌اندرکاری ابراهیم و اسماعیل و پاسداری هاجر استمرار یافت تا سرچشمه

۱- یاقوت، معجم، ماده «زمزم».

۲- فاکهی، تاریخ عمارة مسجدالحرام، ص ۱۷

ص: ۱۳۲

بقای کعبه و حج و رویش نسل مبارک و شکوفایی شجره پاک نبوت در امّ‌القرای توحید باشد و با جاری بودنش در عصرها و برای نسل‌ها، آن چشمه آب حیات معنوی را تفسیر کند و آن اعجاز بزرگ را گواه صدق گردد.

باری، ماجرای آن هجرتِ تاریخی و تنهایی آن مادر و کودک در آن سرزمین سوزان و خاموش و در میان کوه‌های سیاه و سوخته را، روایات اسلامی به تصویر کشیده است:

محدّث گرانقدر، علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم و او از نضر بن سوید و او از هاشم بن سالم از امام صادق علیه السلام آورده است:

«ابراهیم در بادیه شام سکونت داشت همین‌که هاجر اسماعیل را متولد ساخت، ساره سخت اندوهگین شد و چون فرزندی نداشت به‌خاطر حضورِ هاجر، ابراهیم را می‌آزرد، ابراهیم از این ماجرا به پروردگار بزرگ شکایت کرد، خداوند به او وحی کرد که داستانِ زن به دنده کج ماند که اگر او را به‌حال خود واگذاری از آن بهره بری و اگر بخواهی آن را راست کنی خواهد شکست.

(و بدین ترتیب وی را به سازگاری با ساره توصیه فرمود). آنگاه ابراهیم را مأمور ساخت که اسماعیل و مادرش را از آن سرزمین خارج سازد.

ابراهیم گفت: پروردگارا! آنها را به کجا برم؟ فرمود: به حرم من، مرکز امن من و نخستین مکانی که از زمین آفریدم؛ یعنی مکه.

آنگاه خداوند جبرئیل را فرمان داد که «بُراق» را فرود آورد تا هاجر و اسماعیل و ابراهیم علیهم السلام را حمل کند. و ابراهیم هرگاه از منطقه‌ای سرسبز که درخت و نخلستان و زراعتی داشت، می‌گذشت، می‌گفت:

جبرئیل! آیا اینجاست آن مکان امن؟ و جبرئیل پاسخ می‌داد: نه، و راه را ادامه دادند تا به مکه رسیدند و در محل خانه کعبه فرود آمدند.

ابراهیم با ساره عهد کرده بود که از مرکب پیاده نشود و هرچه زودتر نزد او برگردد. همین‌که فرود آمدند، در آنجا درختی بود که هاجر چادر خود را بر آن درخت افکند و با کودک خویش در سایه آن قرار گرفتند. (۱) ابراهیم چون آنان را نهاد و خواست برگردد هاجر گفت: ابراهیم! ما را در جایی که انیس و مونسی وجود ندارد و از آب و علف اثری نیست می‌گذاری و می‌روی؟! و ابراهیم پاسخ داد: خدایی که مرا فرمان داده شما را در این مکان بگذارم،

۱- برخی بر این باورند که اسماعیل در این ایام دوساله بود و برخی کمتر از آن گفته‌اند.

ص: ۱۳۳

همو شما را کفایت است. این بگفت و راهی شد و چون به محلی به‌نام «کداء»- کوهی در ذی‌طوی- رسید روی به‌سوی آنان کرد و گفت:

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنْ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ. (۱)

«بارخدایا! من از ذریه خود کسانی را در وادی بی‌آب و علف اسکان دادم تا نماز را بپا دارند، پس دلهایی را از مردم به‌سوی آنان متمایل گردان و از میوه‌ها روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند.»

این بگفت و رفت و هاجر بماند با کودک شیرخوار و آن سرزمین سوزان! (و بنا به برخی روایات، ابراهیم در میان اشک و آه منطقه را ترک گفت). (۲) همین‌که آفتاب برآمد، اسماعیل تشنه شد و طلب آب کرد، هاجر برخاست و رهسپار آن وادی شد که محل سعی بود (در میان صفا و مروه) و آنجا ایستاد و ندا داد:

آیا در این وادی انیس و مونسی یافت می‌شود؟ (هل بالوادی من انیس). و در حالی‌که دیگر اسماعیل را نمی‌دید، بالای کوه صفا رفت و از آنجا به وادی نگریست و سرابی نظرش را به خود جلب کرد. پنداشت آب است، باز به درون وادی شتافت و به سعی پرداخت و چون به مروه رسید و دیگر اسماعیل را نمی‌دید، بار دیگر سرابی در ناحیه صفا درخشید. به وادی فرود آمد و در پی آب روان شد، باز هم اسماعیل از نظرش غایب شد. برگشت تا به صفا رسید و با نگرانی چشم به جانب اسماعیل دوخت و این حرکت را هفت مرتبه تکرار کرد و چون به شوط هفتم رسید و در حالی‌که بر مروه بود، به اسماعیل نگریست، در حالی‌که آب از زیر پایش جوشیده بود! برگشت و اطراف آن آب را که جریان داشت با رمل مسدود کرد و از اینرو زمزم نامیده شد. (۳) در این روایت، سپس به تحوّل منطقه مکه با پیدایش آب زمزم و مهاجرت قبیله «جُرْهُم» که یکی از قبائل یمنی بودند و در حوالی مکه بسر می‌بردند اشاره کرده و می‌فرماید:

«آن روز قبیله جُرْهُمْ در ذی‌المجاز (یکی از بازارهای معروف مکه) و عرفات فرود آمده بودند، همین‌که آب زمزم در مکه پدیدار شد و پرندگان و حیوانات وحشی صحرا به آنجا رو آوردند، جرهم که حرکت وحش و طیر را به آن دیار دیدند، آنها را

۱- ابراهیم: ۳۷

۲- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۹۱

۳- در توصیف واژه «زمزم» پیشتر گفتیم که یکی از معانی آن مسدود کردن آب است با هر وسیله‌ای که ممکن باشد.

ص: ۱۳۴

ره‌گیری کردند و به آب رسیدند و در آنجا یک زن و یک کودک را دیدند که در زیر درختی منزل گزیده‌اند و برای آنها چشمه آبی پدیدار شده است!

آنها از هاجر پرسیدند: تو کیستی؟ و با این کودک در این‌جا چه می‌کنی؟

هاجر پاسخ داد: من مادر «اسماعیل» فرزند ابراهیم خلیل‌الرحمانم و این کودک فرزند اوست. خداوند وی را فرمان داد که ما را در این‌جا سکنی دهد.

گفتند: آیا اجازه می‌دهید ما در نزدیکی شما باشیم؟

گفت: تا ابراهیم بیاید.

روز سوم فرا رسید و ابراهیم به دیدار آنها آمد. (۱) هاجر گفت: ای خلیل خدا، در این‌جا قومی از جُرْهُم‌اند، می‌خواهند در نزدیکی ما منزل گزینند آیا به آنها اجازه می‌دهی؟ ابراهیم پاسخ داد: آری. آنگاه هاجر به آنها اجازه فرود آمدن داد. آمدند و خیمه‌ها سرپا کردند و هاجر و اسماعیل با آنان آشنا شدند و انس گرفتند. بار دیگر که ابراهیم به دیدنشان آمد، حضور مردم زیادی را دید و بسیار خرسند شد.

اسماعیل کم‌کم بزرگ شد، جرهمیان هرکدام یک یا دو گوسفند به اسماعیل هدیه کردند و هاجر و اسماعیل زندگی خود را با آنها گذرانیدند.

اسماعیل به حدّ بلوغ و جوانی رسید و خداوند ابراهیم را فرمود که خانه کعبه رابنا کند. عرضه داشت: خدایا! در کدامین نقطه؟ فرمود: همان‌جا که قبه‌ای برای آدم فرود آمد و حرم را روشن ساخت و این خانه همچنان سرپا بود تا توفان نوح رخ داد و زمین در آب غرق گردید. خداوند آن قبه را بالا برد و دنیا غرق شد مگر مکه، از این‌رو، آن را بیت عتیق گفتند؛ زیرا از غرق شدن در آب رهایی یافته بود. و چون خداوند ابراهیم را مأمور بنای کعبه نمود، او نمی‌دانست کجا آن را بنا کند. خداوند جبرئیل را فرستاد تا جای خانه را با خطی مشخص کند و پایه‌های آن را از بهشت نازل کرد و آن سنگی که خدا از بهشت فرستاد (حجرالأسود) از برف سفیدتر بود و همین‌که دست کافران به آن رسید سیاه شد ...». (۲) صدوق رحمه الله در علل‌الشرایع، با اسناد خود از معاویهٔ بن عمار و او از قول امام صادق علیه السلام با عباراتی کوتاه‌تر آورده است.

و نیز عیاشی در تفسیر خود (۳) از قول امام کاظم علیه السلام داستان را به‌صورت خلاصه‌تر نقل کرده اما کلماتی نیز آورده که در روایات پیشین نبود، در هرحال محتوا یکی است.

۱- با فاصله‌ای که میان شام و حجاز است، آمدن ابراهیم یا با طیّ الأرض بوده و یا به‌وسیله براق، و درهرحال خرق عادت است که این در زندگی پیامبران و اولیاءاللّٰه بسیار وجود داشته است. نک: بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۲

۲- مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۷ ذیل آیه ۱۲۸ سوره بقره. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۹۷ به‌بعد، از تفسیر قمی. و نیز تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۳۰ و ۳۳۱ و علل‌الشرایع، ص ۴۳۲ با اندک اختلاف در عبارات.

۳- به نقل مرحوم فیض در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۹۲

ص: ۱۳۵

در منابع اهل سنت نیز داستان هجرت ابراهیم و خاندانش با همین مضمون و در برخی موارد اندک تفاوت درج افتاده است.

تاریخ‌نگار معروف قدیمیِ مکه، ازرقی، در کتاب خود «اخبار مکه» از قول ابن‌عباس، چنین می‌نویسد:

هنگامی که میان مادر اسماعیل و ساره، همسران ابراهیم، کدورت پیش آمد، ابراهیم علیه السلام، مادر اسماعیل را با فرزندش که کودکی شیرخوار بود به مکه آورد. هاجر مشک کوچکی با مقداری آب همراه داشت که از آن می‌نوشیدند و بر بدن اسماعیل می‌پاشید و توشه دیگری نداشت.

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که گفت: آنها را در کنار درختی که روی زمزم و قسمت بالای مسجد قرار داشت آورد و در آنجا منزل داد و بر مرکب سوار شد که آنان را ترک گوید. مادر اسماعیل به‌دنبال ابراهیم دوید و گفت: ما را به که می‌سپاری؟ ابراهیم گفت: به‌خدای بزرگ.

هاجر گفت: به رضای خدا تن می‌دهم. این بگفت و برگشت و کودک را در آغوش گرفت و زیر آن درخت آمد و نشست و اسماعیل را در کنار خود نهاد و آن مشک را به درخت آویخت و از آن می‌نوشید و بر بدن کودک می‌پاشید تا آب مشک تمام شد. کودک تشنه و گرسنه و بی‌تاب گشت و به خود می‌پیچید و مادر نظاره می‌کرد و راه چاره نداشت. پنداشت در حال جان دادن است. با خود گفت: از بچه دور شوم تا شاهد جان دادن او نباشم! به صفا رفت و در نقطه‌ای ایستاد که کودک را زیرنظر داشته باشد و جستجو کند که آیا در آن وادی کسی را می‌بیند. به مروه نگریست و گفت: میان این دوکوه رفت و آمد کنم تا کودک جان به جان‌آفرین تسلیم کند و من حالت او را نبینم.

ابن‌عباس گوید: سه یا چهار مرتبه این مسافت را پیمود و در دل آن وادی جز رمل نبود آنگاه نزد کودک آمد و او را در تب و تاب دید. با اندوه فراوان به صفا برگشت و همچنان مسافت میان صفا و مروه را تا هفت مرتبه پیمود. ابن عباس از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که به همین خاطر مردم میان صفا و مروه طواف می‌کنند.

بالاخره هاجر نزد اسماعیل آمد و دید همچنان بی‌قرار است. در این‌حال صدایی شنید اما کسی را نمی‌دید. هاجر گفت: صدایت را شنیدم، اگر می‌توانی به فریاد من برس. در این هنگام جبرئیل ظاهر شد و هاجر همراه او حرکت کرد تا این‌که پای خود

ص: ۱۳۶

را به محل چاه کوبید و به‌دنبال آن آب زمزم بیرون زد.

ابن‌عباس از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که مادر اسماعیل اطراف آن آب را با خاک به‌صورت حوضچه‌ای درآورد تا آب تمام نشود و مشک را آورد و پر از آب کرد و نوشید و به کودک نوشانید و بر بدن او پاشید». (۱) مورخ معروف فاکهی نیز از سعید بن جبیر، از ابن عباس در ادامه حدیث پیشین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله اضافه نموده است که آن فرشته به هاجر گفت:

«تخافی علی أهل هذاالوادی ظمأ فانّها عین یشرب بها ضیفان اللَّه». (۲)

«بر ساکنان این وادی، از تشنگی بیمناک نباش، چه این چشمه‌ای است که میهمانان خدا از آن خواهند نوشید.»

داستان این هجرت تاریخ‌ساز، افزون بر منابع متعدد اسلامی، در کتب پیشین نیز آمده است.

بنابه نقل علامه مجلسی رحمه الله، مرحوم سید ابن طاووس از علمای بزرگ امامیه در کتاب «سعدالسعود» خود داستان هجرت خاندان ابراهیم (هاجر و اسماعیل) را از ترجمه تورات، سفر نهم و دهم نقل کرده که البته در محتوا با منابع اسلامی تفاوت‌هایی دارد. (۳) و نیز «مطهر بن طاهر مقدسی» از علمای عامه نیز در کتاب «البدأ و التاریخ» خلاصه داستان را از تورات آورده است. (۴)

سرگذشت هاجر و اسماعیل

چنانکه در روایات پیشین ملاحظه کردیم هاجر و اسماعیل برای همیشه در حرم امن خدا و جوار بیت عتیق و چشمه زمزم منزل گرفتند و قبیله جُرهُم به آنها پیوستند و هاجر و اسماعیل از تنهایی رهایی یافتند و هسته اولیه جامعه مکه بدینگونه تشکیل شد. اسماعیل گوسفندداری می‌کرد و تیراندازی را در میان قبیله جُرهُم آموخت. او به زبان عربی، که زبان جرهمیان بود، سخن می‌گفت. جرهم تعدادی گوسفند برای او آوردند و این سرمایه اولیه وی شد. (۵) مورخان گویند: پس از آنکه هاجر و کودکش در جوار کعبه و زمزم اسکان داده شدند، ابراهیم با علاقه شدیدی که نسبت به آنها داشت و به‌خصوص تنها فرزندش اسماعیل، همه‌روزه به دیدار آنها می‌آمد و به قولی هر هفته یک‌بار و بنا به قول دیگر هرماه یکبار. و پیمودن مسافت شام تا مکه به‌وسیله براق بود که خداوند در اختیار

۱- اخبار مکه و ماجاء فیها من‌الآثار، ج ۲، ص ۵۵- ۵۶؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ البدایهٔ و النهایه، ج ۱، ص ۱۵۴ و نیز فاکهی با تفصیل کمتر از قول علی علیه السلام، اخبار مکه، ج ۲، ص ۷

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۶

۳- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۲۰- ۱۱۸

۴- البدأ و التاریخ، ج ۳، ص ۶۱

۵- نک: بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳

ص: ۱۳۷

ابراهیم می‌نهاد. (۱) خانه و آرامگاه هاجر و اسماعیل

پس از چندی و پیش از آنکه اسماعیل ازدواج کند، هاجر آن بانوی صالح و صابر وفات یافت. اسماعیل مادر گرامی‌اش را در خانه خود، (۲) در محلی در جوار کعبه که بعداً به «حجر اسماعیل» نامور شد، به خاك سپرد.

در روایتی از قول امام صادق علیه السلام آمده است:

«انَّ اسماعیل دفن امَّه فی الحِجْر وَ جَعَلَهُ علیا و جعل علیها حائطاً لئلّا یوطأ قبرها». (۳)

«اسماعیل مادرش را در حِجْر به خاك سپرد و روی قبر مادرش را بالا آورد و در اطراف آن دیواری بنا کرد تا قبرش پایمال نشود.»

ازرقی نیز در اخبار مکه از ابن جریح نقل کرده: پیش از آنکه ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را سرپا کنند، هاجر درگذشت و در حجر به‌خاك سپرده شد؛ (فماتت امّ اسماعیل قبل أن یرفعه ابراهیم و اسماعیل و دفنت فی موضع الحِجْر). (۴) واز اینجا استفاده می‌شود که راه رفتن روی قبور که در فقه ما کراهت دارد، آن روز نیز ناپسند بوده که این نشانه احترام به صاحب قبر است و شاید با همین فلسفه و حکمت‌های دیگری است که هم اکنون طواف نیز باید از پشت دیوار حجر اسماعیل باشد و از داخل آن صحیح نیست.

به علاوه همانگونه که از روایات دیگر استفاده می‌شود قبر جناب اسماعیل علیه السلام وگروهی از پیامبران دیگر در حجر اسماعیل است.

مفضّل از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«الحجر بَیت اسماعیل وفیه قبر هاجر وقبر اسماعیل علیه السلام» (۵)

«حجر خانه اسماعیل است و در آن‌جا قبر هاجر و قبر اسماعیل علیه السلام قرار دارد.»

معاویهٔ بن عمّار نیز می‌گوید از امام صادق پرسیدم: آیا حجر جزو خانه کعبه است یا بخشی از کعبه در آن قرار دارد؟

فرمود: نه، حتّی به قدر یک سر ناخن، ولی اسماعیل مادرش را در آن دفن کرد و برای اینکه پایمال نشود آن را با حصاری از سنگ‌کاری محصور نمود و در آنجا قبور پیامبران است؛

(... ولکنّ اسماعیل دفن أمّه فیه فکرِهَ أن توطأ فحجّر علیه

۱- نک: یحیی حمزه کوشک، «زمزم طعام طعم و شفاء سقم»، ص ۱۵

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۱۰- عَن‌الصادق علیهم السلام: «الحجر بیت اسماعیل و فیه قبر هاجر و قبر اسماعیل».

۳- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۴، از کافی و علل‌الشرایع.

۴- اخبار مکه، ج ۲، ص ۵۶

۵- بحار، ج ۱۲، ص ۱۱۷؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۰، و نیز فاکهی، ج ۲، ص ۱۲۴ از قبر اسماعیل در حجر نام برده و از قبر شعیب در مسجد الحرام یاد کرده است.

ص: ۱۳۸

حجراً وفیه قبور الأنبیاء). (۱)

و نیز در روایت دیگر از اما صادق علیه السلام آمده است که: «در حجر دختران اسماعیل مدفونند.» (۲) بدین ترتیب خداوند بانیان کعبه و ساکنان نخستین دیار مکّه و یادگاران زمزم و صفا و مروه را در حرم امن و دامن مهر خویش و همسایگی خانه خود منزل داد و طواف را از پشت حصار حجر؛ یعنی خانه و کاشانه و مأمن آنان مقرّر داشت تا برای همیشه حریم «جار اللّه» این پاسداران اوّلیه بیت و حرم در پناه کعبه و بیت اللّه محفوظ بمانند؛ زیرا حفظ قبور و آثار صالحان و اولیا و انبیا به معنای حفظ فرهنگ و آیین آنهاست و احترام به مسکن و مدفن ایشان، احترام به مکتبشان است و الگوهای فضیلت و تقوا نباید از میان بروند.

چه، آرامگاهشان نمادی است از بقای فکر و ایده و آرمان آنها که در اینجا همان کلمه طیّبه توحید و اخلاص و ایثار و فداکاری برای خدا و رضا و تسلیم در برابر تقدیر اوست که چشمه آب حیات به معنای واقعی همین است و بس؛ فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ.

نگاهی به سرگذشت اسماعیل علیه السلام

بنا به گفته مورّخان، تولّد اسماعیل در سال ۱۹۱۰ قبل از میلاد مسیح و ۲۵۷۲ سال قبل از میلاد خجسته حضرت محمّد صلی الله علیه و آله بوده است. (۳) اسماعیل شیر خواره بود و به قول بعضی دو ساله بود که همراه مادرش هاجر به جوار کعبه آمد (۴) و در آنجا نشو و نما یافت تا اینکه در خدمت پدرش ابراهیم خانه کعبه را بنا کردند و پس از مرگ مادرش بازنی به نام «زعله» یا «عماده» ازدواج کرد و پس از مدّتی او را طلاق داد و از او فرزندی نداشت. آنگاه «سیده» دختر «حارث بن مضاض» را به زنی گرفت که از او فرزندانی پیدا کرد و ثمره این ازدواج دوازده پسر بود.

اسماعیل تصدّی امر حرم را به عهده داشت و خداوند او را به پیامبری برگزید و برای هدایت «عمالقه» و «جرهم» و قبایل یمن مأمور ساخت تا آنان را از پرستش بت‌ها بر حذر دارد که گروهی ایمان آوردند و بیشتر آنها کفر ورزیدند. (۵) جناب اسماعیل علیه السلام به قولی در سنّ یکصد و سی و هفت سالگی و به سخن دیگر یکصد و بیست سالگی بدرود حیات گفت و در حجر اسماعیل مدفون گردید. (۶) مسعودی در اخبار الزمان می‌نویسد:

«اسماعیل دوازده پسر داشت و صد و سی و هفت ساله بود که چشم از جهان بست و

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۱۰

۲- همان، ص ۱۱۹ و نیز فاکهی، اخبار مکّه، ج ۲، ص ۱۲۳ و ازرقی، ج ۲، ص ۶۹

۳- مطهّر بن طاهر مقدسی، کتاب البدء والتاریخ، ج ۳، ص ۶۱

۴- زمزم، ص ۱۵

۵- مسعودی، اخبار الزمان، ص ۱۰۳، عمالقه قومی بودند از فرزندان عملیق بن لاورز بن ارم بن سام ابن نوح که در آن نواحی به سر می‌بردند.

۶- نک: بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳. ناگفته نماند که راویان و محدّثان شیعه ۱۲۰ سالگی را ترجیح داده‌اند.

ص: ۱۳۹

تدبیر امر کعبه را به پسرش عدنان وصیّت کرد و عدنان به تولیت کعبه و تدبیر امور آن پرداخت. «واوصی الی ابنه عدنان بأمر البیت، فدبّر أمر البیت». (۱)

بنیانگذاران امّ‌القری

هاجر و اسماعیل، این مادر و فرزند، که در سایه قیمومیّت شیخ الانبیاء، حضرت خلیل‌اللَّه علیه السلام پذیرای آن آزمایش تاریخی شدند و اجرا کننده آن طرح الهی در تأسیس أمّ‌القرای توحید و بنای کعبه معظّمه و دعوت حج بودند در کنار خانه کعبه معتکف شدند و مأوی گزیدند تا شاهد حضور میلیون‌ها انسان موحّد در مطاف عاشقان کوی حق باشند و زائران بیت عتیق همه جا از طواف و کعبه و حجر اسماعیل و زمزم و صفا و مروه تا عرفات و منا، به ویژه قربانگاه اسماعیل از آنها یاد کنند و خاطره پر رمز و راز آنها را زنده نگهدارند. و شگفت داستانی است حج که سراسر آن ترسیم ایمان و صبر و جهاد و یادواره، فداکاری خاندان ابراهیم است؛ خاندانی که آمدند در سرزمین مکّه بمانند تا خیمه توحید را سرپا کنند و زمینه ظهور حضرت ختمی مرتبت محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه و آله را فراهم آورند و خاتم الانبیاء نیز که آیینش بر ملّت حنیف ابراهیم بنیان شده (۲) و صورت تکامل یافته آن می‌باشد در احیای همان خطوطِ ترسیم شده، به وسیله ابراهیم خلیل علیه السلام حج را روح و شکوهی دیگر بخشید و به دور از آلودگی‌های شرک جاهلی، قوانین و فقه حج را تعلیم داد، چنانکه حضرتش در حجّةالوداع، آداب و سنن این فریضه الهی را در عمل به مردم آموختند و از همین جا می‌توان به راز زمزم پی‌برد که در ژرفای این چاه شگفت انگیز، چشمه سار دیگری روییده که زلال خوشگوارش جان‌ها را طراوت و حیات بخشد و این چشمه‌سار، کوثری است که هرگز نخشکد و تا قیامت همپای زمزم جاودانه بماند و قلوب انسان‌ها را از ثمرات معنوی سیراب کند.

اشاره رمزگونه به وارثان اسماعیل

نویسنده کتاب «تاریخ عمارة مسجد الحرام» سخنی را از «سهیلی» آورده که خالی از لطف و زیبایی نیست و آن جمله این است:

«قال السهیلی: کانت زمزم سقیا اسماعیل ابن ابراهیم فجرّهاله روح القدس بعقبه وفی ذلک اشارة الی أنّها لعقب اسماعیل ووارثه وهو محمّد صلی الله علیه و آله وأمّته» (۳)

۱- اخبار الزمان، ص ۱۰۴

۲- دیناً قیّما ملّةَ ابراهیم حنیفاً ...

۳- تاریخ عمارة مسجد الحرام، ص ۱۷۱

ص: ۱۴۰

«سهیلی گوید: زمزم آب نوشیدنی بود که روح القدس جبرائیل، با پاشنه پای خود برای اسماعیل فرزند ابراهیم جاری ساخت و واژه «بعقبه» می‌تواند اشاره به این نکته باشد که زمزم برای اعقاب اسماعیل است که عبارتند از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و امّت او.»

چنانکه خواهیم دید، بیشتر روایات فریقین، اینگونه بیان می‌کند که جبرئیل به صورت انسانی در آمد و با پاشنه پای خود زمین را شکافت و آب زمزم جوشید و برخی روایات از شیعه و سنّی، از پاشنه پای اسماعیل سخن می‌گوید (۱) و در هر حال برداشت سهیلی و اشاره رمزگونه‌ای که بدان پرداخته، در هر دو صورت می‌تواند صدق کند و خدا داناتر است.

ثمرات القلوب

در دعای حضرت خلیل الرحمان است که چون هاجر و اسماعیل علیه السلام را در آن وادی غربت و خشک و سوزان نهاد و برگشت، با خدای خود گفت:

رَبَّنَا إِنِّی أَسْكَنتُ ... وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ ...؛ (۲)

«بارخدایا! آنان را از میوه‌ها روزی ده ...»

«عوالی» از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود: «هو ثمرات القلوب» آنچه ابراهیم برای آن دعا کرد، در حقیقت ثمره و میوه قلب‌ها بود. (۳) و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام ششم علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«یعنی من ثمرات القلوب، أی حبّبهم الی النّاس لیأتوا إلیهم ویعودوا». (۴)

«از میوه دلها، بدین معنا است که محبّت آنها را در دل مردم قرار ده تا با آنان رفت و آمد داشته باشند.»

افزون بر اینها، در بخشی از آیه پیشگفته نیز آمده است:

... فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنْ النَّاسِ تَهْوِی إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ ...

«دلهایی را از مردم به سوی آنها متمایل گردان و از ثمرات روزی ده.»

از مجموع آنچه در این آیه و روایات آمده است، می‌توان دریافت که خواسته اولیه حضرت ابراهیم توجّه دلها و محبّت قلب‌ها نسبت به خاندان و دودمان خود بود که این محبّت از ثمرات ظاهریه- که منافاتی با آن تفسیر هم ندارد- برتر و بالاتر است.

نکته بسیار زیبای سخن امام

۱- تحقیق بیشتر آن خواهد آمد.

۲- ابراهیم: ۳۷

۳- به نقل تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

۴- به نقل تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

ص: ۱۴۱

صادق علیه السلام این است که محبّت و عشق را ثمره قلوب بر شمرده. چه، دل به عنوان کانون احساس و چشمه‌سار محبّت است. مگر نه این است که حقیقت دین نیز به محبّت تفسیر شده و امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«هل الدین الا الحبّ والبغض»

؛ «آیا دین چیزی جز حبّ و بغض است؟»، محبّت به آنچه پاکی و حقیقت و در جهت خداوند است و بغض و تنفّر از آنچه در جهت رذیلت و نا پاکی و باطل با همه چهره‌های آن می‌باشد. این محبّت است که مرزهای زمانی و مکانی را در می‌نوردد و فاصله‌ها را از میان برمی‌دارد و دیوارهایی را که نور عالم‌تاب جهان هستی را تکه تکه کرده و میان دلها جدایی افکنده فرو می‌ریزد و چون دیوار از میان آنها برگیری همه یکی می‌شوند و جلوه‌ای از آن احد سرمدی و همه تجلّی نور واحد می گردند و آن همه تبعیض‌ها و فاصله‌ها، دیوارهایی است که انسان‌ها با انگیزه‌های نفسانی ساخته و پرداخته و خشونت و عداوت را باعث شده‌اند. و اینک جرعه نوشان زمزم و سالکان کوی عشق که همه در فضای حج بی‌رنگ و بدون نام و نشان برگرد کعبه توحید گرد می‌آیند از یکسو گرایش قلبی خویش را با خاندان ابراهیم و وارثان او و ختم رسولان و اهل‌بیت مطهّر او پیوند می‌زنند و از زمزم وِلا جام محبّت می‌نوشند و از بت‌های صامت و متحرک و شرک خفی و جلی رخ برمی‌تابند و برائت می‌جویند و از سوی دگر با همسفران کوی یار و تلبیه‌گویان دعوت دوست همدم و همراه می‌شوند و قلوب خود را به یکدیگر پیوند می‌زنند و همه یک ندا می‌شوند و لبیک گویان بانگ توحید می‌سرایند و به مظاهر شرک و مشرکان «لا» می گویند و اگر حج با چنین ثمره و میوه قلبی همراه نباشد قالبی می‌شود بی‌روح و شجره‌ای بی‌ثمر و در چنین حالتی نوشیدن زمزم نیز نقش حیاتی ندارد. بنابراین دلها را با زمزم محبّت باید بارور ساخت و با زمزمه عشق و ایثار رونق بخشید تا دوستی و محبّت برویانند و این همان حج ابراهیمی است که برای آن در نیایش خود دعا کرده و به سوی آن دعوت نموده است.

باری زمزم نماد جوشش فیض ازلی است در کویر انقطاع و حبّ خدا که در آبشخور آن نهال دلهای عاشقان و مؤمنان به ثمر می‌نشیند؛ همانگونه که برای هاجر ثمر آفرید، آنگاه که آخرین جرعه آبی که همراه داشت تمام شد و شیر در سینه‌اش خشکید و کودک شیر خوارش از تشنگی به

ص: ۱۴۲

خود می‌پیچید و می گریست و آن مادر در جستجوی آب آسیمه‌سر به اینسو و آنسو می‌دوید و آبی نمی‌یافت و جرقه عشق حق از کانون قلبش همچنان سرمی‌کشید و در این حال بود که برق زمزم درخشید و دلِ پر التهابش را آرامش داد؛ آرامشی که هنوز در فضای کعبه و حجر اسماعیل به مشام جان می‌رسد. آری اینگونه باید حج‌گزار به طواف آید؛ دیده را زمزم کند و دل را مقام خلیل سازد.

طواف کعبه عشق از کسی درست آید که دیده زمزم او گشت و دل مقام خلیل

چگونگی جوشش زمزم

چنانچه پیشتر گفتیم، تواتر روایات و تواریخ بر آن است که جوشش زمزم هنگامی آغاز شد که هاجر و اسماعیل غریب و تشنه‌کام در آن وادی سوزان در انتظار امداد غیبی بودند که ناگاه با یک اتّفاق خارق عادت و به شیوه‌ای اعجاز گونه، برق زمزم درخشیدن گرفت و سرزمین مکّه با فوران آن رو به آبادانی رفت. امّا اینکه پیدایش زمزم با چه شیوه و چه عاملی رخ داد، این مطلب مورد اختلاف است. برخی آن را به شهپر جبرئیل یا پاشنه پای او یا سرانگشت او نسبت داده‌اند که به صورت انسانی در آمد و چنین مأموریتی را انجام داد و آب زمزم را جاری ساخت.

برخی دیگر آن را با اثر پای اسماعیل به عنوان یک کرامت و اعجاز مرتبط دانسته و گفته‌اند: این هنگامی بود که کودک از تشنگی و بی‌قراری پاشنه پاهایش را بر زمین می‌سایید که ناگاه آب از زمین جوشید.

روایات فریقین نیز در این باب مختلف است؛ چنانکه مورّخان نیز در این خصوص به گونه‌های متفاوت سخن گفته‌اند. گروه سوّمی از مورّخان نیز به شیوه احتیاط‌آمیز از جوشش آب و پیدایش زمزم به اراده خداوند سخن گفته‌اند و متعرض چگونگی آن نشده‌اند.

مسعودی در کتاب اخبار الزمان این رویه و شیوه را پیموده و می‌نویسد:

«وامّا اسماعیل فقطعن الحرم ونبع له زمزم بأمر اللّٰه تعالی ..». (۱)

روایات و دیدگاه‌ها

روایات و اقوال مورّخان در مرحله نخست دو دسته است:

۱- آن دسته که جوشش زمزم را به جبرئیل نسبت داده‌اند.

۲- دسته‌ای که آن را به اسماعیل

۱- اخبار الزمان، ص ۱۰۳

ص: ۱۴۳

منتسب دانسته‌اند.

در جزئیات هر یک از این دو دسته نیز اختلاف نظر وجود دارد:

مطهّر بن طاهر مقدسی (۱) در چگونگی جوشش زمز با اشاره به اختلاف نظرها در این خصوص می‌نویسد:

«همین‌که هاجربه سوی‌اسماعیل شتافت، او را دید که با دست خود با آب بازی می‌کند در حالی که آب از زیر گونه او جوشیده‌است و برخی گفته‌اند آب از زیر پاشنه پای او جوشیده است و برخی برآنند که جبرئیل آمده و با پای خود زمین را شکافته‌که بر اثر آن آب فوران زده است.»

همین مطلب را با اندک اختلاف «یاقوت» در «معجم البلدان» (۲) ذکر کرده است. نامبردگان احتمال دیگری را نیز نقل کرده‌اند و آن اینکه این چاه را اسماعیل با وسایلی مانند کلنگ حفر نمود و خرق عادتی در اینجا نبوده است که این قول ضعیفی است و سند روایی ندارد و یا اینکه پس از جوشیدن زمزم اسماعیل آن را به صورت چاه در آورده است که پیش از این توضیح آن گذشت.

و امّا روایات:

بیشتر روایات از نقش جبرئیل در جوشش زمزم سخن گفته و برخی روایات اثر پای اسماعیل را مؤثر می‌دانند.

پیش از آنکه به تحلیل این روایات و ترجیح نظریات بپردازیم، شایسته است نگاهی به عمده روایات باب بیافکنیم.

و آنگاه ببینیم آیا تضادّی در این میان وجود دارد یا نه و قول برتر کدام است و طریق جمع میان اقوال چیست؟

الف: روایات منقول از اهل‌بیت علیهم السلام

۱- در یکی از روایات که از هجرت خاندان ابراهیم تا جوشیدن زمزم و برخی وقایع بعد از آن را به تفصیل مطرح کرده و بیشتر محدّثان و مفسران به مناسبت آیات مربوط، آن را آورده‌اند، چنین آمده است:

«... نظرت الی اسماعیل وقد ظهر الماء من تحت رِجْلیه ...» (۳)

«هاجر اسماعیل را نگریست، در حالی که آب از زیر پاهایش نمودار بود.»

سند این مفسران و راویان، روایتی است که علی بن ابراهیم قمّی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. این روایت از جریان آب در زیر پاهای اسماعیل سخن گفته امّا صراحت ندارد که عامل جوشش آب چه بوده؟ جبرئیل یا اثر پای اسماعیل؟

۱- کتاب البدأ و التاریخ، ج ۳، ص ۶۰

۲- معجم البلدان، مادّه «زمزم».

۳- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۸، تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۳۰، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۹۸

ص: ۱۴۴

۲- روایتی است که در بحار الانوار و کافی از قول امام صادق علیه السلام نقل شده.

«ثمّ اقبلت راجعهٔ الی ابنها فاذا عقبه یفحص فی ماء فجمعته فساخ ولو ترکته‌لساح» (۱)

«هاجر به سوی فرزندش برگشت و ناگاه دید که پاشنه پای کودک در آب است. او اطراف آب را مسدود کرد و آب بند آمد و اگر آن را رها می‌ساخت همچنان جریان می‌یافت.»

این روایت نیز مانند روایت قبلی تصریح یا اشاره‌ای ندارد که عامل جوشش آب چه بوده است و فقط از قرار داشتن پای اسماعیل در آب سخن می گوید.

۳- روایت دیگر، حدیثی است که بحار از محاسن به اسناد خود از ابن ابی‌عمیر و او از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده و در بخشی از آن روایت آمده است:

«هاجر با دیده گریان به صفا رفت و بانگ برآورد: «آیا در این وادی انیسی هست؟» جوابی نشنید. به مروه آمد و همان سخن را تکرار کرد پاسخی نشنید و تا هفت مرتبه این رفت و آمد ادامه یافت. در شوط هفتم جبرئیل فرود آمد و به او گفت: ای زن! تو کیستی؟ پاسخ داد: «من هاجر مادر فرزند ابراهیم هستم. جبرئیل گفت: شما را به کی سپرد؟ پاسخ داد: من به ابراهیم همین گفتم و او جواب داد به خداوند بزرگ.

جبرئیل گفت آنکه شما را بدو سپرده، کفایت است. اینک برگرد نزد فرزندت. هاجر به سوی بیت آمد در حالی که زمزم جوشیده بودو آب مشاهده می‌شد و جریان داشت، اطراف آن را با خاک بست و اگر رها می‌ساخت جاری بود؛ (قال ابوعبداللّٰه علیه السلام، لو ترکته لکان سیحا». (۲)

چنانکه ملاحظه می کنیم در این روایات تصریح نشده که عامل جوشش آب چه بوده است.

۴- برخی از روایات بر خلاف موارد قبلی، به اثر پای اسماعیل اشاره دارد؛ مانند روایت علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویهٔ ابن عمار، از امام صادق علیه السلام که ضمن تشریح واقعه می‌فرماید:

«ففحص الصبی برجله فنُبعت زمزم ورجعت من المروهٔ وقد نبع الماء» (۳)

«کودک پای خود را (بر زمین) سایید پس زمزم جوشید و هاجر از مروه برگشت در حالی که آب جوشیده بود.»

نکته قابل ذکر اینکه اسناد طبقه اوّل و دوّم روایت (۴ و ۵) یکی است؛ هر دو از ابن ابی‌عمیر، از معاویهٔ بن عمّار، از

۱- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۴، وفروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۱

۲- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۶

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۲؛ علل الشرایع، ص ۴۳۲؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۶

ص: ۱۴۵

امام‌صادق علیه السلام و چنین به نظر می‌رسد که محاسن نیز روایت را از علل نقل کرده باشد. با این تفاوت که دو تن از راویان آن، در محاسن حذف شده و پاره‌ای اختلافات نیز در محتوای روایت دیده می‌شود؛ از جمله همان مطلب مورد بحث چنانکه ملاحظه کردیم، حال دلیل اختلاف چیست؟

معلوم نیست.

۵- در برخی روایات دیگر به صراحت از دخالت داشتن جبرئیل در جوشش آب زمزم سخن به میان آمده است؛ مانند روایتی که بحار از قصص الانبیاء از صدوق، از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«.. چون هاجر و اسماعیل را عطش شدیدی عارض شد، جبرئیل فرود آمد و به هاجر گفت: شما را به چه کسی واگذار کرده است؟ پاسخ داد: ما را به خدا سپرد.

گفت: همانا به کسی سپرده که شما را کفایت است.»

آنگاه جبرئیل دست خود را در زمزم نهاد و آن را شکافت که ناگهان آب جوشیدن گرفت و هاجر مشکی برداشت که از آن برگیرد ...»؛ (ووضع جبرئیل یده فی زمزم ثمّ طواها فإذا الماء قد نبع ...). (۱)

۶- چنانکه در گذشته دیدیم، در روایات اهل بیت همانند دیگر روایات، از زمزم به نام «رکضهٔ جبرئیل» (۲) یاد شده است اثر ضربت پای جبرئیل که این خود گواه و نشانه‌ای است از نقش جبرئیل در پیدایش زمزم و عنوان «رکضهٔ جبرئیل و وطأهٔ جبرئیل» و «هزمه جبرئیل» به تواتر معنوی در روایات فریقین دیده می‌شود. که از یک نوع وحدت نظر در تأثیر جبرئیل بر پیدایش زمزم حکایت دارد.

ب: روایات عامّه در این خصوص

و امّا روایات عامّه، هر چند به گونه‌های مختلف در این باره سخن می گوید: امّا بیشتر این روایات تصریح دارد که پیدایش زمزم به تصرف جبرئیل و اثر پا یا انگشت و یا بال وی بوده است چنانکه برخی دیگر از اثر پای اسماعیل سخن گفته است.

عمده این روایات مستند به روایتی است که سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند. پاره‌ای از این روایات عبارتند از:

۱- روایت بخاری:

* در صحیح بخاری از سعید بن جبیر از ابن عباس تفصیل واقعه را آورده و از جمله می گوید:

۱- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۱

۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۶

ص: ۱۴۶

«... فاذا هی بصوت فقال: اغث ان کان عنـدک خیر، فإذا جبرئیل قال: فقال بعقبه هکـذا و غمز عقبه علی الارض، قال: فانبثق الماء ...» (۱)

«ناگاه هاجر صدایی شنید و گفت: اگر می‌توانی کمکی بکنی به فریاد من برس، ناگاه جبرئیل آمد و پاشنه پای خود بر زمین کشید، که در پی آن آب فوران زد.»

و در روایت دیگر: «اوْقال بجناحه» (۲)؛ «یا با بال خود زد و آب جوشیدن گرفت.»

۲- روایت ابن کثیر

ابن کـثیر نیز در تاریـخ خود همین روایت را از سـعید بن جبیر و او از ابن عبـاس نقـل کرده، البته بـا انـدک اختلاـف؛ از جمله اینکه گوید:

«فإذا هی بالملک عند موضع زمزم فبحث بعقبه أو قال بجناحه حتّی ظهر الماء». (۳)

«ناگاه فرشته‌ای را نزد زمزم دید که پاشنه پا بر زمین سایید، یا بال خود بر زمین کشید که به دنبال آن آب جوشید.»

۳- روایت ازرقی

همیـن روایـت را ازرقی از سـعید، او هـم از ابـن عبـاس، بـا انـدک اختلاـف نقـل کرده و در خصـوص جوشـیدن آب زمزم اینگـونه می‌نگارد:

«فخرج لها جبرئیل علیه السلام فاتّبعته حتّی ضرب برجله مکان البئر فظهر ماءً فوق الأرض حین فحص جبرئیل ...» (۴)

«جبرئیل نزد هاجر حاضـر شد و هاجر به دنبال او روان گردید تا آنجا که پای در محل چاه بر زمین زد که دنبال آن در سـطح زمین، همانجا که جبرئیل پا نهاده بود، آب نمودار شد.»

چنانکه می‌بینیم سند و مدلول این دسته روایات تقریباً یکی است.

۴- روایت فاکهی

یکی دیگر از تاریخ نگاران مکّه فاکهی است که ضمن نقل روایاتِ بابِ زمزم، روایت دیگری را از سعید بن مسیب نقل می‌کند که در ضمن آن آمده است:

«فأنزل اللَّه تبارک وتعالی علی أمّ اسـماعیل ملکاً منَ السـماء فأمرها فصرخت به فاستجاب لها فطار الملک وضرب بجناحه مکان زمزم وقال اشربا فکان سیما ...» (۵)

«خدای متعال بر مادر اسماعیل فرشته‌ای

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۶

۲- همان، ص ۱۱۴

۳- البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۵۵

۴- اخبار مکّه، ج ۲، ص ۴۱

۵- اخبار مکّه، ج ۲، ص ۵

ص: ۱۴۷

از آسمان فرو فرستاد و هاجر از او یاری طلبید و خواسته‌اش به اجابت رسید، پس فرشته پر گشود و با شهپر خود بر محل زمزم ضربتی زد و گفت: بنوشید و آنگاه آب جاری شد.»

فاکهی از طریق و سند دیگر، همین روایت را به سعید بن جبیر و از وی به ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مستند ساخته و در آن افزوده است که: «آن فرشته به هاجر گفت: بر ساکنین این وادی از تشنگی هراسی نداشته باش؛ زیرا این چشمه‌ای است که میهمانان خدا از آن خواهند نوشید.» (۱) همچنین فاکهی چند روایت دیگر نیز آورده که به ضربت شهپرِ جبرئیل در جوشش زمزم اشاره دارد:

از جمله: به اسناد خود از حارثه بن مضر از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت نسبتاً مفصلی در این واقعه نقل کرده که از اثر انگشت جبرئیل بر زمین و بیرون شدن آب زمزم سخن می‌گوید؛ بخشی از عبارت این است:

«ثمّ خطّ باصبعه فی الارض ثمّ طولها فإذا الماء ینبع وهی زمزم ...»

«آنگاه که جبرئیل به صورت مردی ظاهر شد .. و با انگشت خود در زمین خطی کشید و آن را امتداد داد، ناگهان آب فوران زد و این همان زمزم است ...»

سپس جبرئیل به هاجر گفت: بچه‌ات را صدا بزن. او را به زبان عبری صدا زد، اسماعیل دوان دوان آمد و چیزی نمانده بود که از تشنگی بمیرد، هاجر تکّه نان خشکی را که داشت آب زد و جبرئیل به او گفت: این آب گوارا است و بالا رفت. آنگاه که ابراهیم آمد از آنان پرسید، پس از من چه کسی نزد شما آمد؟ هاجر پاسخ داد: مردی نیکوکار از مردم، و جریان را شرح داد. ابراهیم گفت:

همانا این شخص جبرئیل علیه السلام بوده است. (۲) ۶- گفتار یاقوت حموی

یاقوت حموی در معجم، ذیل واژه «زمزم» شرحی دارد؛ از جمله درباره جوشیدن آب زمزم، به وجه دیگری اشاره کرده و آن جوشیدن آب از زیر گونه اسماعیل در زمین بوده است.

او می‌نویسد: «ثمّ سمعت اصوات السباع فخشیت علی ولدها فاسرعت تشتدّ نحو اسماعیل فوجدته یفحص الماء من عین قدانفجرت من تحت خدّه قیل: بل من تحت عقبه ...» (۳)

هاجر در میان صفا و مروه بود که زوزه درندگان را

۱- همان، ص ۶

۲- اخبار مکّه، ج ۲، ص ۸- ۷

۳- معجم البلدان، واژه «زمزم».

ص: ۱۴۸

شنید. از بیم جانِ فرزندش، سرآسیمه دوید که اسماعیل را دید با آبی که از زیر گونه‌اش جوشیده بازی می‌کند و برخی گویند این آب از زیر پای اسماعیل جوشید.

۷- گفتار مقدسی

مطهّر بن طاهر مقدسی نیز در چگونگی جوشش آب زمزم به اقوال مذکور اشاره دارد؛ از جمله می‌نویسد:

«قالوا وفحص اسماعیل بِرِجْلِهِ الارض فنبع الماء من تحت عقبه وقیل بل أتاه جبرئیل فرکضه رکضهٔ فار منه الماء ...» (۱)

«گویند اسماعیل با پای خود بر زمین سایید که بر اثر آن آب از زیر پاشنه پای او آب جوشیدن گرفت. و نیز گویند: این از ضربت جبرئیل بود که بر زمین کشید و آب فوران کرد.»

تحلیل نهایی بحث:

این بود گزیده‌ای از آنچه درباره زمزم و عامل جوشش آن در کلام مفسّران و مورّخان و منابع روایی و تاریخی آمده است. در تحلیل نهایی باید به چند نکته توجّه داشت:

الف: حوادثی از این قبیل؛ از جمله خوارق عادات است که در سرگذشت پیامبران و اولیای خدا بسیار رخ می‌دهد و چیزی دور از دانش و خرد نیست و تجاربی است که به تواتر در سیره صالحان و برگزیدگان خدا اتّفاق افتاده است. بسیاری از این موارد را قرآن کریم آورده است؛ از قبیل:

توفان نوح، ناقه صالح، اژدها شدن عصای موسی، تولّد عیسی بدون پدر و نبوّت او و سخن گفتنش در گهواره و شفا دادن کوران و بینا شدن دیدگان یعقوب با پیراهن یوسف، و فرزنددار شدن ساره همسر ابراهیم (در سن نود سالگی) و نظایر اینها نیز از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم بسیار و به تواتر نقل شده است و منابع روایی و تاریخی بر این حقیقت گواهی می‌دهد. بنابر این اگر از زمین خشک و سوزان، چشمه آبی بجوشد بی‌آنکه وسائل و عوامل عادی در آن دخالت داشته باشد، امری بعید و دور از عقل نیست. چه، هرگاه خدا اراده چیزی کند بی‌چون و چرا تحقّق خواهد یافت؛ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۲) و در این امر علل و اسباب را نیز خود فراهم می‌آورد. گاه اسباب و علل عادی است و گاه غیر عادی.

به طور خلاصه، خداوند اراده کرده است که چشمه زمزم پدید آید و چنین

۱- البداء والتاریخ، ج ۳، ص ۶۰

۲- یس: ۸۲

ص: ۱۴۹

شده است.

ب: اختلاف روایات در چگونگی جوشش زمزم است؛ چنانکه ملاحظه کردیم، عمده روایات- عامّه وخاصّه- در این باره، آن را به اشاره دست غیبی و ظهور جبرئیل در صورت انسان و اقدام به پدید آوردن آب از زمین به امر پروردگار مستند می کند.

برخی روایات نیز از اثر پای اسماعیل در این پدیده سخن می گوید که در روایات فریقین به هر دو اشاره شده است.

ج: همچنین گروهی از روایات نیز جوشیدن آب را بدون بیان علّت وعامل آن مطرح ساخته است. و همه اینها می‌تواند درجای خود صحیح باشد و تضادّ و تزاحمی میان روایات نیست؛ همانگونه که هیچکدام منافی عقل و عادت در سیره برگزیدگان خدا نیست.

توضیح آنکه: اگر روایات دخالت جبرئیل را در نظر بگیریم و اینکه او با پاشنه پا و یا با انگشت دست و یا شهپرش زمین را شکافته که بر اثر آن آب زمزم جوشیده است در این صورت از تجسّم جبرئیل به صورت انسان سخن گفته شده که نمونه آن را در آمدن جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و مجسّم شدن او در چهره یکی از یاران آن حضرت مکرّر خوانده‌ایم و تاریخ و سیره و حدیث گواهی می‌دهد؛ زیرا فرشتگان می‌توانند به هر شکل و شمایل که بخواهند در آیند و در اخبار زمزم است که جبرئیل به صورت انسانی ظاهر شد و صدایی چون صدای انسان داد و هاجر را با سخن خود امیدوار ساخت و با انگیختن آب زمزم سنگ بنای جامعه مکّه را نهاد و آنچه به عنوان پاشنه پا بر زمین زدن یا با انگشت خط کشیدن آن در این روایات آمده، در قالب مطلب فوق چیزی خلاف عقل و علم نیست؛ زیرا به همان دلیل که فرشته می‌تواند به صورت انسان ظاهر شود کار انسانی نیز می‌تواند انجام دهد.

و اگر روایات دیگری را که می گوید اسماعیل پاشنه پای خود را بر زمین کشیده و آب جوشیده، منظور داریم آن نیز، همچون فرض پیشین خلاف عقل وتجارب زندگی برگزیدگان خدا نیست. البته این امر به دو صورت در روایات آمده است:

۱- هاجر آمد و دید پاهای اسماعیل در آب است؛ با در نظر داشتن روایات گذشته در دخالت جبرئیل در این امر چنین استفاده می‌شود که جبرئیل به امر خدا چشمه را جوشانیده و این درست در همان نقطه‌ای بوده که اسماعیل بر زمین قرار

ص: ۱۵۰

داشته است.

۲- پاهای اسماعیل بر زمین کشیده شده و بر اثر آن آب از زمین پدید آمده است؛ این نیز با اخبار گذشته منافاتی ندارد که اسماعیل پاشنه پا بر زمین ساییده باشد و جبرئیل از همان نقطه آب را خارج ساخته باشد، که در این صورت می‌توان از تصرف جبرئیل در این امر با وساطت پاهای اسماعیل سخن گفت. و این طریق جمع شاید نیکوترین وجهی باشد که می‌توان در این باره بیان داشت.

همچنین‌اگر تنها از تأثیر پاهای کودک در این امر سخن گفته شود، همانگونه که گفتیم: آن نیز منافی با عقل و تجربه زندگی پیامبران خدا نیست؛ زیرا امور خارق عادت به هر شکل و در هر وضعیّتی، به اذن خداوند قابل تحقّق است؛ خداوندی که عیسی را بدون پدر از مریم پدید می‌آورد و در گهواره سخن بر زبانش می‌نهد که بگوید:

انِّی عَبْدُاللَّهِ آتانِی اْلکِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً

در ماجرای اسماعیل نیز که پیامبر آینده امّت ابراهیم و نیای خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله است، با تأثیر پاهای او پدیده زمزم را به نمایش می‌گذارد و این امر با ساییدن پای او بر زمین اتفاق می‌افتد. اگر در این کار مشکلی باشد در هر امر خارق عادتی می‌توان آن مشکل را مطرح کرد! امّا آنجا که اراده ایزدی تعلّق گیرد، همه چیز ممکن می‌شود.

با این همه، بیشتر روایات، صراحت ندارد که ساییدن پای اسماعیل بر زمین، عامل جاری شدن زمزم بوده و بیشتر سخن از نقش جبرئیل می‌گوید و یا عامل جوشش آب به صراحت بیان نشده است و در هر حال اصل جریان قابل تردید نیست.

پی‌نوشتها:

ص: ۱۵۱

ص: ۱۵۲

ص: ۱۵۳

حج در آیینه ادب فارسی

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۵۴

مدیحه رسول خدا (ص) در اطراف روضه آن حضرت

محمّد صادق نجمی

اشعاری که در پی‌می‌آید، همان است که در اطراف روضه مطهّر پیامبر، بالای شبکه‌های فلزی و کاشی‌کاری‌های قدیمی به صورت کتیبه‌های زیبا نوشته شده است.

این اشعار که در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله است، از سالیان دور توجّه مرا، همانند هر زائر دیگر، به خود جلب کرده بود، و همواره می‌کوشیدم متن آن را به طور صحیح و بی‌غلط بخوانم امّا میسّر نمی‌شد؛ زیرا گر چه کتابت این قصیده با آب طلا و برجسته است امّا از آنجا که خطّ آن قدیمی و نامأنوس است و همچنین در بعضی از مصرع‌ها و یا در بیتی از ابیات شانزده‌گانه آن سخن از توسّل و شفاعت است! و این با ذوق و سلیقه آقایان وهابی‌ها سازگار نیست، آنها را با رنگ سبز محو کرده‌اند تا قرائت کامل آن برای کسی امکان پذیر نباشد. لیکن خوشبختانه در یکی از سفرهایم جناب حجّهٔ الاسلام والمسلمین آقای قرشی نماینده محترم مقام معظّم رهبری، حضرت آیهٔ اللّه خامنه‌ای- مدّظلّه العالی- در مدینه منوّره، این قصیده را- که در یک برگه، گویا در یکی از کشورهای عربی، بدون هیچ نشان و علامتی چاپ شده بود- در اختیارم گذاشت.

ضمن تشکّر از معظّم له، در این فرصت مناسب، که ایّام بعثت رسول خدا و ماه شعبان المعظّم است و تعلّق به آن حضرت دارد، متن و ترجمه این مدیحه به عنوان بهترین هدیه در اختیار ارادتمندان خاتم انبیا صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد. امید است همه ما از شفاعت آن بزرگوار و اهل

ص: ۱۵۵

بیتش بهره‌مند شویم، ان‌شاء اللَّه.

یا سیّدی یا رسولَ اللَّه خُذ بِیَدی مالی سِواکَ وَ لا ألوی علی أحدِ

فأنتَ نُورُ الهُدی فی کلّ کائِنهْ وأنتَ سِرُّ النَّدی یا خَیرَ مُعتَمَدِ

وأنْتَ حَقّاً غِیاثُ الخَلقِ أجمَعِهِم وأنتَ هادی الوَری للَّهذی مَدَدِ

یا مَنْ یَقومُ مَقامَ الحَمدِ مُنْفَرداً للواحِدِ الفَردِ لم یُولدْ ولَم یَلِدِ

یا مَنْ تَفجّرت الأنهارُ نابعةً مِنْ إصبَعیه فروّی الجَیْش ذالعَدد

إنّی إذا سامَنی ضَیمٌ یُروِّعُنی أقولُ یا سیّدَ الساداتِ یا سَنَدی

کُنْ لی شفیعاً إلی الرحمانِ مِن ذَللی وامنُنْ عَلیّ بما لا کانَ فی خَلَدی

وانْظُر بِعَینِ الرضّا لی دائماً أبداً واستُر بفَضْلِکَ تَقصیری مدی الأمَدِ

واعطِفْ عَلَیّ بِعَفْوٍ مِنکَ یَشمَلُنی فإنّنی عَنکَ یا مَولایَ لَم أحُدِ

إنّی تَوَسَّلتُ بالمُختارِ أشْرفِ مَنْ رَقی السّماواتِ سِرِّ الواحِدِ الأَحَدِ

ربّ الجمالِ تعالی اللَّه خالِقُهُ فمِثْلهُ فی جَمیع الخَلقِ لَمْ أجِدِ

خَیرِ الخلائِقِ أعلی المُرسَلینَ ذُریً ذُخْرِ الأنامِ وهادیهِم إلی الرَّشَدِ

بِهِ التَجأتُ لَعَلّ اللَّه یَغفِرُ لی هذا الذی هُوَ فی ظَنّی وَمُعتَمَدی

فَمَدْحُهُ لَمْ یَزَلْ دأبی مدی عُمری وحُبُّهُ عِندَ ربِّ العَرشِ مُستَنَدی

عَلیهِ أزکی صَلاةٍ لَم تَزَل أبداً مَعَ السلام بِلا حَصرٍ وَ لا عَدَدِ

والآلِ والصَّحْبِ أهلِ المَجدِ قاطبةً بَحْرِ السّماحِ وأهلِ الجودِ والمَدَدِ

«ای پیامبر خدا، ای سرور و سالار من، دستم بگیر، جز تو کسی را ندارم که بدان روی آورم.

در تمام هستی، نور خدا تویی، سرّ جود و سخا تویی، ای بهترین تکیه‌گاه من.

همانا تویی پناه حقیقی جهانیان، تویی هدایتگر آفریدگان به سوی آفریدگار و تویی کارساز همگان.

ای که به تنهایی در جایگاه حمد خداوند یکتایی؛ همان که نزاد و زاده نشد.

ای که از میان انگشتانش نهرها جاری گشت و لشگر انبوهی را سیراب کرد.

هر گاه خطری تهدیدم کند بانگ برمی‌آورم: ای مهترِ مهتران، و ای پشت و پناه من.

ص: ۱۵۶

در پیشگاه خداوند از لغزشهایم شفاعت کن و منّت گزار بر من آنسان که در عقلم نگنجد.

به دیده خشنودی و رضایت بر من نظر کن و همواره از فضل خویش بر کوتاهی‌ها و قصورم سرپوش بگذار.

مهر خویش با عفو فراگیرت بر من بگستران، ای مولا و سرورم، هرگز از تو روی‌گردان نخواهم شد.

توسل می‌جویم و دست به دامن پیامبر برگزیده می‌شوم؛ پیامبری که از شـریف‌ترین سیر کنندگان در آسمانها و از اسرار خدای یکتا است.

او خدای زیبایی‌هاست، متعالی است خالق او، که همتایش در جهان نتوانم یافت.

او از میان آفریدگان بهترین است. مقام او در بین پیامبران، برترین است. مایه امید همگان است و هادی است به سوی کمال.

در پشت سر او پناه گرفتم تا ببخشایدم خدایم. این است گمان و اعتقاد من.

تا زنده‌ام، مدح وستایش او است راه و رسمم. در نزد خدای عرش، دوستی او است رهنمون ایمانم.

پاکترین درودها بر او باد! با سلام‌های بی‌شمار.

و بر اهل بیت و یارانش که صاحب مجد و عزّتند و اهل جود و دریای کرم.»

ص: ۱۵۷

میقات بندگی

صدیقه مردانی

تقدیم به پیشگاه زهرای اطهر، اسوه زنان عالم آنکه پیامش صفابخش وجود است و سیرتش بیانگر وجود. پیکره هستی با یادش بارور و درخت ایمان از وجودش تناور.

حج تلاش و کوشش است در راه تکامل انسانی، از خود دور شدن و به خدا پیوستن است. حج بودن است و شدن «به یاد لحظه‌های از خود گذشتن و با عشق دوست در جمعیت محو شدن.»

سفر عشق

خاکها رنگ صنوبر یافته

نخلها با رمز گیسو بافته

آسمان هم راز محبوبان شده

انجم افروز دل خوبان شده

نور تابیده به روی دشت شب

جمله مشتاقان ز شوقش کرده تب

اول ماه خدا شب شاهد است

شیوه حق بر دل هر زاهد است

ص: ۱۵۸

جاده همچون بستری پر پیچ و تاب

می‌برد ما را به سوی عشق ناب

نخلها بر گوش هم سرکرده‌اند

درس خوب عشق از بر کرده‌اند

عشق در این پهنه پر سوز و ساز

غرق سازد رهروان را در نیاز

این نیاز از بی‌نیازی خوشتر است

بندگی از پادشاهی بهتر است

تک درختان در کنار جاده‌ها

می‌دهد بر جان عارف این ندا

کین صنوبرها ره‌آورد دل است

دل رها زین سرزمین بس مشکل است

این ره آکنده ز خاکی پربهاست

هر کنارش توتیای چشم ماست

در مسیر راه تو با اشتیاق

می توانی بشنوی آه فراق

فارغی از هر سخن بی گفتگو

بزم اللّه است و حوران روبرو

جاده اینک با تو صحبت می کند

گفتگو را پر ابهت می کند

بنده خوب خدا ره را نگر

غیر راه حق مرو راه دگر

هر گذرگاهی کنار جاده‌ها

باز می‌گویند راز قرنها

کین مکان یاد آور تاریخهاست

لحظه‌ها در این مکان پرمحتواست

ص: ۱۵۹

مرگ عبداللَّه را یادآوراست

درس هجرت را تمامی از براست

در کنار هر گَوَن گویی هنوز

آتش هجر است و آه و درد سوز

چشم دل دارد حکایتهای ناب

می‌برد از مستمع آرام و تاب

بنده ناچیز تو اینک به راه

می کند بر سوی درگاهت نگاه

گوئیا با ما ملایک هم زمان

فاش می گویند راز کهکشان

جده تا شهر نبی راهی است دور

گشته از فیض محمّد غرق نور

درکنار مسجد پاک رسول

بشنوی آوای پر مهر بتول

قصه‌ها از غصه‌ها دارد هنوز

دردها و ناله‌های پر ز سوز

اشکها بر دیده‌ات جاری شده

در بقیع کارت کنون زاری شده

در کنار مؤمنین گیری پناه

می کنی با جان و دل هر جا نگاه

این بقیع هر گوشه‌اش دارد پیام

گفتگوهایی ز راز یک قیام

پشت دیوار بقیع موج غم است

قلب و جان مؤمنین در ماتم است

این مکان گردانده دل را غم نصیب

یادمانی از امامان غریب

ص: ۱۶۰

گنبد خضرا شکوهی دیگر است

گوئیا با آسمان هم سنگر است

در فضای مسجد پاک نبی

هر زمان بر جنت المأوی رسی

منبر و محراب در سوی دگر

بسته راهش بهر نسوان سر به سر

عشق در این صحنه پر جنب و جوش

می‌زند بر قلب و جان تو خروش

در مدینه مدفن پاک بتول

حق کند هر نوع عبادت را قبول

گوشه‌های شهر میعاد دل است

در هوای نفس بودن باطل است

هفت مسجد با فضایی پر شکوه

پر توان سازد درون را همچو کوه

در قبا چون بشنوی ذکر خدا

می‌شوی از هستی مادی جدا

روح تو همچون کبوتر پر کشد

شعله‌های عشق را در بر کشد

مسجد ذوقبلتین از هر دری

می‌دهد بر جان ندای برتری

کای مسلمان سیر تو نور خداست

ایده‌های مکتبت پر محتواست

در احد آن شاهدان زندگی

خفته اما در خور تابندگی

اختران شهر شبهای وجود

بهر اسلامند اینان تار و پود

ص: ۱۶۱

با وداع از شهر پیغمبر چه زود

راه را بر کهکشان باید گشود

ره گذار راه خوبانیم ما

خود رها سازیم دور از هر ریا

جملگی بر راه حق دل بسته‌ایم

در نیاز از بی‌نیازی رسته‌ایم

اینک از میقات محرم گشته‌ایم

از همه هستی خود بگذشته‌ایم

ورد ما لبیک و یا اللَّه شد

این مسافت بهر ما کوتاه شد

ای نیاز عاشقان ای مهد دل

ای وجود ما زتو از آب و گل

خالصم کن ای خدا ای بی‌نیاز

تا فقط با تو نمایم سوز و ساز

عاشقم بر کعبه‌ات ای مهد نور

قلبها را تو کنی غرق سرور

شور عشقت جمله را دیوانه کرد

مست و شیدا با یکی پیمانه کرد

بی‌خبر از خویش گشتم ای خدا

در رهت جان را نمایم من فدا

اشتیاق من به حد وافر است

با کلام این نکته گفتن قاصر است

کعبه را اینجا تو با جانت ببین

چشم دل را باز کن ایمن نشین

زمزم اینک در درون تو روان

چهره‌ات از عشق همچون ارغوان

ص: ۱۶۲

هاجر اینجا از تو دعوت می کند

بودنت را پر ابهت می‌کند

تو کنون همراه این مادر شدی

درس عشق و زندگی از بر شدی

پا به صحرای معارف چون نهی

از غم و رنج جهان وا می‌رهی

مشعر اینک با تو هم پیمان شده

راز و رمز پویش و ایمان شده

شاعری در وادی مشعر کنون

ذکر گویی، ذکر حق ذوالفنون

با تمنّا در منی پیکار کن

روح پاک خویش را بیدار کن

باز راهت سوی کعبه باز شد

روح تو با خالقت هم راز شد

در محل رکن بیعت می کنی

از هوای نفس رجعت می کنی

تو کنون با حق نداری فاصله

کسب کن از فیض توش و راحله

در طواف خانه دل را پاک کن

قلب خود را مأمن افلاک کن

هفت دور اندر طواف خانه‌ای

گوئیا از بودنت بیگانه‌ای

قطره‌ای در موج جمعیت یقین

عشق را چون عارفانی در کمین

از منیّت خویشتن را کن رها

بس کن ای غافل ز خود، هرا دعا

ص: ۱۶۳

در صفا و مروه سعی عشق ساز

رازها پرداز بهر بی‌نیاز

بعد از آن تقصیر را انجام ده

رمز و راز عشق را فرجام ده

باز در طوف طواف خانه باش

در کنار نور چون پروانه باش

سوختن در این مکان تابیدن است

بی‌گمان اندیشه حق دیدن است

سوختن هر جا بُود عین فنا

لیک در کعبه بُوَد راز بقا

در مقام اینک نماز عشق ساز

رازها پرداز بهر چاره ساز

روح تو اینک خدایی گشته است

فارغ از بی‌محتوایی گشته است

پس کنون دریاب خود این راه را

با خشوع برگیر این درگاه را

بارالها درد من هجران توست

ذرّه ذرّه هستیم خواهان توست

ای امید ناامیدان ای خدا

ده وجود ناتوانان را شفا

یا کریم العفو احسانم نما

روح و جانم را ز غفران ده صفا

یا عظیم و یا غفور یا رحیم

دور سازم بارالها از حجیم

ربّنا اغفر بر زبان ما روان

از تو می‌خواهیم نیرو و توان

ص: ۱۶۴

راز عشق

کعبه ای مأمن عشق اللّه

یاد تو خاطره بسم اللّه

رهروان گرد تو پرواز کنند

تا که خود را به تو دمساز کنند

همه لبیک کنان در حرکت

تا بیابند ز هستی برکت

اشک ریزان به تو می‌اندیشند

این چه حالی است؟ که دور از خویشند

از کنار حَجَر (۱) آغاز سلام

بعد از آن رکن یمانی به تمام

رکن غربی و عراقی در پیش

در همین حال فراغم از خویش

فارغم از خود و دنیای خودم

غرق در خاطر و رؤیای خودم

ای خدا کعبه دل جای تواست

روح و جانم همه مأوای تواست

هفت دور ملکوتی است طواف

که کند هر کسی با خویش مصاف

جنگ با خویش جهاد کبری است

این برای همه کس بس اولی است

از صفا ره به سوی مروه بری

گویی از بودن خود بی‌خبری

بازگردی زره مروه دگر

به صفا می‌بری ره بار دگر

هفت بارت شده این ره تکرار

۱- منظور حجر الاسود است.

ص: ۱۶۵

که نشاید بروی غافل وار

چون رسی بر لب زمزم به سرور

می‌شوی از سر خود خواهی دور

در برِ حِجر (۱) چو هاجر صفتان

با خدا باش و کلامش می‌خوان

واجب آنست که در پشت مقام

تو نمازی بگزاری چو امام

عرفاتست شکوه عرفان

تو بیندیش به اصل ایمان

مشعر آن دشت پر از رمز وجود

بهر ما خاطره‌ای زیبا بود

در منی دل ز تمنّا بردار

هستی خویش در این ره بسپار

زائران حرم پاک خدا

ای همه پاکدل از سعی صفا

لب گشودید به لبیک خدا

نشوید از در این دوست جدا

غم خود بر در اللَّه برید

مگر از راز رهش بی‌خبرید؟

خود به دریای وجودش سپرید

به خدا زین ره و دریا، نَبُرید

دل من یاد تو را کرده خدا

نشوم لحظه‌ای زین یاد رها

جای، جای حرمت با تفسیر

شده بر قلب و وجودم تصویر

۱- منظور حجر اسماعیل است.

ص: ۱۶۶

وصف الحال حجاج

هاجر صفتان لطف خدا یافته‌اند

از مروه جان تا به صفا تاخته‌اند

در چشمه پر شکوه آب زمزم

عشقی ابدی ز بهر خود ساخته‌اند

در طوف طواف حاجیان می‌گفتند

لبیک خدا و زنگ دل می‌شستند

در پهنه بی‌کران بیت معبود

خاک ره دوست با مژه می‌رفتند

در حِجْر (۱) چه مهجور و پریشان حالم

هاجر صفتم ز سوز دل می‌نالم

در محضر اللّه به لطف سبحان

با دور شدن ز خود بسی خوشحالم

کعبه

دلاور بزرگی شوب

در میانِ پهن دشت این جهان در ورای این زمان و این مکان

در فراسویِ نگاهِ این بشر آدمِ وامانده ترس و خطر

در کنارِ خیمه فرعونیان در کنارِ خانه دیو و ددان

در جوارِ خانهِ زندانِ و تن خانه تو خانه‌های ما و من

آدمِ فرسوده از رنج نفاق خانه‌ای می‌جست اندر کوه قاف

تا در آن خانه بگرید بهر خویش از برای غربتش در جمع و کیش

بغضِ او سنگین تر از سنگین بود چونکه دوستش دشمنِ بد کین بود

خسته از رنجِ زمان اندر زمین گریه می‌کرد تا که یابد غیر از این

۱- منظور حجر اسماعیل است.

ص: ۱۶۷

در پی یار عزیزی بود او تا بگوید حیله مکر و عدو

در زمین می‌گشت تا یابد نشان خانه‌ای از دوستِ خوبِ آسمان

آدمی در جستجوی کعبه بود چونکه لبریز از غم و از غصّه بود

خانه‌ای تا دردِ دل را وا کند غیر از این خانه در او نجوا کند

جبرئیل آمد از ربّ کبیر ای خلیل دستانِ دوستم را بگیر

بنده‌ام اندر زمین جامانده است در میانِ خصم تنها مانده است

بازوی همّت ببند و کار ساز خانه‌ای دیگر برایِ او بساز

تا در آن خانه رها از فوت و فن حیله‌های خصم را گوید به من

کعبه حق این چنین بُنیاد شد بنده عاشق بسی دلشاد شد

چونکه یارش در کنارش خانه داشت با نزولش دفترِ عشق را نگاشت

کعبه یعنی قبله‌گاه عاشقان عاشقانِ رسته از بند جهان

هست کعبه قبله‌گاهِ خواستن خواستنِ حق غیر حق پیراستن

کعبه یعنی عشقِ انسان در جهان که فرو افتاده است از آسمان

هست کعبه خانه امنِ زمین زادگاهِ عشق امیر المؤمنین علیه السلام

کعبه باشد خانه فخر جهان چون خدا را در زمین سازد عیان

کعبه یعنی نقطه ثِقل شرف حافظِ امنِ جهان از هر طرف

«ک» کعبه یعنی کلّ این جهان سایه ربّ است در این لا مکان

«ع» کعبه معنی عبد و عبید عاشق و معشوق از او آمد پدید

«ب» کعبه بنده او باش و بس چون به غیر او نداری دادرس

«ه» کعبه یعنی هر آنچه که هست در جوارِ قدرت حق نیست است

کعبه باشد یادگار بوالبشر کشتی امنِ سفر در هر خطر

خانه کعبه سیادت می‌کند حجّ او دین را حفاظت می‌کند

عشقِ حق از حجّ او آید پدید چونکه دل قفل است و آن باشد کلید

عشق بازی را طریقت لازم است هر طریقت را شریعت لازم است

هست کعبه خطِّ سیر این جهان مبدأ شرع و شروع تا آسمان

کعبه یعنی قبله‌گاه مسلمین قطعه‌ای از عرش در نافِ زمین

ص: ۱۶۸

حجّ او درسِ برابر می‌دهد سعی او بویِ برادر می‌دهد

در صفا و مروه‌اش حاجی شوی چونکه از خود بگذری ناجی شوی

عشق کعبه ست این که غوغا می کند محشری هر ساله برپا می کند

نامِ او دل را مُعطّر می کند عاشقِ اسلام و رهبر می کند

کعبه درس عشق بهتر می‌دهد دل بِبَرَد آنچه دلاور می‌دهد

پی نوشتها:

ص: ۱۶۹

گفتگو

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۷۰

نشستی با رییس محترم سازمان حج و زیارت

: ارزیابی حضرت عالی از حجّ سال گذشته چیست؟

آقای رضایی: برای ارزیابی کاری، ابتدا باید تمام مسائل و عوامل آن کار را در نظر گرفت:

امر حج، از آغاز کار، که عبارت است از اعلام اسامی مدیر کاروانها و آخرین مرحله‌اش که ورود زائر به منزل می‌باشد، یک عملیات بسیار سنگینی است که ما در مدیریّت، اسمش را «مدیریت بحران» می‌گذاریم؛ چون در هر حال، محدود به زمان و در مواردی محدود به مکان است. عملیاتی است که بخشی از آن در ایران انجام می‌شود و بخشی در عربستان.

آنچه که به ایران مربوط می‌شود به دلیل وجود مراکزی در ایران است که در امر حجّ کمک می‌کنند و الحمد للّه‌به روانی و نظم کارها انجام می‌شود.

در سال گذشته نیز تمام کارهایی که در محیط ایران داشتیم، در دستگاه‌های مختلفی که همکاری با سازمان حجّ داشتند، بسیار خوب انجام شد.

و باید بگویم که نسبت به گذشته روبه تکامل بوده است؛ زیرا ما در هر سال، کارهای پیشین خود را می‌بینیم و آنها را ارزیابی می‌کنیم، اگر اشکالی داشتیم و یا انتقادی متوجّه ما بود آنها را بررسی کرده، در کمیته‌های مختلف به نقد می‌گذاریم و به مرحله اجرا در می‌آوریم و بحمداللّه در سال گذشته هم با همین عملکرد پیش رفتیم و

ص: ۱۷۱

توانستیم کارهای داخل ایران را به خوبی انجام دهیم لیکن در همین‌جا بعضی از کارها نسبت به سال پیش بهتر انجام شد که آن هم در کارنامه عملیّات حج روشن و مشخّص است؛ مثلًا اینکه کاروانها زودتر بسته شد، آموزشها بهتر داده شد و هماهنگی بین مدیر کاروان و مجموعه زائران به لحاظ اینکه برنامه‌هایشان زودتر بود، بهتر انجام شد؛ هماهنگی‌هایی که باید با دستگاه‌های مختلف بکنیم و برنامه‌هایی که داشتیم، پیشرفت خوبی کرد. نمونه‌های بسیار داریم که نشان می‌دهد نسبت به گذشته، سیرتکاملی کرده‌ایم.

در عربستان هم بخشی از کارها به خودمان مربوط می‌شود و برنامه‌ریزی‌هایی که در ایران انجام می‌دهیم، بخشی از آن به عربستان برمی‌گردد، چون میزبانِ کشورهای اسلامی است و همچنین میزبان کشورهایی است که اسلامی نیستند ولی مسلمان در آنها هست و زائر می‌فرستند.

ما روبرو هستیم با یک برنامه‌ای از عربستان سعودی و یک سری قوانین که باید ناگزیر با آنها هماهنگ شویم و برنامه‌های آنها را در نظر بگیریم و قواعد و قوانینشان را هم مدّ نظر داشته باشیم.

طبیعی است که موضوع حمل و نقل در عربستان سعودی، اسکان، تغذیه و ایام تشریق و ... مواردی است که ما در عربستان سعودی با آنها کار داریم و عملیات ما را تشکیل می‌دهد.

در بخش پزشکی که یکی از عمده‌ترین بخشهای ما در عربستان است، می‌توانم بگویم که نسبت به سال قبل، در تمام موارد بی‌مشکل بودیم. شاید کلمه «بی‌مشکل» ادعای بزرگی باشد ولی مشکل‌مان کمتر از سالهای پیش بود. دلیلش این است که رسیدگی به شکایات داریم، بخش بازرسین و نظارت بعثه مقام معظم رهبری در کاروان‌ها فعال است و حضور این عزیزان در نظارت و بازرسی یا بخشی که رسیدگی به شکایات در ستاد را بر عهده دارد، نشان دهنده این است که کمترین شکایت را داشتیم و نسبت به سال قبلش، شکایات نیز بسیار کمتر بود و این نشانه آن است که کار برنامه‌ریزی امر حج مسیر طبیعی خود را طی کرده و نسبت به گذشته ارزیابی آن خوب بوده، لیکن ممکن است فردی که سفر اوّل او به حج است، مطلبی را

ص: ۱۷۲

ببیند که برایش خوشایند نباشد یا نقطه ضعفی احساس کند که از کسی که چندین سفر یا به طور مستمر به حج می‌آید بهتر بتواند مقایسه کند و طبیعی است که ما چون خودمان را در پیشگاه خداوند متعال و همچنین ملّت بزرگوار و زائرانمان مسؤول می‌دانیم، سعی و تلاش ما این است که در برنامه‌ریزی دقّت لازم اعمال شود و در اجرا هم بکوشیم که برنامه خوبی داشته باشیم و بحمداللَّه گزارش‌هایی که درباره حجّ سال گذشته، از طرق مختلف به مسؤولان نظام دادیم، رضایت آنان جلب شد.

: ازسیاستهای اعلام شده توسّط سازمان حج و زیارت، صرفه‌جویی اقتصادی در امرحج است، لطفاًبفرمایید دراین‌زمینه تاکنون چه‌اقداماتی‌صورت پذیرفته است؟

آقای رضایی: صرفه‌جویی مطلبی نیست که در یک بُعد از حج بتوانیم بگوییم فلان صرفه‌جویی را داشتیم، ما وظیفه‌داریم که در عملیات حج اسراف نکنیم. کارمند بیشتر از نیاز نبریم و تشکیلاتمان گسترده نباشد. به همین دلیل، در سال گذشته در ابعاد تشکیلاتی سازمان حج و زیارت، تشکیلات جدیدی را ارائه دادیم و بحمداللَّه الآن با همین تشکیلات جدید و با کم کردن نیروها، کارمان را انجام می‌دهیم، علّت این کار واگذاری کارها به استان‌ها است و نداشتن تمرکز. تمرکزی که نظام از ما انتظار دارد، بحمداللَّه در سازمان حج خوب انجام شد و ما با همین روشهای مدیریتی توانستیم کار و تشکیلات را کمتر کنیم.

درمورد عربستان وحج هم همینطور بود، تشکیلات ستادی را تا توانستیم کم کردیم وبخشی از کارها را، تا آنجا که ممکن بود به عهده خود عربستان گذاشتیم، البته با توجّه به وضعیتی که ایجاد کرده‌ایم و همکاری‌هایی که هر سال آن را گسترش می‌دهیم، کار تشکیلاتی خودمان در ستادهای جدّه، مکّه و مدینه را کاهش دادیم؛ زیرا در هر سالی نسبت به سال قبل، ممکن است مملکت مشکلات ارزی داشته باشد، که در سال گذشته چنین وضعی داشتیم.

بنابر این، ما هم مانند مجریان دیگر دستگاهها باید برنامه‌ریزی می‌کردیم تا مقداری در این زمینه کمک کنیم به دولت و آنچه را هم عمل کردیم عمدتاً فشاری بود که بر تشکیلات سازمانی خودمان آوردیم. نمونه آن در جدّه بود که همه ساله دفتری

ص: ۱۷۳

را برای سازمان، دفتری برای وزارت خارجه و دفتری برای واحد پزشکی خودمان می‌گرفتیم که امسال این دفاتر را نگرفتیم و عمدتاً تا آنجا که امکان داشت از محیطهای خودِ سعودیها استفاده کردیم و این صرفه‌جویی بالایی را موجب شد.

در رابطه با مالکین، سعی کردیم نسبت به سالهای قبل تخفیفهایی را بگیریم و همچنین امکاناتی را از آنها برای منازلمان دریافت کنیم که همین‌ها نیز مجدّداً به صرفه‌جویی‌های ما افزود، لیکن در بعضی موارد امکان صرفه‌جویی نیست؛ مثلًا در مورد تغذیه یا در مورد اسکان، صرفه‌جویی زیادی نمی‌توان داشت. اگر هم بشود صرفه جویی کرد بسیار کم است.

گفتنی است که در آن قسمت نیز مقداری از هزینه‌ها کاستیم، لیکن در موضوع خریدهایمان نسبت به سالهای گذشته، برابر سهمیه بندی و میزان سهمیه‌ای که برای هر فرد زائر در نظر داشتیم، آن را کم نکردیم. در برنامه غذایی اگر تغییری دادیم، آن دلیل خاص خودش را داشت و به دلیل صرفه‌جوییِ امور کارِ تدارکاتی نبود.

بحمداللَّه در مجموع این صرفه‌جویی، صرفه‌جویی معقول بود و سازمان حج به دلایل‌عملکردش در سال گذشته و سالهای قبل که به سمع ونظر همه مسؤولان نظام می‌رسید، دریافت لوح تقدیر صرفه‌جویی خردمندانه را با امضای جناب آقای خاتمی ریاست‌محترم جمهورداشت که این‌ازافتخارات سازمان حج و زیارت است و این نیست مگر یک سند ممتازی که همه کارمندان و همه عزیزانی که در امر زیارت خدمت می‌کنند دریافت کردند.

: سیاستهای صرفه‌جویی، گاهی موجب نارضایتی زائران بوده است، آیا از حق زائر چیزی کاسته شده است؟

آقای رضایی: در پاسخ شما باید بگویم: خیر، صرفه جویی اگر معقول باشد مشکلی را ایجاد نمی‌کند لیکن اگر غیرمعقول باشد، طبیعی است آثار منفی خودش را خواهد گذاشت. ما در عربستان سعودی برابر دستورالعمل خود سعودی‌ها در مسکن، متراژی را در مدینه و متراژی را در مکّه باید حتماً داشته باشیم که نمی‌توانیم از آن عدول کنیم، به همین جهت آنها بازرس دارند و بازرسی می‌کنند. در امر تغذیه هم همین طور است؛ یعنی

ص: ۱۷۴

سهمیّه سرانه‌ای را در نظر گرفتیم و مجموع خریدهای ما نسبت به سالهای گذشته تغییر خاصّی نداشت.

در امر منا، عرفات و حتّی حمل و نقل، چه ایام تشریق، چه بین شهری همان روش گذشته را داشتیم. چون اینها امور و هزینه‌های ثابت ما را تشکیل می‌دهد، لذا باید بگوییم که آنچه صرفه‌جویی بوده، کار مدیریتی بوده که در مجموعه امور سعی خودمان را کردیم تا معقول و با تلاشی که همه می‌کنند، صرفه‌جویی درستی داشته باشیم؛ مثلًا زائران را با توجیهی که شدند و آموزشهایی که داده شد، متوجه کردیم که صلاح و حتّی صرفه اقتصادی شما به این است که در ایران خرید کنید و اینها از یک ساک فقط برای سوغات خودشان استفاده کردندو این خودش صرفه‌جویی بالایی بود برای کلّ نظام؛ یعنی هم کمک به مردم بود و هم کمک به مجموعه نظام. لذا هیچ حقّی از زائری تضییع نشد.

در همین جا باید بگویم زائری که در سال شصت و سه بیست و هفت هزار تومان پرداخت کرده، با هر مقیاس و معیاری حساب کنیم، ارزشش بسیار پایین است.

هزینه‌ای که امروز دولت برای حج می‌کند و یارانه‌ای که در این مجموعه می‌پردازد بسیار بیشتر از آن مقداری است که زائر برای خودش محاسبه می‌کند و این نیست مگر کمک نظام بر امر حج و اگر هم انتظار هست که ما عاقلانه و مدبّرانه کارهای حج را به سمتی ببریم که هزینه‌های بیشتری را به لحاظ ارزی در خارج کشور نداشته باشیم، این یک انتظار بسیار به جاست و ما هم تلاش خودمان را کردیم که صرفه‌جویی منطقی داشته باشیم و امیدواریم که این را در سالهای آتی هم ان‌شاءاللّه اعمال کنیم.

: زمزمه خصوصی سازی حج و عمره به واقعیّت نزدیک شده و در سال جاری برخی آژانس‌ها اقدام به بردن زائر به مکّه کرده‌اند، لطفاً بفرمایید نظر جنابعالی درباره خصوصی سازی چیست؟ و نقاط قوّت و ضعف آن کدام است؟ و چه تبعاتی برای کشور دارد؟

آقای رضایی: در حال حاضر ما نباید فکر کنیم که سیستم ما در امر حج دولتی است و به شیوه

ص: ۱۷۵

دولتی عمل می‌شود! شما اگر آماری را از کارمندان سازمان حج بگیرید، خواهید دید که این سازمان یک الگوی بسیار زیبایی را در اجرای کار در کشور دارد که شاید در کمتر جایی بتوان دید. مجموعه کارمندان رسمی یا پیمانی و یا حتّی قرار دادی ما را در کشور، سیصد و پنجاه کارمند تشکیل می‌دهد که اینها از دولت حقوق می‌گیرند و یک عملیات سنگینی را انجام می‌دهند؛ هم کار حج و عمره را سامان می‌دهند و هم هماهنگی عتبات عالیات و سوریه را بر عهده دارند. در آن بخش نیز همکاری، نظارت و حمایت می‌کنند و در بخشی از آن هم اجرا می‌کنند.

بدیهی است این سیصد و پنجاه نفر، به هیچ وجه قادر نیستند تمام این عملیات را راهبری کنند، در هر سال، بالای هشت هزار نفر در خدمت حج یا عمره هستند، خوب این تعداد سنگین باید گفت بخش خصوصی هستند، بی‌آنکه پاداشی بگیرند، اضافه‌کاری دریافت کنند، جایی بخواهند از امکانات دولتی بهره ببرند و ... بلکه به دلیل ماهیّت کار، که فصلی است، ما از آنها استفاده می‌کنیم.

بنابراین باید بگوییم که الآن هم بخش خصوصی در خدمت کار است و سازمان حج از بخش خصوصی بسیار خوب استفاده می‌کند لیکن مطلبی که هست این است که ما در سطح کشور دفاتر خدمات مسافرتی بسیار داریم و از آنها استفاده نمی‌کنیم و الآن باید بگویم که از آنها هم استفاده خواهد شد؛ بسیاری از این مدیران یا عوامل اجرایی کاروانهای ما، یا خودشان دفتر خدمات مسافرتی دارند و یا در آن دفاتر شریک هستند که می‌شود از همانها هم استفاده کرد. امّا اینکه ما کار را به دفاتر خدماتی واگذار کنیم، هرگز چنین نیست.

دفاتر خدماتی مسافرتی برای کار خاصّی ایجاد شده‌اند که آن امر سیاحت است و در دنیا هم چنین است. در صورتی که کار زیارت ویژگی خاص خود را دارد و مسافرش نسبت به مسافر دیگر کشورها؛ مثل اروپا تفاوت می‌کند، از آنجا که ما مجموعه بسیاری از زائران را به کشور دیگری می‌بریم؛ چه عتبات، چه عمره، چه حج و چه سوریه، سزاست که برنامه‌ریزی بسیار مهمتر از دیگر کشورها، روی آن داشته باشیم.

در هر حال این مجموعه به کشور دیگری نمی‌روند که در آن کشور هم از همه دنیا باشند. بنابر این باید در ابعاد مختلف با اینها کار شود و نظام باید نظارت دقیق روی آن

ص: ۱۷۶

داشته باشد.

این کارها بُعد شرعی دارد، بعد اقتصادی دارد و همچنین دارای بعد اجتماعی و بین‌المللی است. و اینها چیزی نیست که به راحتی بشود از آن گذشت. هر یک از ابعادش؛ مثلًا بعد سیاسی آن، که امام راحل قدس سره و رهبر معظم انقلاب- مدّ ظلّه العالی- تأکید بسیار روی آن دارند، چیزی نیست که بشود آن را سرسری گرفت و مانند دیگر کشورها به آن نگریست. کسی که می‌خواهد عامل و مجری این کار شود خودش باید در این ابعاد مختلف، آموزش‌های ویژه‌ای دیده باشد؛ به ویژه برای سفر حج. سفر حج سفری است که در یک زمان کم، در مکان مشخص با مخلوطی از انسانهای گونه‌گون که از سراسر دنیا گرد می‌آیند و زائران ما به عنوان سفیران ایران اسلامی هستند؛ پس باید دقت شود کاری از ما سر نزند که خدای ناکرده موجب وهن نظام شود.

خلاصه اینکه ما از بخش خصوصی استفاده می‌کنیم، لیکن سخن این است که چه افراد دیگری را به مجموعه می‌خواهیم اضافه کنیم. پس اضافه کردن و استفاده بیشتر کردن جزو برنامه‌های سازمان است منتهی با یک ضابطه ویژه و یک آیین‌نامه مخصوص، امید است تجربه بسیار زیبا و خوبی که الآن برای امر زیارت هست از بین نرود!

امروزه، کشور سعودی که همه کشورها را ارزیابی کرده، حج و عمره ایران را یکی از منظم‌ترین کشورها می‌داند. اینگونه حج‌گزاری از سوی ایرانیان و کسب آبرو و اعتبار آسان به دست نیامده است و طبیعی است که نباید ساده و آسان از دست برود.

ما باید از بخش خصوصی به همین روشی که الآن استفاده می‌شود، بهره ببریم، منتهی با گسترده‌تر کردن آن و استفاده از همه کسانی که این تجربه را کسب کرده‌اند و در کنار این تجربه، دارای انگیزه هستند و به ارزشهایی که نظام اسلامی ما به آن اهمّیت می‌دهد پایبندند و ...

این افراد، چه دفاتر خدماتی داشته باشند چه نداشته باشند، الآن داریم از آنان استفاده می‌کنیم لیکن از یک سال گذشته با هماهنگی که با سازمان ایرانگردی و جهانگردی و ریاست آن انجام شده، از تمامی کسانی که در امر حج تجربه داشتند خواسته شد که اینها هم برای گرفتن مجوزهای بند ب مراجعه کنند و امیدواریم که

ص: ۱۷۷

آنـان نیز در این مسیر وارد شونـد و بتواننـد مجوز خاص خودشان را داشـته باشـند و کم‌کم در یک دفتر مشـخص و در یک فضای آبرومند، ثبت نام‌ها را آغاز کنند و ما از این پراکندگی دفاتری که برای هر کسـی در هر سالی متفرّق ایجاد می‌شود، خارج شویم و با نظم و انضباط بهتری بتوانیم این کار را انجام دهیم.

: شیوه برگزاری عمره در سال جاری با سال گذشته کمی تغییر پیدا کرد، لطفاً در این‌باره توضیح دهید.

آقـای رضایی: در مورد عمره، تجربه‌ای را در سال ۷۰ و بلکه در سال ۶۴ داشتیم که کار عمره را به وسـیله شرکتی در سعودی انجام می‌دادیم، امّا در آن زمان اشـکالاتی وجود داشت. با توجّه به اینکه امکانات آن زمان سـعودی مثل الآن نبود. در یک سال گذشـته باز یک امکان‌سنجی در عربستان سعودی توسّط سازمان حج انجام شد که نتیجه بسیار مثبتی داد.

خوشـبختانه شرکتهای سیاحتی بزرگی در عربستان سعودی هستند که اینها تجربه خوبی از زائر دارند و به صورت یک مجموعه زائر را می‌تواننـد اداره کنند، ما امسال این تجربه را به عرصه عمل بردیم و در یک مناقصه‌ای که در عربسـتان سـعودی برای عمره امسال گذاشـته شد، شـرکتهای زیادی در آن مناقصه حضور داشتند، شرکت کردیم، یکی از شرکتها را که از توان بیشتری برخوردار بود و خوشـبختانه قیمت کمتری هم نسبت به دیگران داد برگزیـدیم. امسـال کار عمره را به‌گونه‌ای عمل می‌کنیم که یک شـرکت طرف قرار داد ما است و زائر را از جـدّه تحویل می‌گیرد و در جـدّه بما تحویل می‌دهـد و همه امکانات اجرایی را او در اختیار می‌گـذارد. بحمـد اللّه نتـایجی که تـا الآن گرفته‌ایم، نتایـج بسـیار خوبی بوده است. البته هر کاری طبیعی است که اول با یک سـری مشـکلات روبرو است که این را هم ما در ماه اوّل خوشـبختانه پشت سر گذاشتیم و با هماهنگی که بین مجموعه اجرایی آن شرکت و مجموعه دفتر نمایندگی ما در عربسـتان بود، این اشـکالات رفع شد و شـکر خدا امروز وقتی بررسـی می‌کنیم، می‌بینیم نسـبت به سال گذشته بهتر هستیم، این نه فقط ادّعای بنـده است بلکه ما مـدیرانی را داریم که اینها مـدیران ثابت ما یا مدیران ناظر ما هسـتند که بعضـی از اینها چندین سال

ص: ۱۷۸

است عمره را پشت سر هم در عربستان بوده‌اند. حتّی در جلساتی که با آنها در مکّه و مدینه داشتم، آنها هم اقرار به این مسأله دارند و می‌گویند که کار نسبت به گذشته روانتر و بهتر است واین سیستمی نیست که فقط ما بخواهیم تنظیم کنیم، الآن عربستان سعودی هم اعلام کرده که کار عمره را به همین سبک انجام می‌دهد و از کشورهای دیگر نیز خواسته است که اگر زائری بخواهد به عربستان سعودی برای عمره بیاید از این به بعد باید با یکی از شرکتهایی که مجوز دارد، با خود سعودی‌ها به عنوان مجوز سیاحتی حتماً قرار داد ببندد و آنها باید از جدّه تحویل بگیرند و به جدّه برگردانند. این چیزی است که دولت سعودی خودش عمل می‌کند و بر این موضوع اصرار دارد و ما هم خوشبختانه امسال به همین روش عمل کردیم و تجربه خوبی شد.

: روابط ایران و عربستان در سالهای اخیر تحوّل چشم‌گیری پیدا کرده است، اوّلًا نظر شما در علل و عوامل این تحوّل چیست؟ و ثانیاً بهبود روابط در بهتر برگزار شدن حج و عمره چه تأثیری خواهد داشت؟

آقای رضایی: رابطه کشورهای اسلامی باید دوستانه و خوب باشد تا در کنار همدیگر و در مقابل دشمن مشترک قرار بگیرند و اگر خدای ناکرده در بین خود مشکلاتی داشتند، مانند اعضای یک خانواده آن مشکلات را حل کنند.

ما و عربستان سعودی، دو کشور بزرگ اسلامی هستیم و از گذشته‌های بسیار دور با همدیگر ارتباط زیارتی داشتیم. باید گفت که پیشینه این رابطه به زمانی برمی‌گردد که کعبه وجود یافت و مردم برای زیارت به آن دیار می‌رفتند البته نشیب و فرازهایی هم داشت که در هر حال امروز در وضعیّت بسیار خوبی هستیم. به نظر من نقطه آغاز بهبود این روابط، به گذشته برمی‌گردد. با آمدن آقای امیر عبداللّه به ایران و شرکت وی در کنفرانس اسلامی، این علاقه و ارتباط بیشتر شد. و از همانجا برای بهتر و عمیق‌تر شدن رابطه بحث و گفتگو آغاز گردید.

جناب آقای هاشمی رفسنجانی با سفرِ خودشان، این روابط را تحکیم بخشیدند. و پس از آن، مجموعه نظام، چه وزارت خارجه، چه بقیه دستگاه‌ها، خوب پیش رفته‌اند.

ص: ۱۷۹

سفیر جمهوری اسلامی در عربستان سعودی، نقش مؤثّری را در بهبود این روابط ایفا کرده است و همچنین کسانی که در عربستان سعودی عملکردی را از طرف ایران دارند؛ مثل سازمان حج و بقیه دستگاه‌هایی که آنجا می‌روند، در بهبود بخشیدن به این روابط مؤثّر بوده‌اند و بحمد اللّه بعثه مقام معظّم رهبری و سازمان حج نیز در تحکیم این روابط دقّت خودشان را کرده‌اند و خلاصه، مجموعه نظام در ایران وعربستان کمک مؤثّر در این بهبودِ روابط داشته‌اند و امروزه در سطح خوبی هستیم.

طبیعی است طرفین باید مسائل همدیگر را دقیق بررسی کنیم، آنجاهایی که لازم است یکدیگر را تحمّل کنیم. یقیناً نمی‌شود دولتی تمام مسائلش را به طرف مقابل تحمیل کند و در روابط بین دو دولت و دو ملّت، طبیعی است کشوری مسائلی دارد و کشور دیگر مسائلی غیر از آن را دارد، اینها باید با همدیگر بنشینند و تفاهم کنند و در جنبه‌های اختلافی با همدیگر گفتگو کنند و آنها را حل نمایند. اگر چنین جوّی ایجاد شود، برای کار اجرایی بسیار مؤثّر است. لذا بهبود روابط بین ما با کشور عربستان، در مورد حج و عمره نیز مؤثر بوده است.

امیدواریم در مذاکراتی که با سعودی‌ها همیشه و هر حال داریم، نسبت به گذشته بتوانیم امکانات بهتر و زیادتری را بگیریم که یقیناً این انتظار بجا و معقولی است.

ان شاء اللّه که برادران سعودی هم این واقعیّت را می‌پذیرند.

: اعزام زائران ثبت نام شده سال ۶۳ چه زمانی پایان می‌یابد و برای زائران آینده چه برنامه‌هایی را تدارک دیده‌اید؟

آقای رضایی: امسال تقریباً همه کسانی که در سال ۶۳ ثبت نام‌کرده‌اند را فراخوان کردیم که بیایند و اعزام شوند و زمانی را هم برایشان در نظر گرفتیم، آنان که مایل بودند، در آن محدوده زمانی آمدند و ثبت نام کردند و آنان که از ۴ ارگان سهمیه داشتند آمده‌اند و سهمیه‌هایشان را گرفته‌اند و الآن کاروانهای ما بسته شده و حج ۷۸ به خواست خداوند با ۹۲۵۰۰ ویزا، که مجموعه‌ای است از زائر و عوامل اجرایی، اعزام خواهند شد.

خوشبختانه گروه‌بندی و کاروان‌بندی ما انجام شده و کاروانها آماده برنامه‌های آموزشی خودشان هستند. نسبت به گذشته جلوتر هستیم. جا دارد یادآور شوم آنان که

ص: ۱۸۰

در سال ۶۳ ثبت نام کرده‌اند و به هر دلیلی در موقع خودش نیامده‌اند ثبت نام کنند و شاید مانده‌اند برای سال بعد، مشکلی ندارند چون کاروانهای ۷۹ در آینده بسیار نزدیکی اعلام می‌شود و اینها می‌توانند در آن کاروانها هم ثبت نام کنند.

برای آینده هم برنامه‌هایی داریم، می‌دانید که یک ثبت نام کرده‌ایم از کسانی که علاقمند و مستطیع هستند و می‌خواهند حج بروند در سال ۷۷ هشتصد هزار تومان گرفتیم. قرعه کشی این گروه، که ثبت نام کرده‌اند، انجام شده و ان شاء اللَّه با توجّه به سهمیه‌ای که با سعودی‌ها مذاکره می‌کنیم وامیدواریم موافقت شود، اعزام خواهیم کرد.

حرکت دیگری که در این زمینه انجام شده این است که به بانکها گفته‌ایم از کسانی که الآن هم مستطیع می‌شوند ثبت نام کنند لیکن این افرادی که در سال ۷۸ ثبت نام می‌کنند، طبق تاریخ ثبت‌نامشان به مرور اعزام خواهند شد، البته بعد از اینکه ثبت نامی‌های سال ۷۷ مشرّف شدند و پیش بینی‌ما این است که آنچه که ثبت نام شده‌اند در مدّت سه سال و نیم ان شاء اللَّه اعزام می‌شوند و آنان که در سال ۷۸ ثبت نام کرده‌اند بعد از این ۳ سال و نیم اعزام خواهند شد.

: آیا زائران سالهای بعد، چون پول بیشتری می‌دهند از امکانات رفاهی بهتری برخوردار می‌شوند، یا اینکه به همان شیوه گذشته عمل خواهد شد؟

آقای رضایی: در کشور عربستان سعودی، امکانات مشخّص است؛ یعنی وقتی وارد عربستان می‌شویم یک پولی را به عنوان ورودیّه می‌پردازیم، این همیشه ثابت است و برای هیچکس فرق نمی‌کند؛ برای قبلی‌ها یا برای بعدی‌ها. ماشینی را ما از شرکت نقابه که یک شرکت رسمی کشور سعودی است و کشور سعودی هم همه را اجبار می‌کند که از این‌ها ماشین بگیرند، این هم فرقی نمی‌کند، باز باید از همانها ماشین گرفت و باید با همانها قرار داد بست؛ یا مثلًا هواپیما هم فرقی نمی‌کند، چه هواپیمای جمهوری اسلامی باشد یا هواپیمای سعودی، اگر ان شاء اللَّه قبول کنند که پروازهای حج ما را انجام دهند؛ یعنی کار، کار هوایی است، برنامه‌ریزی می‌شود زائر را می‌برند و برمی‌گردانند.

اتوبوسها هم همینگونه است، رفت و آمدها در عربستان با اتوبوسهای عربستان

ص: ۱۸۱

انجام می‌شود.

چیزی که ما بایـد ملاک کارمان قرار دهیم این است که تغییراتی در اسـکان بدهیم یا در تغذیه، که کار سـنگینی روی آن می کنیم، امیدواریم تحوّلی به وجود آوریم.

هر دوی اینها بسـتگی به وضـعیّت عربسـتان و ما دارد. اسـکان در عربسـتان سعودی تابع مقرّراتی است که در عربستان خودش وضع می کنـد و متراژش را آنها مشـخّص می کننـد. لُجنه‌ای هست به نام «لُجنه سَکَن» که اینها خانه‌ها را مشـخّص می کننـد که فلان خانه برای چند زائر است و چندتا زائر باید در این اتاق اسکان پیدا کنند و ...

بنـابر این کسـی نمی‌توانـد کم یـا زیـاد کنـد، برای اینکه آنهـا بـازرس دارنـد و بررسـی می کننـد، حتّی از مـا صورت اسامی افراد را می گیرنـد که شـما در این منزل زائرانتان را مشـخص کنیـد و نامهای آنها را به ما بدهیـد و ما هم همین کار را انجام می‌دهیم. لیکن دیـدگاه‌ها این است که یـک عـده بتواننـد برونـد در هتـل یا نزدیک حرم اسـکان یابنـد، این بایـد تغییر درجه شود که این را ما باید مشـخص کنیم. و مـا گروه‌های مختلف داریم؛ عـدّه‌ای را داریم که می‌خواهنـد برونـد هتل ۴ سـتاره، هتل ۵ سـتاره، یک عده را هم داریم که به صورت عام می‌توانند بروند در همین منازلی که الآن موجود است.

بـدیهی است هتل‌هـایی که در اطراف حرم هست، آنقـدر زیـاد نیست که همه در آنجا جا بگیرنـد، چون زائران کشورهای دیگر هم می‌خواهند از هتل‌های نزدیک حرم استفاده کنند.

در هر حـال مـا می‌خواهیم حـج را به این سـمت بـبریم که چنـد درجه بکنیم و این بحـثی است که شورای حـج روی آن اظهـار نظر می کند و هر تصـمیمی که در شورا گرفته شود، سازمان حج عمل می کند، لیکن ببینید ما الآن یک عملکردی را در امر حج داریم و دلاـر می‌پردازیم، قیمت بلیط هواپیما را هم می‌پردازیم، متفرقه هم پولهایی را بایـد بـدهیم، هزینه‌های جانبی هم داریم. اگر ارز را به ارزی که واریز نـامه‌ای است و امروزه در عمره داریم دریـافت می کنیم وهواپیمـایی که نرخی را به ما اعلام می کنـد، همین عملکرد فعلی خودمان را داشـته باشـیم، بیش از ۸۰۰ هزار تومـان هزینه برمی‌دارد؛ یعنی اگر بخواهیم کیفیت را بالاـ بـبریم بایـد اضـافه‌تر هم بگیریم. سعی و تلاش ما بر این است که همین سرویس مطلوب را بدهیم و چیزی از مردم دریافت

ص: ۱۸۲

نکنیم و اگر هم چیزی دریافت می‌شود بسیار کم باشد حال ممکن است کسی یا کسانی سرویس فوق العاده‌ای را بخواهند که این باید در شورا مطرح شود، اگر بنا شد به چنین افرادی پاسخ مثبت داده شود، باید افراد یا تشکیلات و یا دفتر خدمات مسافرتی را مشخص کنیم تا آن سرویس را به این افراد بدهد، که البته این بستگی به نظر شورا دارد.

: در رابطه با جلوگیری از اتلاف قربانی زائران، تا کنون چه اقداماتی صورت گرفته است؟ چه موانعی بر سر راه بوده و برای آینده چه طرحی دارید؟

آقای رضایی: طبیعی است که همه علاقمندند قربانی با این کیفیت مکانیزه‌ای که الآن در عربستان سعودی هست و هر کسی می‌رود آنجا انجام می‌دهد و قربانی‌ها هم تلف نمی‌شود، انجام گیرد. امّا ما روبرو هستیم با یک سری مسائل شرعی و فتواهای مختلفی که مراجع دارند و مقلدین ایشان هم از آن فتواها تبعیت می کنند.

گفتنی است که بعثه مقام معظّم رهبری در این باره یک کار بسیار جدی انجام داده است که اگر ان شاء اللّه به نتیجه برسد، می توانیم قربانی‌های مردم را در محیطهای مکانیزه انجام دهیم و همه بتوانند از گوشتش استفاده کنند. آرزوی سازمان حج این است که نگذارد قربانی‌ها تلف شود و از بین برود و با سعودی‌ها هم همین بحث را در جلسات مختلف داشتیم و داریم و به آنها گفته‌ایم که اگر شما می‌توانید این هماهنگی را به جود بیاورید ما هم دنبال می کنیم. امیدواریم که چاره‌اندیشی بشود و راه‌حلهایی ارائه گردد که مردم بتوانند به این عمل شرعی خود، با نظر مجتهد خودشان، به خوبی عمل کنند. آنها می‌توانند با اعتماد کامل کار را به سازمان حج و زیارت و بعثه مقام معظّم رهبری محوّل کنند و بعثه هم الآن مشغول گرفتن استفتا در این موارد است.

امیدواریم که در سال جاری به نتیجه برسد.

: برای عمره در آینده چه تصمیمی دارید؟ و آیا ثبت نام جدید خواهید داشت؟

آقای رضایی: عربستان سعودی به تازگی آیین نامه‌ای را در دولتشان تصویب کرده‌اند که به نظر می‌رسد در سالهای آینده، ان شاء اللّه از محرّم سال ۷۹ سقف ویزای عمره

ص: ۱۸۳

برداشته شود، البته برای همه کشورها سقف ویزا برداشته شده بود، و محدودیت تنها برای ما بود، با دستور العمل جدید احساس می‌شود که سهمیه برداشته شود که اگر ان‌شاء اللّه این کار انجام شود، کسانی را که ثبت نام کرده‌ایم، می‌توانیم اعزام کنیم منتهی شرط مهمّش مشکلات ارزی است که داریم مذاکره می‌کنیم تا شاید بتوانیم مشکلات ارزی آن را برطرف کنیم. اگر چنین اتفاقی بیفتد و ما بتوانیم کسانی را که ثبت نام کرده‌ایم و قبلًا پول پرداخته‌اند، سال آینده اعزام کنیم، به حول و قوّه الهی، سال ۷۹ دیگر کسی را در نوبت نخواهیم داشت و هر کسی هر سال بخواهد اعزام شود به راحتی می‌توانیم برایش برنامه‌ریزی کنیم.

: اگر مدیرانی احیاناً از وظایف خود سرپیچی کنند زائران چگونه می‌توانند آن را به مسؤولان حج و زیارت منعکس و پی گیری کنند؟

آقای رضایی: ما برای مدیران کاروانها دستور العملها و آیین‌نامه‌هایی را گذاشته‌ایم که این را عزیزان روحانی و مردم تا حدّی می‌دانند. ما به مدیران توصیه‌کرده‌ایم که این وظایف را برای مردم بگویند. پس اگر مدیری تخلّف کند، زائران می‌توانند موضوع را، چه در ایران و چه در عربستان به ما منعکس کنند. به دفاتر حج وزیارت ما در استانها یا به سازمان حج و زیارت بفرستند، روابط عمومی سازمان آمادگی دارد که گزارشهای آنها را بگیرد و در عربستان هم از طریق روحانی کاروان و رابطین که به کاروان مراجعه می‌کنند یا به وسیله ناظران که از طرف بعثه مقام معظّم رهبری مراجعه می‌کنند، برای ما ارسال کنند و یا حتّی خودشان می‌توانند مستقیماً به ستاد، چه در مدینه، چه در مکّه و چه در جدّه تحویل بدهند. طبیعی است که آنها بررسی می‌شود و ما هم در ایران هیأتی داریم به نام «هیأت تعیین صلاحیّت مدیران» که شکایات زائران و یا شکایات دستگاه خودمان از یک مدیر را بررسی می‌کنند و ما روی ارزیابی عملکرد مدیر، از همین شکایات استفاده می‌کنیم.

در اینجا این نکته را یادآور می‌شوم که ما از همه مردم انتظار داریم که نه تنها درباره مدیر کاروان بلکه از عوامل اجرایی، روحانیون معظم از خود سازمان و برنامه‌های آن اگر نکته‌ای داشتند، به ما ارجاع دهند مطمئن باشند که ما انتقادات و پیشنهادها را با

ص: ۱۸۴

آغوش باز می‌پذیریم و روی آن کار می‌کنیم. کمیته‌های ویژه‌ای را برای این کار گمارده‌ایم که پیشنهادها را می‌گیرد و بررسی می‌کند. گرچه تجربه چندین ساله ما نوشته شده و موجود است و جزوه‌های بسیار زیادی در این زمینه داریم، لیکن این موجب نمی‌شود که اگر کسانی چیزی به ذهنشان می‌رسد مطرح نکنند.

: در این اواخر، در چارت تشکیلاتی سازمان حج و زیارت تغییراتی صورت گرفته، لطفاً بفرمایید مبنای این تغییرات چیست و چه تأثیری در کارآیی سازمان خواهد داشت؟

آقای رضایی: در مورد ساختار تشکیلاتی، پیشتر اشاره کردم که در امر حج و در کار زیارتی می‌توانیم بخشی از کارهایمان را به استانها و بخشی دیگر را به عربستان سعودی واگذار کنیم و بر همین اساس اقداماتی صورت گرفته و تجربه دو سه سال گذشته، به خوبی نشان داد که می‌شود از امکانات سعودی استفاده کرد. در هر حال آنها هر سال نسبت به سال گذشته برنامه‌ریزی ویژه‌ای می‌کنند و ما باید آماده باشیم تا از آنها استفاده کنیم و همین موجب می‌شود کار ما مقداری کمتر شود.

استفاده از مدیر کاروانها، واگذاری بعضی کارها به آنان، ما را به سمتی می‌برد که تشکیلاتمان را محدود کنیم و به همین جهت هم تشکیلات محدود شده، بحمد اللَّه نتیجه آن تا الآن مثبت بوده است. ما باید کاری کنیم که کارمند ما نسبت به زمانی که در اختیار کار هست، کار آن را داشته باشد و احساس نکند که کارش کم است یا کاری ندارد. کار بینی و کارسنجی بسیار خوبی در دو سال گذشته در سازمان شد. امکانات و امکان‌سنجی شد. واگذاری کارها بررسی شد و کمیته‌های مخصوصی این کار را انجام داد. کارشناس‌هایی را از جاهای مختلف داشتیم؛ از مدیران کاروان، از داخل سازمان که روی تشکیلات و واگذاری امور و کارها کار کردند و بحمداللَّه به این نتیجه رسیدند که اخیراً هم تشکیلات ابلاغ شد و ما احساس می‌کنیم که کار الآن روانتر و بهتر انجام می‌شود.

در مورد عتبات هم من باید عرض کنم که خوشبختانه هماهنگی‌های لازم بین کشور ما و کشور عراق انجام شده، در چهارم آذرماه، مصادف با تولّد آقا امام زمان (عج)

ص: ۱۸۵

اوّلین گروه‌های ما اعزام شدند که امیدواریم ان شاء اللّه به صورت مستمر و پیوسته هفته‌ای سه هزار نفر اعزام شوند و در ماه‌ها و سالهای آینده هم بتوانیم مذاکراتمان را برای افزایش تعداد پی‌بگیریم. این کار بحمداللّه روال خود را پیدا کرده و به مسیر خود افتاده است. این تعداد از سراسر کشور توسط دفاتر خدمات مسافرتی که مورد اعتماد سازمان هستند و می‌توانند کارهای زیارتی را انجام دهند و تجربه کار دارند، نام نویسی می‌شوند و کارشان به سرانجام می‌رسد و از مرز خسروی اعزام می‌شوند، امید است بتوانیم همه عزیزانی را که آرزومند این سفر هستند اعزام کنیم.

: جناب عالی به زائران حج و عمره چه توصیه‌هایی دارید؟

آقای رضایی: سازمان حج در ابعاد شرعی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بین المللی حج یا عمره توصیه‌هایی دارد. به نظر من اوّلین کاری که زائر باید انجام دهد این است که معرفت به سفر پیدا کند و بداند که این سفر چگونه سفری است، کجا می‌رود و برای چه چیزی می‌رود؟ هدف از این سفر چیست. اگر انسان هدف سفر را بداند، مقدّمات رسیدن به این هدف را هم فراهم می کند. اگر خدای نکرده از هدف دور شود یا هدف را نشناسد ومعرفت به این هدف نداشته باشد، طبیعی است مسیری را برمی گزیند که نتیجه‌ای به دنبال ندارد. بنابراین توصیه اوّل من به زائران این است که هدف را بفهمند، معرفت پیدا کنند، آنگاه است که می‌روند دنبال آموختن مسائل و مناسک. در این مرحله است که می‌اندیشند از چه کسی بیاموزند و سراغ روحانی می‌روند.

ما سفیران جمهوری اسلامی هستیم. زائران ما سفیران جمهوری اسلامی هستند.

شناخت مسائل اجتماعی و بین المللی برای ما بسیار مهم است و باید آنها را فرابگیریم. رفتار و گفتار ما و نشست و برخاست ما تأثیر خودش را در زائران دنیا می گذارد. آنان وقتی با یک زائر ایرانی در تماس هستند، به کشورشان که می‌روند ایران را با عملکرد همین یک شخص می‌شناسند. ما باید از همین جا تمرین کنیم که وقتی می‌خواهیم حرکت وعکس العملی را از خود نشان دهیم مطابق با اسلام باشد.

در این سفر باید اخلاق سفر داشته باشیم. طبیعی است که ما در خانواده خودمان زندگی کرده‌ایم و اخلاق و رفتار همدیگر را خوب می‌شناسیم، شبانه‌روز با همدیگر

ص: ۱۸۶

هستیم و ... امّا الآن به کشور دیگری می‌رویم و با جمعی جدید زندگی می کنیم.

بسیاری از این افراد را که با ما در یک اتاق هستند نمی‌شناسیم امّا الآن همراه آنان مسافرت می کنیم پس باید اخلاق سفر داشته باشیم و یاد بگیریم که همدیگر را تحمّل کنیم.

در این سفر به بهترین مکان‌ها می‌رویم، باید بیشترین استفاده و بهره معنوی را ببریم، شاید دیگر چنین سفری برای ما پیش نیاید و این سفر، آخرین سفر ما به دیار وحی باشد و ...

اینها مطالبی است که اگر قبل از سفر آشنایی پیدا کنیم، در طول سفر سعی می کنیم بیشترین بهره را ببریم، امّا اگر خدای ناکرده آگاهی نداشته باشیم، می‌رویم و برمی گردیم با هزار غصّه و ناراحتی و تأسّف!

بکوشیم چیزی را که اسلام از ما می‌خواهد و جمهوری اسلامی و مسؤولان از ما توقّع دارند با همه مشکلاتی که دارند مخارج حج را می‌پردازند، برآورده سازیم. تمام همّ خود را صرف تهیّه سوغات نکنیم و در این مورد به حدّ اقل قناعت کنیم و در حدّ بسیار معقول این سنّت را انجام دهیم.

در ارزیابی خودمان، ببینیم که بیشترین وقت ما در کجا صرف شده؟ در مسجد النبی صلی الله علیه و آله، مسجدالحرام و نمازگزاردن در آن مکانها و قرآن خواندن، خلوت کردن با خود وخداوند یا خدای ناکرده استراحت در منزل و پرسه زدن در بازار و خیابان؟! اینها چیزهایی است که اگر پیش از سفر فکرش را بکنیم در طول سفر حواسمان جمع می‌شود و شیطان نمی‌تواند ما را از مسیر اصلی، که خداوند از ما خواسته، خارج سازد.

: فصلنامه «میقات حج» در آستانه هشتمین سال انتشار خود قرار دارد، جناب عالی شماره‌های گذشته را چگونه ارزیابی می کنید و برای آینده چه پیشنهادهایی ارائه می‌دهید؟

آقای رضایی: بحمد اللَّه هفت سال است که «میقات حج» منتشر می‌شود. انتشار این فصلنامه، فکر بسیار به جایی بود. در امر حج خلائی بود که میقات حج آن را پر کرد.

الحمد للَّههم میقات فارسی و هم میقات عربی جایگاه خودش را خوب پیدا کرد. این

ص: ۱۸۷

یـک فصـل بسـیار زیبـایی بود که در امر حـج بـاز شـد و یـک وسـیله ارتباطی بسـیار خوبی بین مجموعه مجریان و همه عزیزانی که می‌خواهند به زیارت بروند یا مجموعه برنامه‌ریزان و مجریان آنان که وسـیله ارتباطی را لازم داشـتند و بحمداللَّه این وسـیله ارتباطی ایجاد شـد. افراد اگر می‌خواسـتند در کتابهای مختلف مقالات مختلف را مطالعه کننـد، کاری بود مشـکل. و نشـریه‌ای که بتواند این مجموعه را برای زائران و مجریان فراهم کند لازم بود، که میقات حج به خوبی از عهده آن برآمده است و من لازم می‌دانم به سـهم خودم تشکر کنم از بعثه مقام معظّم رهبری و معاونت آموزش و تحقیقات که همّت کردند و این کار انجام شد. طبیعی است اینگونه نشـریات در روان کردن امور می‌تواند کمک مؤثّری باشد. البته هر وسیله‌ای که در آموزش مردم چنین نقشی را ایفا کند؛ مانند نوار ضبط صوت، نوار ویـدئو، کتاب، بروشور، فصـلنامه میقات حـج و برنامه‌های تلویزیونی، اینها همه‌اش می‌تواند برای مردم مؤثّر باشـد لیکن شایـد بعضـی از اینها چون به صورت فصـلی گفته می‌شود؛ ماننـد برنامه‌های تلویزیونی در هفته حج، یا آن موقعی که نزدیک حـج هسـتیم، تـأثیرش گـذرا است، به خلاـف چیزی که به صورت مسـتمر و منظّم توزیع شود؛ ماننـد فصـلنامه میقـات حـج که افراد می‌توانند با برنامه‌ریزی که می‌کنند مشترک شوند وآن را داشته باشند واستفاده کنند.

طبیعی است موضوعـات مختلف که مربوط به امر زیـارت است، در این فصـلنامه می‌آیـد و مؤثر است، هم برای مجریـان و هم برای کسانی که می‌خواهند زیارت بروند.

لذا من هفتمین سال انتشار این فصـلنامه را، هم به مجموعه کسانی که دست‌اندر کار تهیّه و انتشار این مجموعه هسـتند و هم به آنان که از این مجموعه اسـتفاده می‌کننـد تبریک می‌گویم و توصـیه می‌کنم که اسـتفاده خودشان را بیشتر کنند و اگر کسـی از مجموعه مجریان ما یا حتّی عزیزان زائر مشترک نیستند، توصیه می‌کنم که مشترک بشوند و از این امکان استفاده کنند.

امیـدوارم که خداونـد ما را در جهت بالا بردن مفاهیم عالیه اسـلام توفیق دهـد و بر این کارِ برزگِ خدمت‌گزاری به زائران بیت اللَّه الحرام که یکی از عمده‌ترین کارهای آموزشی است و آن هم بر دوش شماست، موفق بدارد، ان شاء اللَّه!

ص: ۱۸۸

صفحه سفید

ص: ۱۸۹

خاطرات

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۹۰

سفرنامه کشمیری

(۱۱۵۴- ۱۱۵۵ ه. ق.)

عبـدالکریم پسر خواجه عاقبت محمود، پسر خواجه محمـد بلاقی، پسر خواجه محمدرضا کشـمیری همزمان با لشکرکشـی نادرشاه افشار به هندوسـتان، در شاه جهان آباد (دهلی) ساکن بود و از روزگاری دراز آرزوی حـج بیت‌اللّٰه و زیارت مقابر اکابر دین در دل داشت. میرزا علی اکبر خراسـانی داروغه دفترخـانه که در واقع کارهای وزارت نیز بر عهـده او بود، عبـدالکریم را به حضور نادرشاه رسانیـد و شـاه وعـده داد که او را به حـج بفرسـتد و به قول خودش «به وعـده رخصت حـج و زیـارت در مسـلک متصـدیان حضور متسلک گردانید».

خواجه عبـدالکریم در بازگشت از دهلی تا قزوین در رکاب نادرشاه بود و در قزوین از حضور نادرشاه برای ادای سـفر حج مرخص شد که این برگها چکیده‌ای از گزارش سفر حج اوست.

در بازگشت از سفر حج، دوستانش- در هند- از او خواستند تا «اندکی از سوانح و سرگذشت این سیاحت سراسر عبادت را» بنگارد و عبدالکریم کتابی در چهار «باب» و یک «مقدمه» نگاشت و آن را «بیان واقع» (۱) نامید.

دو باب اوّل کتاب، در احوال روزگار نادرشاه، باب چهارم در احوال محمّد شاه مغول و خاتمه در لطایف و غرایب است.

باب سوم (ص ۱۲۵- ۱۵۸) گزارش رخدادهایی است که نویسنده در اطراف

۱- بیـان واقع، سـرگذشت احوال نادرشـاه و سـفرنامه مصـنف، خواجه عبـدالکریم بن خواجه عـاقبت‌محمود کشـمیری به تصـحیح و تحقیق دکتر کی. بی. نسیم، اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۰ م ۱۳۴۹ ه. ق با مقدمه استاد ایرج افشار.

ص: ۱۹۱

عراق عرب، شامات و حجاز مشاهده کرده و در واقع سفرنامه حج او است.

نگارش حاضر تحریر مجدد و خلاصه‌ای است از باب سوم «بیان واقع» و نکته‌هایی از دیگر ابواب کتاب- که به همین موضوع مربوط است- و این تحریر مجدّد تنها برای تقدیم بیانی ساده و آسانتر صورت گرفته و هرگاه به عبارات و جملات روان، ساده و جالبی از متن کتاب خواجه عبدالکریم کشمیری برخورده‌ایم، برای استفاده بیشتر اصل آن را در داخل گیومه آورده‌ایم. گفتنی است که طبق برخی از مطالب کتاب، ظاهراً تحریر بخشی از اصل این کتاب، از شخصی به نام محمد بخشِ آشوب است (مثلًا ص ۱۹۴).

در آغاز این گزارش تیّمناً «صفت مشهد مقدس» را از باب دوم (ص ۹۷ تا ۱۰۱) برگزیده‌ایم و سپس سفرنامه حج و زیارات را که از ص ۱۱۱ تا ۱۵۸ به صورت مسلسل آمده است آورده‌ایم.

صفت مشهد مقدس

شهر پناه (۱) مشهد خالی از غرابتی نیست؛ زیرا دیوارهایش را خلاف دیگر قلعه‌ها مارپیچ و مثلث ساخته‌اند. از این رو اگر دشمن متوجه یک برج شود، نگهبانان برج‌های دیگر می‌توانند به آن برج کمک کنند.

مرقد منوّر و روضه مقدس حضرت امام الجنّ و الانس، امام علی بن موسی الرضا- رضی اللّه تعالی عنه- در وسط شهر است و گنبد مبارك، نهایت عالی و ارفع و ازین ومزین و عمارات مساجد و سایر اماکن و کارخانجات در کمال وسعت و تکلف.

به هر دو جانب دروازه‌های عظیم مرتب کرده و بازار سمت غربی را که دولت خانه پادشاهی به آن سمت است، خیابان بالا (بالا خیابان) و راسته بازاری که جانب مشرق است «خیابان پایین» (پایین خیابان) می‌نامند ... نهر آبی که از میان خیابان؛ یعنی بازار کلان (بازار بزرگ) جاری است، در وسط صحن روضه مقدسه می‌گذرد.

بالای مرقد منوّر آن سرور عالی قدر دین پرور، (سه ضریح گذاشته‌اند).

ضریح بزرگ از فولاد جوهردار است، ضریح دوم که در اندرون آن است از طلای بی‌غش و ضریح سوم را که قبر مبارک در آن است، از صندل ساخته‌اند.

خواب دیدن مؤلف

زهی قرابت (کذا) خوابی که به

۱- شهر پناه: قلعه شهر، اندرون قلعه.

ص: ۱۹۲

زیبداری است.

پیش از ورود به مشهد مقدس، شبی حضرت امام علیه السلام را در خواب دیدم که در جایی بیرون دروازه گنبد منوّر نشسته‌اند. ردایی سیاه پوشیده و مردم بسیاری در پیرامون ایشان برخی نشسته و برخی ایستاده‌اند. این گنه کار را که از دور آداب تعظیم به جا آورد، به حضور پرنور فراخوانده دستور نشستن فرمودند بعد از آن خوان طعامی- که در میان آن انواع اطعمه نیم خورده بود- طلب داشتند و به زبان فارسی فرمودند: طعام بخور و غم مخور که عنقریب به مطلب خواهی رسید.

در آن روزها مهمترین مقصد من تشرف به زیارت انبیای عظام و ائمه و اولیای کرام و زیارت جناب سیدالامام حبیب رب العالمین شفیع المذنبین سلطان المرسلین و خاتم النبیین- صلی اللّه تعالی علیه و علی آله و اصحابه اجمعین- بود و این مطلب سخت بعید می‌نمود.

صبح که از مردم مشهد مقدس، وضع و صورت روضه و مسجد را پرسیدم معلوم شد به همان صورتی است که در خواب دیده بودم. «عجب وجد و رقّتی بر من غالب شد».

از میرزا محمد نعیم مشهدی، که ریش سفید (بزرگ و متکفل) من بود، اجازه خواستم و با فراشباشی سه روز پیشتر از لشکر به مشهد آمدم. همه اماکن را به همان صورتی دیدم که در خواب دیده بودم.

حالت وجد و سرور من صد چندان شد. در مدت چهل و دو روز اقامت در آنجا، به بهانه‌ها از دفتر خانه گریخته به روضه منوّره رفته «تلاوت قرآن مجید به شوقی و ذوقی می‌کردم که هرگز نکرده بودم».

حکایت مقبره نادرشاه

مقبره‌ای که نادرشاه برای خود ساخته بود در سمت خیابان بالا (بالا خیابان) است. پس از اتمام عمارات آن، ظریفی بر دیوار مقبره این بیت (صائب) را نوشته بود:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خالی است جای تو

هرچند مردم به مجرد خواندن خنده کرده بودند، لیکن بعد از دریافت قباحت اینکه مبادا به گوش شاه رسد و باعث قتل جمع کثیری گردد، به تعجیل حک نمودند. (۱) دیگر اینکه شهر طوس به فاصله چهار فرسخ از مشهد مقدس خراب و ویران است. ظاهراً باعث ویرانی طوس، معموری و بنای مشهد مقدس خواهد بود. آب نهری

۱- حک نمودند/ محو کردند.

ص: ۱۹۳

که از میان خیابان و روضه مقدسه می‌گذرد، بیرون شهر صاف و در کمال عذوبت است و پس از جاری شدن در شهر، گِل آلود می‌گردد چنان که شاعری در مقام مدح گفته:

چون‌نگردد تیره‌در صحن‌حریمش‌آب جو نامه اعمال مردم شسته می‌گردد در او

حرکت از قزوین به همراهی حکیم باشی

از وقایع ایام اقامت در قزوین، رخصت یافتن نواب معتمدالملك سید علوی خان حکیم باشی است. چون نادرشاه پیش از تصرف هندوستان به امراض مراق، استسقا، طغیان سودا و خفقان گرفتار بود، و شنیده بود که «طبیبی از اطبّای طریقه یونان همانند علوی خان در ایران و هندوستان نیست، بنابر آن، نواب علوی خان را از شاه جهان آباد (دهلی) به اعزاز و اکرام تمام، همراه برداشت و قول داد که پس از آن که شفا یابد، او را به حج بیت‌اللّه بفرستد.

بنده عاصی (خواجه عبدالکریم) هم به وساطت حکیم باشی ترک ملازمت نموده، به رفاقت ایشان متوجه حجاز گردید.

۱۶ ربیع‌الاول (۱۱۵۴ ق/ ۱۷۴۱ م) از قزوین کوچ نموده پس از طی هفت منزل وارد همدان شدیم. چون نادر شاه به حاکمان و کارداران سر راه در باب مراعات حکیم باشی فرمان نوشته بود، قطع مراحل به رفاه تمام گذشت.

همدان

نواحی بیرون همدان جای تفریح و تماشاست؛ به ویژه پیرامون کوه الوند، که چون کوهستان کشمیر نیازی به تعریف ندارد.

دیگر اینکه آرامگاه بسیاری از فرزندان و نوادگان حضرت میر سیّد علی همدانی در کنار شهر پیوسته به آبادی و «گنبد علویان» است.

سطح اندرون گنبد همچون مسجد هموار است و در زیر آن ته خانه (زیرزمین) وسیعی ساخته‌اند که مدفن ایشان و بسیاری از سادات است و می‌گفتند که قبر زیدبن حسن (رض) نیز در آنجا است. راه ته خانه را به گونه‌ای ساخته‌اند که اگر سه چار تخته بنهند و مانند سراسر سطح خانه، آن را گچ و آهک فرش کنند، کسی به وجود آن ته خانه پی نخواهد برد.

خانه‌های دودمان حضرت میر سیّد علی همدانی پیرامون آن گنبد است.

ص: ۱۹۴

نگارنده که تنگدستی آنان را دید، گفت که اگر به کشمیر بروند، کشمیریان آنان را به گرمی خواهند پذیرفت. گفتند: پیش از این چند کس از خویشان ما رفتند، اما خدام خانقاه میر بزرگوار، آنان را دروغگوی خوانده، از شهر بیرون کردند.

مقبره شیخ الرئیس ابوعلی سینا نیز در شهر است؛ خراب و ویران و مقبره یهودا پسر یعقوب علیه السلام نیز اندرون شهر است و عمارتهای عالی دارد.

از همدان کوچیده، به راه توی‌سرکان و کرمان شاهان روانه بغداد شدیم.

صفت کوه بیستون

روز پنجم در کاروان سرایی، در پایین کوه بیستون فرود آمدیم و به تماشای سحرکاریهای فرهاد شوریده سر پرداختیم. (۱) به راستی جای تعجب است که کوهی به آن عظمت را بریده، نشیمن‌های وسیع، طاق بندی، حوض و پیکره خسرو و شیرین را به گونه شگفت‌انگیزی کشیده و تراشیده است.

بیست و پنجم همان ماه وارد کرمان شاهان- که ساکنانش بیشتر کُرد زنگنه‌اند- شدیم. فرهاد شیدا در آنجا هم، به فاصله نیم فرسخی شهر، طاقی چون محراب- که دو فیل با عماری در میان آن توانند ایستاد- «از کوهی که یک لُخت سنگ خاره است، بریده» در وسط محراب، از همان سنگ پیکره خسرو را سوار بر اسب، بزرگتر از معمول تراشیده و در اطراف و جوانب و سقف محراب اشکال وحوش و طیور را کنده است. اینجا را «طاق بستان» گویند و ازآن‌تا مدائن- پایتخت انوشیروان و خسرو- هفت منزل است. «بعد از تفنّن و تماشای آن» از کرمان شاهان کوچ نموده، از راه چشمه علی، چشمه قنبر و کوه اللّه اکبر به قصبه گیلانک که نهایت حد مملکت ایران است، رسیدیم. گیلانک بر دامن کوه اللّه اکبر است که کوهی است در نهایت عظمت و ارتفاع. از گیلانک به سوی بغداد هوا بسیار گرم و زمین همواره است و برف است و به سوی ایران سردسیر و کوهستان و پرسنگلاخ، به دستور نادرشاه در آنجا دژی استوار برای نشیمن مرزبانان ساخته‌اند.

از گیلانک تا بغداد چهار منزل است، چنانکه قصبه بهروز و بلاد رود و غیره، که منزلهای طولانی است از توابع بغدادند.

حکام جانبین، بیابانی را سنّور (منطقه خالی میان دو مرز) قرار داده‌اند که در میان آن نهر آبی جاری است، که اگر احیاناً راهزنان مسافری را در این سوی آب تاراج کنند، به

۱- کشمیری همه این سنگ‌تراشی‌ها را کار فرهاد می‌داند.

ص: ۱۹۵

مرزبان عجم شکایت برند و اگر آن سوی نهر اتفاق افتد، حاکم روم چاره کند. باری پس از طیّ منازل وارد دارالسلام بغداد شدیم. چون شاه ایران در رعایت حکیم باشی نواب سید علوی خان، به احمد پاشا- حاکم بغداد- به تأکید نوشته بود، تنی چند از بزرگان را به استقبال فرستاده، مهماندار و خدمتکار تعیین کرده و در جلب رضای حکیم باشی بسیار کوشید.

بغداد

«بغداد شهری است در غایت وسعت و معموری»، شطّ العرب (دجله) (۱) در میانه بغداد قدیم و جدید روان است، شهر کهنه که حصار ندارد بر جانب غربی دریا و بغداد نو بر جانب شرقی. و همه آبادی آن در اندرون قلعه است. با آن همه آبادی، میدانهای وسیعی در قلعه خالی از عمارت است؛ زیرا از رودخانه دور است.

دیوار قلعه به بلندای دیگر قلعه‌هاست، «لیکن طرفه تدبیری به کار برده‌اند که به هیچ وجه از گلوله توپ آسیبی به دیوار قلعه نمی‌رسد». اگر به قدر سر مویی توپ را جانب بالا قائم نمایند، گلوله از فراز قلعه می‌گذرد و اگر به سوی پایین نشانه گیرند گلوله بر زمین می‌خورد.

قبله مردمان بغداد، مانند قبله هند جانب غروب آفتاب است، اما اندکی مایل به چپ.

و قصر کسری که شب میلاد حضرت خاتم‌المرسلین و اشرف‌النبیین صلوات اللّٰه و سلامه (علیه و آله) شکسته و فرو ریخته بود، از بغداد به فاصله شش فرسخ و هنوز برجاست. از این طاق شکسته تا کنار دجله سیصد و پنجاه و پنج قدم است.

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می‌نکند بارگاه کسری را

روضه کاظمین

مقبره معدن البرکات امیرالمؤمنین (۲) حضرت امام موسی کاظم و امیرالمتّقین (۳) امام محمدتقی (رض) که در آن دیار ایشان را کاظمین گویند، سمت غربی شطّ است.

روضه امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله

از بغداد تا روضه امام اعظم که به جانب شرقی شطّ واقع است، نیم فرسخ است و از بغداد کهنه تا مرقد منوّر کاظمین که هر دو امام در یک گنبد آسوده‌اند، همان قدر فاصله است و این هر دو مقبره را از مقابر دیگر عالی‌تر ساخته‌اند و در میان‌شان

۱- مؤلف شطّ العرب را با دجله یکی می‌دانسته است.

۲- این القاب در اصل به همین صورت است.

۳- این القاب در اصل به همین صورت است.

ص: ۱۹۶

شطّ روان است و مزار اولیا جانب غربی دریای مذکور، مابین بغداد قدیم و کاظمین است.

از آن جمله حضرت شیخ معروف کرخی رحمه الله که گنبد و مسجد عالی دارد و خدّام مزار ایشان مانند خدّام حضرت کاظمین و امام اعظم در رفاه‌اند.

و جناب شیخ جنید بغدادی و سری سقطی رحمه الله در یک گنبد کوچک آسوده‌اند.

خادمان این مزار پریشانند و در گنبد قفل است و آرامگاه شیخ منصور عامری و شیخ داود طائی نیز چنین است و مرقد بهلول دانا و منصور حلاج را گرچه در گذشته عالی و مزیّن ساخته‌اند، اما خادمی ندارد و مرمّت نشده است.

بغداد جدید، از شهر کهنه آبادتر است و اندرون آن نیز بسیاری از اولیاءاللّه آسوده‌اند. از آن جمله مقبره و مسجد شیخ عبدالقادر جیلانی را نهایت عالی و مزیّن ساخته‌اند و خدّام مزار و ساکنان و عاکفان مدرسه به سبب بسیاری اوقاف و وظایف سلطان و هدایای مردمان اطراف، در رفاه و آسایش‌اند.

و قبر شیخ عبدالرزّاق فرزند شیخ، پهلوی دروازه سمت جنوبی مدرسه است.

«حقیر وافرالتقصیر عبدالکریم محرّر این سوانح، منقبتی را که میامن خان خالوی والده بنده گفته بودند، در خدمت فضلای آنجا گذرانیده بعد از مطالعه پسند فرموده‌اند».

مطلع:

یا آیهٔ من هل اتی، رایت ولایت لافتی یا لمعهٔ عن والضّحی، یا غوث الاعظم الغیاث

و مقبره شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله هم اندرون سور است و عماراتش چون مزار حضرت غوث الاعظم عالی و مزیّن، ولی خدّام و مجاورین به سبب قلّت اوقاف و نذورات کمترانـد. فاصله میان این دو روضه دو میدانِ اسب است. در بیرون قلعه نیز اولیای بسیار آسوده‌اند؛ خصوصاً در پیرامون آرامگاه امام اعظم، مانند بشر حافی، خطیب بغدادی، شبلی و دیگران. گنبدهای ایشان هم کوچک و درهای آنها بسته است. چون زائری بیاید چیزی به خادم می‌دهد و او در را باز می‌کند.

مقبره امام اعظم را در نهایت عظمت ساخته‌اند و خدّام و مجاوران آن در کمال رفاه و تموّل هستند. غرض که بسیاری از اهل اللّه در بغداد و حوالی آن آسوده‌اند.

به هر جا توده گردی است، مردی است به هرجا پشته خاکی است، پاکی است

ص: ۱۹۷

شکاف هر زمینی را که بینی گریبان پاره‌ای یا سینه چاکی است

پس از حصولِ سعادتِ زیارت، از بغداد کوچ کرده، متوجه کربلای معلّی شدیم.

منزل اوّل، کاروانسرای شور است، که آب شیرین ندارد و مردم آنجا از دوردست آب شیرین آورده می‌فروشند. منزل دوم، قصبه مصیّب، در کنار فرات واقع است.

پسران مسلم بن عقیل بن ابی طالب، که حارث سنگدل بدبخت، آن اطفال معصوم را شهید نموده بود، به فاصله یک فرسخ از مصیّب، در کنار فرات و هر دو برادر در گنبدی کوچک، آسوده‌اند و پیرامون آن جنگل است.

تشرف به کربلا

روز سوم به خاک پاک کربلای معلّی، شفا بخش بیماریهای ظاهری و باطنی رسیدیم. از بغداد تا کربلای معلّی پانزده فرسخ است. «چون مردم ایران به واسطه تعدّی حکام جبار از اوطان خودها فرار نموده در آن جا متوطّن شده‌اند، شهر بزرگی آباد گردیده».

عامل دیگر آبادیهای بسیار، نهرآبی است که حسن پاشا حاکم بغداد قریب ده هزار تومان- که دو لک روپیه هندوستان باشد- صرف کرده، این نهر را از فرات آورده؛ اما هنوز به شهر نرسیده بود که حسن پاشا فوت شد. پس از وی میرزا اشرف جهان، از امرای شاه طهماسب، آب را به شهر رسانیده جاری ساخت. چنانکه به سبب آن آب شیرین بیرون شهر از بسیاری باغها و نخلستانها رشک جنۀ الماوی است.

و گنبد مبارک روضه منوره حضرت سیدالشهدا- رضی اللّه تعالی عنه- در میان شهر است و قبر مبارک حضرت عبداللّه بن الحسین- رضی اللّه تعالی عنه- در پایین پدر بزرگوارشان است و گنج شهدا جانب قدوم مبارک ایشان است و در میان گنج، مقبره و قطعه زمینی که در وقت شهادت پیکر مقدس حضرت امام در آنجا افتاده بود، بیرون گنبد است به فاصله بیست قدم از قبر مبارک متصل دریچه که به جانب شمال است و در آن مکان به مقدار پیکر مطهر به طور صندوق گودی ساخته‌اند و از خیمه‌گاه خاک پاک آورده، در آن گود می‌اندازند و بالای آن تخته می‌گذارند. هرگاه زائری به اراده زیارت و اخذ خاک شفا می‌آید، چیزی به خادم داده، قدری از آن خاک پاک می‌گیرد. خاک کربلا که به اطراف و اکناف عالم می‌برند، همین است و این را خاک شفا می‌گویند و خواص و برکات خاک شفا

ص: ۱۹۸

بسیار و بی‌شمار است؛ از آن جمله یکی این است که هرگاه جهازی در دریا از شدت باد و مخالفت هوا توفانی شود، می‌باید که مرد صالحی خاک مذکور را به سمت باد بیندازد، که به حکم قادر بر حق- جل شأنه- همان وقت باد از شدت رو به کمی خواهد آورد.

چنانکه شاعر گوید:

خصم چون تندی کند افتادگی او را دواست خاکساریها در این توفان چو خاک کربلاست

و گنبد و مرقد حضرت عباس بن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه نیز در شهر است. مردم آنجا می‌گفتند: هرکه در روضه ایشان آمده سوگند به دروغ بخورد، فی‌الحال به انواع بلاها مبتلا می‌گردد.

و گنبد حرّ شهید از شهر به فاصله یک فرسخ و قبر مادرش که مانع همراهی او با حضرت امام شده بود، بیرون گنبد چهل قدم دورتر است. هرکس به زیارت حرّ شهید برود، می‌باید سنگی چند به قبر مادرش بزند. حال اثری از قبر پیدا نیست، مگر همان سنگهایی که مردم به قبرش می‌زنند.

از کربلا تا نجف اشرف از راه بیابان بی‌آب دوازده فرسخ است و از راه حلّه و ده ذی‌الکفل شانزده فرسخ.

حلّه

حلّه شهری است آباد در کنار فرات، و مقبره حضرت ایوب علیه السلام از حلّه نیم فرسخ فاصله دارد. در کنار آن رود و قبر رحیمه خاتون همسر ایشان، که در ایام بیماری خدمت بسیاری کرده بود، پهلوی ایشان است و چشمه آبی که به فرمان پروردگار برای حضرت جوشیده بود، بیرون مقبره است که در قرآن مجید از آن یاد شده است:

ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۱)

و قبر شعیب پیغمبر علیه السلام نیز بیرون شهر است به فاصله دو میدان اسب، در محراب مسجدی که آن را مسجد شعیب می‌نامند. شنیده بودیم که در صحن مسجد شعیب علیه السلام مناره‌ای است بزرگ و بلند و هرگاه کسی بر مناره بالا رود و به آواز بلند بگوید که ای منارا! به عشق علی بجنب! و کله منار را در بغل گرفته حرکت دهد، منار به جنبش می‌آید.

بعد از زیارت، (بالای منار رفتیم) هرچند داد و فریاد کردیم و کله منار را در بغل گرفته و به زور تمام حرکت دادیم

۱- ص: آیه ۴۲.

ص: ۱۹۹

اصلًا به جنبش نیامد. در این اثنا خادم آنجا پیدا شد و به همان وضع کنگره منار را در بغل گرفته به زور تمام جنبانیدن گرفت. منار مذکور با آن که چون کوه بیستون در استحکام بی‌مانند بود، چنان متزلزل شد که یاران بالا رفته از ترس مانند کنه به کنگره‌های منار چسبیده بودند.

از حلّه کوچ نموده به زیارت حضرت ذی الکفل علیه السلام رفتیم. خلفای ذی‌الکفل که چهار کس بوده‌اند، نیز در آنجا مدفون‌اند. لیکن عمارت مقابر و مدفن ایشان را، برخلاف سایر مقابر، بسیار «عالی و مطبوع» ساخته‌اند. صحن مسجد چهار پله پایین‌تر است و به محض فرودآمدن و داخل شدن آن مکان طرفه سروری روی می‌دهد.

ورود به نجف اشرف

«بعد از طی مراحل، خاک پاک نجف اشرف، کحل الجواهر دیده دل ارادت منزل گردید.

هزار شکر خدا، صد هزار شکر خدا.»

آبادی این شهر به دلیل نبودن کشاورزی و رودخانه، از آبادی کربلا کمتر است و سکان این مکان کرامت بنیان، بیشتر مردم صالح و قانع هستند و در بیرون حصار از بیم تاراج اعراب بادیه نمی‌توان نشست و مردم همه در داخل «شهر پناه» (حصار) سکونت دارند. «و گنبد شاه ولایت پناه- رضی اللّه تعالی عنه و کرم اللَّه وجهه- در کمال عظمت و تزیین در وسط شهر است. جواهر آبدار بر مرقد منوّره نصب کرده‌اند.»

در این هنگام نادرشاه، ابراهیم خان زرگر باشی را مأمور فرموده بود که به کربلا و نجف رفته، گنبد حضرت علی علیه السلام و حضرت سیدالشهدا علیه السلام را مطلا سازند.

چنانکه گنبد حضرت امام رضا علیه السلام در مشهد و مساجد ظفرخان روشن الدوله در شاه جهان، آباد است.

زرگر باشی به حضور بنده در تهیه این امر، که متضمّن سرخرویی آمر و مأمور بود، مشغول گردید و آن را به مدد حضرات به وجه احسن به اتمام رسانید. در باب آوردن آب فرات به نجف اشرف نیز سعی بسیار کرده بود. اما سه فرسخ از نهر کنده شده بود که نادرشاه کشته شد و کار نهر معطّل ماند.

قبر نوح و آدم علیهما السلام

می‌گفتند که قبر نوح و آدم

ص: ۲۰۰

صفی‌اللّه علیهما السلام در گنبد حضرت شاه ولایت پناه است. لیکن قبر این دو بزرگوار ظاهر و بلند نیست.

شهر کوفه

در گذشته که کوفه آباد بود، زمین نجف در بیرون شهر کوفه بوده است. اما از نحوست و شآمت ساکنان، چنان خراب شده، که اثری از آن بناها نیست، مگر مسجدی که جناب امیرالمؤمنین را در آن مجروح نموده‌اند برجاست و از مقتل تا مدفن یک فرسخ است. بر محرابی که حضرت را زخم زده‌اند، به خط جلی نوشته‌اند که «هذا مقتل امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب- کرم اللّه وجهه- و می‌گویند که این مسجد را نوح بنا کرده و چنان می‌نماید که در گذشته بت خانه بوده است، زیرا که بر دیوار جانب قبله که از مبانی قدیم همان دیوار است اشکال و صورتها بر سنگها تراشیده‌اند. هرچند که مسلمانان آثار صور اصنام را به گچ اندوده‌اند، لیکن در بعضی جاها که گچ به سبب باران جدا شده، واضح و باقی به تأمل معلوم می‌شود.

از نجف اشرف، از راه بیابان که زبیده خاتون با کندن چاه و برآوردن دیوار معمور ساخته بود، تا مدینه منوّره یکصد و هشتاد فرسخ وتا مکه معظمه دو صد و سی فرسخ است.

توجه به سوی مکه از راه شام و حلب

گرچه راهی که یاد شد از همه نزدیکتر است اما در این روزگار به دلیل دشمنی بادیه‌نشینان با همدیگر و مجادله با احمد پاشا حاکم بغداد، آن راه، بس هراسناک و ناامن بود. پس قافله از راه شام و حلب- که دورترین راه است- به راه افتاد.

تحریر اسماء منازل، از بغداد تا مکه معظمه به قید ساعت، که در ممالک روم معمول است:

چنانکه در ایران و توران منازل را به فرسخ معین و محسوب می‌دارند و در هندوستان به کروه. و فی الحقیقت ساعت و فرسخ مساوی خواهد بود؛ زیرا که ساعت عبارت از این است که شتر باردار خوش رفتار، در یک ساعت نجومی که دو نیم گهری] ghari [باشد (یک گهری ۲۴ دقیقه) هر قدر طی مسافت کند، آن مقدار راه را یک ساعت می‌گویند و غالباً در مدت دو نیم گهری شتر خوش رفتار دو نیم کروه خواهد رفت. پس در این صورت فرسخ و ساعت مساوی است.

ص: ۲۰۱

شرح منازل، از بغداد تا مکه معظمه

از دارالسلام بغداد تا ینگجه پنج ساعت

از ینگجه تا رباط مسیح پنج ساعت

از آنجا تا قراتپه سه ساعت

از آنجا تا رودخانه مارین چهار ساعت

از رودخانه تا کبیری شش ساعت

از کبیری تا جسر بانو هفت ساعت

از جسر بانو تا طلوع هفت ساعت

بلده کرکوك هفت ساعت

التان کبری هفت ساعت

بلاد حیدر هفت ساعت

آب ضرب شش ساعت

قراقوش چهار ساعت

موصل چهار ساعت

خان خراب دو ساعت

کتل کبری شش ساعت

دمیله نه ساعت

جرّاخه هفت ساعت

نسیبین هفت ساعت

قراوه شش ساعت

فجّ حصار هفت ساعت

هلالی هفت ساعت

چاه عباس نه ساعت

اتلی هفت ساعت

جریحان پنج ساعت

عرفه پنج ساعت

چهار مسلك هشت ساعت

برجیك ده ساعت

ایل بیگی ده ساعت

باب الابیه هشت ساعت

حلب شش ساعت

خان تومان سه ساعت

مراقب نه ساعت

مقسرا شش ساعت

خان شیخان هفت ساعت

حمی هفت ساعت

حمص ده ساعت

حسبه نه ساعت

مسکك دوازده ساعت

قطیفه نه ساعت

دمشق دوازده ساعت

ذوالنون (خان ترخان) پنج ساعت

ولی دوازده ساعت

مضیرب هشت ساعت

مفرق ده ساعت

عین زرقه یازده ساعت

بلعه دوازده ساعت

قطران دوازده ساعت

عین الحصی سیزده ساعت

عسره چهارده ساعت

قلعه معان شش ساعت

ظهر العقبه هیجده ساعت

ص: ۲۰۲

قلعه چقمان شش ساعت

قلعه ذات الحج هشت ساعت

قاع الصغر سیزده ساعت

قلعه تبوك شش ساعت

ظهرالعر هیجده ساعت

حیدر قلعه سی شش ساعت

برکه معظم هیجده ساعت

دارالحمرا هیجده ساعت

قلعه علا نوزده ساعت

بیر الغنم پنج ساعت

بیر جدید هیجده ساعت

قلعه هندسیه هیجده ساعت

مجلسین دوازده ساعت

بیرالنصف هشت ساعت

مدینه طیبه ده ساعت

مسجد شجره سه ساعت

قبور الشهدا چهارده ساعت

جدیده سیزده ساعت

بدر و حنین چهارده ساعت

متاع المیمون پانزده ساعت

رابع نوزده ساعت

قدیده چهارده ساعت

وادی عصفان دوازده ساعت

وادی فاطمه دوازده ساعت

مکه معظمه پنج ساعت

اللهمّ ارزقنا شرف زیارتها

در این صورت از بغداد تا مکه معظمه هفتصد و هیجده ساعت، که یکهزار و هفتصد و نود و پنج کروه هندوستان است، می‌باشد.

از بغداد حرکت نموده، از راه ینگجه متوجه بلده سامرا شدیم و به زیارت جناب امام علی النقی و امام حسن عسکری- رضی اللَّه تعالی عنهما- مشرف شدیم. حضرات ائمه در خانه خود که عالی و ارفع ساخته‌اند، مدفون‌اند. خدام و مجاورین این عتبه علیه بسیار سمج‌اند و نذورات را از زوّار به تهدید و زجر می‌گیرند. روضه حضرت امام علی النقی، امام حسن عسکری و ته خانه غیبت حضرت صاحب‌الزمان امام محمد مهدی- رضی اللَّه عنهم اجمعین- یکجا در سامرا واقع است.

بعد از طی منازل، وارد کرکوك شدیم که در کتب سلف آن را از مضافات عراق عرب می‌نویسند. به زیارت حضرت دانیال و

حضرت عزیز پیامبر علیهما السلام مشرف شدیم.

مرقد هر دو بزرگوار در اندرون شهر، در یک مسجد واقع است.

موصل

موصل شهر بزرگی است. روضه جرجیس پیامبر در وسط شهر است و

ص: ۲۰۳

آرامگاه حضرت یونس، بیرون شهر بر تپه بلندی است و هر دو مزار را در مقایسه با مزارات دیگر انبیا نهایت عالی و ارفع ساخته‌اند و می گفتند که هر دو بنا را امیر تیمور کورگان ساخته است و ما بین کرکوك و موصل کوهستان عظیمی است که وقت آمدن به سمت چپ قرار می گیرد.

اشرار عرب

ساکنان آن نواحی به دو مبدأ باور دارند: «مبدأ خیر» که رحمان خوانند و «مبدأ شر» که شیطان دانند و اگر کسی به حضور آن ملاعنه اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم خواند، قتلش را واجب شمارند. قریه آب ضرب، مسکن همین گروه ملعون است.

ختنه نمی کنند و ظاهراً به ستر عورت هم مقیّد نیستند. چون عبور شتر باردار از رودخانه آب ضرب دشوار است همین مردم مزد گرفته شتران را از آب می گذرانند، و راهزنی نیز می کنند.

بعد از اقامت شش روزه روانه عرفه شدیم. عرفه شهری آباد و پر از روستاست.

محلی که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را از آنجا به آتش انداخته‌اند، متصل به شهر و در دامن کوهی بزرگ است و علامت منجنیق هنوز باقی است و آب چشمه‌ای که در میان آتش برای حضرت جوشیده بود در نهایت عذوبت و شیرینی است و بالای آن چشمه مسجدی بنا کرده‌اند و چشمه در وسط واقع شده است. در بیرون مسجد حوض باصفا، مستحکم و مستطیل شکل و طولانی ساخته‌اند که آب چشمه در آن جمع می‌شود و پُر است از اقسام ماهی‌های دست آموز. در حوالی مسجد و حوض، باغی است روح افزا و خرّم. ظاهراً همین مکان عامل آبادی شهر است.

شهرستان نمرود

و شهرستان نمرود مردود به آن سمت کوه بوده است و در آن وقت راه آمد و رفت به جانب شام و حلب از آن طرف کوه بود. اکنون برای نزدیک شدن راه، کوه عظیمی را بریده جاده وسیعی ترتیب داده‌اند.

قلعه ماردین

میان موصل و عرفه برابر منزل فجّ حصار، قلعه‌ای است به نام ماردین. چون ضابط و حارس قلعه مذکور نواب علوی خان حکیم باشی را ضیافت نموده بود، به قلعه بالا رفتیم و تماشای سحرکاریهای عالم بالا میسر آمد.

ص: ۲۰۴

از بلندیش فرق نتوان کرد آتش دیده بان زنور زحل

امیرتیمور از تسخیر آن قعله عاجز آمده و حق به جانب بوده است؛ زیرا که اگر یک کس بر قله کوهی نشسته ممانعت ده هزار سوار جرّار بکند بعید نیست.

و برجیک قصبه معموری است بر کنار فرات.

ورود به حلب

اوّل شوّال وارد حلب شدیم و به زیارت مرقد حضرت یحیی زکریا پیغمبر علیه السلام که متصل محراب مسجد جامع است رسیدیم. در هیچ مملکت شهری به این رونق و پاکیزگی دیده نشده از زیبایی و آراستگی بازار و ترتیب دکاکین و حسن صورت و تزیین لباس تجّار و اهل بازار، چه نویسم؟! که نظارگیان تماشایی از فرط حیث سودایی می‌شدند و احوال اغنیا و ارباب تجمّل علی هذاالقیاس. گِل و لای در کوچه و بازار نتوان یافت. مگر آیینه حلبی کسب صفا از کوچه و بازار آن نموده؟ که منسوب به حلب است و الّا آیینه را در فرنگ می‌سازند و در آنجا آورده می‌فروشند و این شهرت از قبیل هلیله کابلی است و حال آنکه در کابل درخت هلیله وجود ندارد ظاهراً چون بازرگانان ایران آن را از کابل می‌خرند، به هلیله کابلی معروف شده است.

مردم حلب بیشتر وجیه و متموّل و صاحب حیا و مؤدّب می‌باشند، چنانکه ضرب‌المثل است: حلبی چلپی ...

و چلپی به معنای میرزاست، که شخص خوش معاش را گویند.

می‌گویند که نمرود لعین زنان زیبا را از اطراف و اکناف طلب داشته بود تا در باغ همتای بهشت به جای حور و غلمان مقرّر نماید. از این رو مردم آنجا که از تبار آنان‌اند زیبا و صاحب جمال‌اند.

حمی بر کمرکوه واقع است و نهر آبی از دامن آن کوه می‌گذرد حکیمی از حکمای سلف چرخ بزرگی به وضع دولاب ساخته. آب آن نهر به قدر هفتاد و پنج ذرع به کوزه‌هایی که دور آن بسته‌اند بالا می‌رود و باعث رفاه ساکنان حمی می‌شود.

دمشق

در میان بارش برف و سردی هوا وارد دمشق شدیم که شهریست در نهایت وسعت و معموری. در گذشته نام شهر، دمشق بود و نام ملک، شام. اما اکنون همه این شهر را شامِ شریف گویند.

ص: ۲۰۵

مسجد بنی امیّه

مسجد بنی امیه در شهر دمشق است نهایت عالی و وسیع و مرقد حضرت زکریا پیغمبر- علی نبینا و علیه الصلوة و السلام- متصل محراب است و بازارهایش نسبت به بازارهای حلب در وسعت، زیاد و به اعتبار زینت و رونق، کم. در خانه صغیر و کبیر، انهار آب جاری است.

سواد شهر از باغها چون بهشت و پر از درختان میوه‌های نیکو و زیتون در آن حدود بهتر و بیشتر می‌شود.

از دمشق تا بیت‌المقدس ده منزل راه است و چون موسم حج بود میسر نشد آنجا برویم. مردم شام رو به جنوب نماز می‌خوانند.

به سوی مدینه منوّره

از قدیم‌الایام معمول است که حجاج ایران و توران و روم و شام و غیره، در ماه شوّال در شهر دمشق جمع می‌شوند و پاشای شام؛ یعنی حاکم دمشق به فرمان قیصر روم (پادشاه عثمانی) میر حاج شده قافله را با حجاج به محافظت و انضباط تمام به مکّه می‌رساند، و پس از ادای حج به دمشق بر می‌گرداند و باعث جهد و کوشش میر حاج در محافظت و صیانت قافله این است که هرگاه تا هفت سال حجاج را از شرّ اشرار و تاراج اعراب بدکردار مردم آزار مأمون و محفوظ داشته صحیح و سالم به دمشق بیاورد، سلطان روم وی را به منصب وزارت که اعظم مراتب نوکری است، سرافراز می‌فرماید!

مختصر اینکه حجاج هر طایفه از دمشق کوچ نموده، در مضیرب که منزل سوم است، برای خرید لوازم ضروری سفر بیابان- که اعراب بادیه از اطراف آورده، می‌فروشند- فرود می‌آیند. سپس متوجه منزل مقصود می‌شوند.

از دوری مراحل چه بنویسم؟! که در هیچ مملکت، منازل به این بعد مسافت دیده نشد، چنانکه شترهای شامی که بزرگ‌تر و قویتر از شترهای عالم‌اند، مانده و بی‌حال می‌شوند اما پیادگان را که مستظهر به الطاف و حول و قوت حضرت قادر ذوالجلال بودند، به هیچ وجه کوفت راه معلوم نمی‌شد.

کوهستان ناقه صالح

رفتیم تا به کوهستانی رسیدیم که در آنجا ناقه حضرت صالح علیه السلام را کفّار قوم ایشان پی کردند. هرقافله‌ای که از آن دره می‌گذرد با شلیک توپ و تفنگ و فریاد و

ص: ۲۰۶

فغان (همراه است) گویی قیامت برپا می‌کنند. چون دلیل این کار را پرسیدیم گفتند که اگر این شور و غوغا نباشد، شتران قافله آواز ناقه صالح علیه السلام را شنیده هلاک خواهند شد!

در همان نواحی شهر عظیمی دیده شد که مردم در روزگاران گذشته با پیغمبر خود مخالفت ورزیده برای محافظت خویش از عذاب آسمانی، برای خود در دل کوه خانه‌هایی تراشیده‌اند. چنانکه در قرآن مجید آمده است:

یَنْحِتُونَ مِنْ الْجِبَالِ بُیُوتاً آمِنِینَ.

قصبه علا و خیبر

«قصبه علا ـ در میان کوهستان است و قلعه خیبر که جناب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب- کرّم اللّه وجهه- آن را به زور ولایت مسخّر و مفتوح نموده بودند، در همان حوالی است و در این ایام اقوام یهود و نصارا در آن اماکن سکونت دارند و قتل حجّاج را اشرف عبادات و دافع سیآت» می‌دانند. هرچند میرحاج به اطراف قافله‌ها سپاهان را برای محافظت حجّاج گماشته بود سه نفر از حجاج به ضرب گلوله یهودیان به شهادت رسیدند. هرچند سفر بیابان بسیار دشوار است و از راههای دیگر هزینه بیشتر می‌خواهد، «اما چراغان شبهای تار که در پیش هر محملی، از چوبهایی که آن را چوب چراغ گویند، مشعلی روشن می‌کنند، خالی از لطف نیست و زمزمه شتربانان به اشعار عربی که آن را «حدی» گویند باعث تقویت شتران و وجد و حال سامعان می‌گردد چنانکه مولوی جامی- قدس سره- در ترجیع بندی در نعت آن حضرت هنگام توجه به سوی مدینه منوّره توصیف کرده است:

یک طرف بانگ حُدی یک جانب آواز درای از گرانجانی بود آن را که مانند دل به جای

ناقه چون ذکر حبیب و منزل او بشنود گرچه باشد در گرانی کوه، گردد باد پای

حکایتی از دزدی‌ها

محنت و مشقت مراحل طولانی این قدر نیست که تشویش دست بردهای دزدان عرب مثلًا آخر شب که وقت غلبه خواب است، شش هفت نفر عرب متفق شده، شتر مالداری را در قابو آورده، در عین راه رفتن، جوال اجناس و امتعه را از پایین بریده خالی می‌کنند ...

حاجی محمدحسین قزوینی، نیم روز

ص: ۲۰۷

در صحرای عرفات به اراده غسل، جامه از تن و سیصد اشرفی قزلباشی را از کمر وا کرده می‌خواست که حواله آقا علی نماید. در این اثنا عربی از دور پیدا شد برجست و کیسه اشرفی را از دست حاجی ربوده رو به کوهستان نهاد و کس به گردش نرسید.

روز دیگر مهدی بیک شیرازی وضو می‌ساخت. عربی از پس پشت آمده، آفتابه را برداشت و در اندک فرصتی ناپدید شد.

می گویند باعث تند رفتاری و چالاکی اینها نوشیدن شیر شتر است که رطوبات فضول بدن را دفع می کند.

در همین بیابان میرزا محمد یعقوب، فرزند حقایق آگاه صوفی علی بلخی به آزار ذات الجنب درگذشت و او را در میان ریگ به خاک سپردند. میرزا یعقوب مدتی در دمشق ساکن و مورد احترام مردم آنجا بود.

وی با یار محمدخان والی بلخ رفیق بود و چون به سبب مراعات او اهل شام مرفّه الاحوال بودند، در سفر و حضر خدمت خان مذکور می‌نمودند.

ورود به مدینه منوّره و مکه مکرمه

خلاصه این که از قصبه علا کوچ نموده، بعد از طی منازل مرقومهٔ الصدر، خاک پاک مدینه منوره عوض کحل الجواهر به دیده دل ارادت حاصل کشیده، از عتبه بوسی جناب اشرف الانبیاء- صلوات اللَّه و سلامه علیه و علی آله و اصحابه و سلّم- و زیارات رؤسای دین مبین- رضوان اللَّه تعالی علیهم اجمعین- سعادت اندوز گردید. (۱) بعد از حصول شرف زیارت از آن بلده طیبه حرکت کردیم و در ششم ذی الحجّه به منزل مقصود رسیدیم و به ادای مناسک حج مشغول گردیدیم و پس از فراغ از اعمال و آداب مقرّر، به سعادت زیارت اماکن دور و نزدیک رسیدیم.

در این ایام (سالهای ۱۱۵۴- ۱۱۵۵ ه. ق) صحن مسجدالحرام و زمین زادگاه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله و مسجد جنّ که جنّیان در آنجا به اسلام مشرف شده بودند، نسبت به سطح زمین بازار و صحن خانه‌های مردم بسیار پایین و عمیق است.

خصوصاً محلّ تولد حضرت خیرالبشر گود و نشیب است و ظاهراً در وقت تولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زمین مکه، هم سطح آن بوده، به مرور زمان به سبب تجدید بنای عمارات، مرتفع شده است؛ چنانکه در شهرهای دیگر چنین می‌شود.

زنان مکه سیبهای سبز خام را به بهای گران خریده به گردن می‌آویزند و آن

۱- در وصف مدینه منوره مطلبی ننوشته و کاتب نسخه احتمال داده است که توقف در مدینه کوتاه بوده است.

ص: ۲۰۸

را باعث کمال آرایش و رعونت‌شان می‌دانند. در این هنگام حاکم مکه معظمه، شریف مسعود، مردی بود که به زیور عدل آراسته و حاجیان و بازرگانان از او راضی و خشنود بودند.

قبر حوّا در جدّه

به تاریخ غرّه شهر ربیع الاوّل ۱۱۵۵ ه. ق بعد از اقامت سه ماهه، از مکّه معظمه کوچ نموده، در بندر جدّه که در کنار دریای شور است به زیارت حضرت حوّا علیها السلام که بیرون شهر است- رسیدیم و فاصله جده با مکه دو منزل است. قبر حوا علیهما السلام مانند دیگر قبور بلند نیست و برابر با زمین است.

گنبد کوتاه و کوچکی دارد. طول قبر یک صد و نود و هفت قدم بود. از مقبره تا آب دریای شور یک میدان اسب است.

اهل فرنگ در جده سکونت دارند و حاکم مکه معظمه نمی‌گذارد که داخل آن شهر شوند.

در این ایام عقیق‌البحر بسیاری از کنار بندر جده بر می‌آید. بعد از اقامت یک ماهه بر جهاز فرنگی سوار شده متوجه سمت بنگاله شدیم. قرار معمول برای برداشتن آب آشامیدنی و خرید و فروش به بندر مخا فرود آمدیم و پانزده روز ماندیم.

مخا از توابع یمن است. بیشتر مردمان آن حدود شیعه زیدی‌اند و یکی از مسائل مخترعه آنان این است که هنگام ادای نماز پای جامه بیرون آورده نماز می‌گزارند و بسیاری لُنگ می‌بندند. مرقد شیخ عمر شاذلی آنجاست. قبل از تدفین ایشان آب آن نواحی در نهایت شوری و بی‌مزگی بود، به برکت وجود آن معدن کرامت، شیرین و گوارا شده است.

در این ایام که آفتاب در سرطان بود در بازارهای بندر مخا انگور، انبه و شفتالو فراوان بود. خانه‌های مردم سه طبقه و چهارطبقه و خانه حاکم که «دوله» می‌گفتند شش طبقه بود.

خلاصه در موعد مقرر بر جهاز سوار شده، از سقوطره- که صبر از آنجا می‌آرند- گذشته، داخل غبه دریا، که عبارت از وسط دریای شور باشد، شدیم.

بعد از بیست روز از حدّ غبّه گذشته، روزسی‌ام جزیره سیلان- که دارچینی خوب از آنجا می‌آرند- از دست چپ به نظر آمد.

بعد از گذشتن از جزیره سیلان روز پنجم وارد بندر پهلچری (پوندیچری) دکن شدیم ... باری به فضل ایزد ذوالجلال وارد بندر هوگلی- که از بنادر بنگاله است- شده شکر الهی به جا آوردیم.

ص: ۲۰۹

پی‌نوشتها:

ص: ۲۱۰

صفحه سفید

ص: ۲۱۱

از نگاهی دیگر

طرح جایگزین شود.

ص: ۲۱۲

نگاهی به مطبوعات عربستان

سفر حج با شتر

در حج سال گذشته ۶ تن از اهالی عربستان از منطقه پایتخت- ریاض- با شتر به حج رفتند. هدف آنان از این سفر تجدید خاطره آباء و اجدادشان در سفرهای گذشته بوده است. در این مسیرِ ۱۰۰۰ کیلومتری و در هنگام ورود به مکّه، تسهیلات ویژه‌ای از ناحیه مأموران دولتی در اختیار این افراد قرار گرفت.

(شرق الاوسط، ش ۷۴۲۴)

چگونه بین مسلمانان همکاری را شکل دهیم

دکتر محمود بن محمّد سفر وزیر سابق حج عربستان طی مقاله‌ای می‌نویسد:

یکی از شیوه‌های گسترش همکاری بین مسلمانان، یادآوری و تذکّر خطراتی است که امّت و اسلام را تهدید می‌کند.

از جمله:

* تفرقه، جدایی و درگیری‌های مخرّب که به طور کلّی جایگزین دوستی، رحمت و همیاری شده است، در حالی که اسلام مسلمانان را به تشکیل «امّت واحده» دعوت می‌کند.

* گسترش ترس و نگرانی در جهان که فرصت و امکان امنیّت و آرامش را برای

ص: ۲۱۳

افراد- در صورت گسترش و عمومی شدن خوف- باقی نمی‌گذارد.

* به کار گیری برخی دستاوردهای تمدّن جدید در راه ویرانی، به جای استفاده از آنها در مسیر خوشبختی و تأمین نیاز انسان‌ها.

نویسنده در ادامه می‌افزاید: قصد من ایجاد یأس و نا امیدی از رحمت خداوند نیست بلکه نقد وضعیّتی است که امّت اسلامی را بتواند به مرکزیّت هدایت بشر رهنمون شود. یکی از واجبات و وظایف ما به عنوان امّت اسلامی این است که «حجّ» را مبنای بازگشت به حیات و موقعیّت خویش بدانیم و بر ما است که کمال سعی و تلاش خویش را برای بازگشت به سوی خالق بی‌همتا به کارگیریم و اصول زندگی خود را تصحیح کنیم و همچنین همکاری نزدیک برای پیاده کردن این مفاهیم در حج و در طول سال داشته باشیم.

به یقین اگر حجّ مبنای تحقّق تعاون و همکاری بین مسلمانان باشد، تاریخ انسان، تمدّن درخشان امّت اسلامی را به ثبت خواهد رسانید.

امّت اسلام همانگونه که در گذشته و در طول صدها سال، تمدّن روشن و مؤثری را به جهانیان عرضه کرده، فرهنگ و تمدّن جدید را با همه ابعاد علمی، فنّی، اقتصادی و ... ارائه خواهد کرد که منزلت امّت اسلام را در بین جوامع و ملل نشان می‌دهد و این مهمّ انجام نمی‌شود جز با تلاش جدّی و مخلصانه در جهت وحدت طوایف امّت اسلامی در مقابل تهدیدات جهانی که به صورت بنیان مرصوص باید ایستادگی کنند.

ملاحظه: اهمّیت این مقاله بیش از محتوای آن، به خاطر نویسنده آن؛ یعنی وزیر سابق حجّ عربستان است. تهدیدهای بالقوّه و بالفعل جهان معاصر که در عرصه‌های فرهنگ و اخلاق و دین، نه تنها مسلمانان بلکه نهادها و جوامع انسانی را به شکل جدّی مورد تهاجم قرار داده، اندیشه مقابله هماهنگ برای نجات از اسارتِ آفات تمدّن جدید را شکل داده است. منزلت و جایگاه ویژه حج در انجام امّت اسلامی و به عنوان ذخیره و پشتیبان قدرتمند برای اعتلای فرهنگی، معنوی و اقتدار سیاسی و غنای اقتصادی جهان اسلام از موضوعاتی است که بیش از گذشته نقش و اهمّیت آن روشن‌تر شده و مورد اذعان قرار می‌گیرد. طبیعی است اگر مسؤولان کشورهای اسلامی، به ویژه عربستان که نقش ویژه‌ای در رابطه با حج دارد، با روشن بینی اسلامی به مصالح اسلام و مسلمانان بیندیشند و پتانسیل‌های ارزشمند موجود را بشناسند، حج می‌تواند

ص: ۲۱۴

سهم قابل توجّهی در عزّت مسلمانان و امّت اسلام ایفا نماید، امکان منحصر به فردی که خداوند برای عزّت و عالی مسلمانان مقرّر نموده است.

(عکاظ، شماره ۱۱۹۰۴)

همکاری و تکامل در روابط ایران با منطقه خلیج فارس

نشریه عکاظ طی مقاله‌ای ضمن بررسی «روابط ایران با اعراب در دوران جاهلیّت» می‌نویسد:

در آن دوران، حکومت ایران با تسلّط بر بخشی از عراق در «حیره»، از این قبایل عرب در جنگ و منازعات خود با حکومت روم و وابستگان آن در شام استفاده می‌کرد. البته ایران نتوانست تسلّط خود را بر تمام شبه جزیرهٔ العرب گسترش دهد. بعداز اسلام، ارتش مسلمانان عراق و خراسان و تمام سرزمینهای ایران را فتح کرد و ایران جزوی از حکومت اسلامی شد.

عنصر فارسی علی رغم قرار داشتن در چارچوب حکومت اسلام، توانست در چارچوب اسلام، هویّت ایرانی خود را حفظ کند و این هویت و تمدن و فرهنگ و زبان با قوام و تقویت خود در حوادثی نظیر روی کار آمدن دولت عبّاسی و سرنگونی دولت اموی نقش بارزی ایفا نمود. روابط اعراب و ایران در فراز و نشیب و ترقّی و یا کاهش بوده است در نهایت روابط ایران و اعراب به نفع ترکها تمام شد؛ به طوری که با تضعیف عباسیان و سپس سرنگونی آن به دست مغولها، مجدّداً راه برای تقویت موقعیت ایرانیها فراهم شد و این نزاع به صورت دولت عثمانی و صفویه بروز نمود. رقابت خاصّی نیز بین حکومت شاه (معدوم) و کشورهای منطقه خلیج فارس وجود داشت که با سرنگونی شاه، روابط طرفین در هاله‌ای از شک و ابهام قرار گرفت و نهایتاً با غلبه حکمت سیاسی بر احساسات، دوران جدیدی در پایه‌ریزی روابط بر اساس تفاهم و همکاری مشترک آغاز گردید.

اراده طرفین اینک بر گسترش روابط در ابعاد تجاری، اقتصادی و ... تعلّق گرفته و ضرورتهای بسیاری از جلمه حفظ امنیّت منطقه‌ای، دو طرف را به تحقّق این روابط متقاعد ساخته است. همچنین مصالح و سرنوشت مشترک در پیشرفت این روابط مؤثّر بوده است. لذا امید است این روابط مستمر در بستر تاریخ، در وضعیت مطلوب گسترش یابد هر چند که در پاره‌ای ایام، اختلافات سیاسی نیز وجود داشته باشد.

ص: ۲۱۵

ایجاد روابط سیاسی مبتنی بر احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلیِ یکدیگر و شکوفایی و رشد اقتصاد منطقه‌ای و همکاری‌های مؤثّر در امور نفت و انرژی، از نیازمندی‌های طرفین به حساب می‌آید.

ملاحظه: پیدایش اسلام و نقش دینِ مشترک در ایجاد تغییرات اساسی در برداشتها، تفکّرات و روابط بین اعراب و ایرانیان و تکوین روح برادری و مودّت، نقطه عطف و عامل مؤثّری است که قطعاً در بررسی روابط طرفین کم توجّهی به آن پذیرفتنی نیست. لذا مایه تعجّب است که چرا از این عامل مؤثّر اتّحاد و یکپارچگی بین ملّتها و دولت‌های کشورهای اسلامی کمتر سخن به میان می‌آید. نویسندگان منصف عرب که لزوم همکاری مشترک را برای اهداف سیاسی و اقتصادی ضروری می‌بینند با پرداختن به اهداف امّت اسلامی وعزّت دین و اتّحاد مسلمانان، انگیزه‌های همکاری مشترک را می‌توانند تقویت کنند. بیان نقش علما و دانشمندان ایرانی در نشر و گسترش فرهنگ و تمدّن اسلامی، از نکات ارزشمند روابط اعراب و ایرانیان به حساب می‌آید.

اینک که شرایط جهانی و ضرورتهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، مسلمانان را به سمت یکپارچگی فرا می‌خواند، تدوین ریشه‌ها و عوامل وحدت، وظیفه و رسالتِ متفکّران و سیاستمداران مسلمان ایران و عرب است. باشد تا از ره آورد این تجربه، بخش قابل توجّهی از نگرانی‌های جهان اسلام برطرف شود و ثمرات این همبستگی و همکاریِ مشترک بین ایران اسلامی و کشورهای عرب خلیج فارس و ... خیر و برکت را شامل مسلمانان و آرمان‌های والای اسلامی گرداند. طبعاً با درنظر داشتن این مصالح و منافع برتر، جهت‌گیری‌های سیاسی اقتصادی را به تبع این اهداف با سهولت بیشتری می‌توان به سمت مطلوب و مشترک هدایت کرد.

(عکاظ، ش ۱۱۸۸۴)

راه‌های غیر رسمی سفر حج

نشریه «المدینه» با چاپ کاریکاتوری از یک وانت که زائران حج را از راه‌های کوهستانی به مکّه می‌برد، نوشته است: افرادی که مجوّز رسمی (تصریح) برای سفر حج ندارند، از شیوه‌ها و راههای دیگر می‌توانند برای رفتن به حج استفاده کنند!

ص: ۲۱۶

ملاحظه: گفتنی است که عربستان برای شهروندان خود و همچنین اتباع خارجی مقیم عربستان شرط سفر حج را ۵ سال یکبار تعیین نموده است و این قانون به منظور کنترل حج و عدم ازدحام جمعیت اتّخاذ شده است. طبعاً افرادی که در عربستان زندگی می کنند و برای رفتن به سفر حج نیازمند ویزا نیستند و دیگر مشکلات سخت مسلمانان خارج عربستان را ندارند، به راحتی می‌توانند از اندیشه حج بگذرند. راه‌های کوهستانی و پوشش‌های تجاری، خدمات و ... از امکاناتی است که شهروندانِ عربستانیِ مشتاق حج را از این سفر روحانی بی‌نصیب نمی‌سازد. البته طبیعی است که سخت گیری‌های اعمال شده از ناحیه حکومت عربستان نسبت به حجاج خارجی و سهمیه‌بندی حج کشورها نسبت به حجّاج داخل عربستان تفاوت دارد و اعمال کنترل برای داوطلبان داخل به سهولت امکان پذیر نیست.

(المدینه، ش ۱۳۱۲۲)

زیارت حجّاج مغربی از قدس

درباره خبر منتشر شده از جانب وزارت اوقاف و امور اسلامی مراکش، مبنی بر تصمیم ۲۴ حاجی مغربی برای سفر به فلسطین و زیارت قدس، گفتگویی با دکتر احمد هیکل وزیر سابق فرهنگ مصر انجام گرفت که وی در بخشی از این گفتگو می گوید:

«سفر تعدادی حاجی به قصد زیارت قدس، دارای ابعاد سیاسی، دینی و اقتصادی است، هر چند ممکن است بعضی تصوّر کنند که این مسأله به نفع قضیه فلسطین است و تقویت ارتباط بین مسلمانان داخل فلسطین اشغالی با خارج را فراهم می‌سازد و زیارت مسجدالاقصی از تحریم آن بهتر است و ... لیکن بسیاری بر این باورند که این قبیل زیارت‌ها به ضرر قضیه فلسطین تمام می‌شود؛ چرا که موجب آبرو بخشیدن به رژیم اشغالگر قدس، در نزد افکار عمومی است و نوعی تلاش برای دموکراتیک جلوه‌دادن اسرائیل تلقّی می‌شود که مثلًا برای ورود مسلمانان به داخل سرزمین فلسطین مجوّز می‌دهد و مانع ارتباط مسلمانان با یکدیگر نمی‌شود.

گروهی نیز بر این باورند که این زیارت و دیدار به رشد اقتصاد رژیم صهیونیستی کمک قابل توجّهی می کند.

ص: ۲۱۷

پرسش دیگر از این شخصیّت مصری چنین طرح می‌شود که ما مسلمانان از یکدیگر می‌خواهیم به گفتگو با غرب روی آورند و دشمنی تاریخی فیما بین را فراموش کنند، حال چگونه می‌توانیم به گفتگو با غرب بپردازیم در حالی که مسلمانان را در کوزوو و بوسنی و دیگر مناطق ذبح می‌کنند و می‌کشند؟

هیکل پاسخ می‌دهد: تاریخ بزرگترین شاهد بر وجود جوهر گفتگو در اسلام است و بهترین روش تحقّق خوشبختی انسان در این مسیر نهفته است. بسیاری از حوادث تلخ، نتیجه عملکرد افراطی بوده است. نتایج اقدامات خوارج، گسترش مشکلات و بدبختی و خون‌ریزی و قتل بوده و تمدّن اسلامی نتیجه‌ای از این اقدامات نبرده است. همینطور جنگ‌های صلیبی نتیجه افراطگری‌های دینی از ناحیه مسیحیان در اندلس بوده و یا دیگر حرکتهای افراطی گری در فلسطین علیه مقدسات مسلمانان و برخی کشورهای شرقی و همینطور اقدامات صربها علیه مسلمانان بوسنی نتیجه این افراطگری‌ها است. در حالی که تاریخ گواهی می‌دهد در دوران عبّاسیان یک تمدّن انسانی دل‌انگیز در شرق شکل گرفت که مبنای آن گفتگو و درک متقابل و تسامح دوران عبّاسی بود و یا این ویژگی‌ها در عصر امویان در اندلس موجب پیدایش یک فرهنگ و تمدّن روشن شد که بهره این تمدّن نه تنها برای مسلمانان که برای غیر مسلمانان نیز اساس و مقدّمه‌ای در جهت نهضت و انقلاب غرب در میان آن همه تاریکی و ظلمت گردید.

در این رابطه اسباب افراطی گری را باید شناخت. جهل نسبت به اساس دین و اعتماد نمودن به نصوص و مطالب غیر محوری و مبنا قرار دادن برخی مطالب که به صورت مجاز آورده شده و حقیقی تلقّی نمودن آن دستورات، از مهمترین دلایل گرایش به افراطگری است؛ مثلًا اصطلاحات «جهاد»، «بدعت»، «کفر»، «تغییر منکر»، «حکم خدا»، «اجرا و پیاده کردن دین و شریعت» و ... نیاز به توضیح و تشریح دقیق دارد. در همین راستا پیروی ادیان آسمانی از توصیه‌ها و سفارش‌های اخلاقی دین بهترین راه برای دوری گزیدن از جنگ‌ها و حوادث تلخ است. ضمن اینکه توجّه پیروان کلیه ادیان آسمانی به قرآن کریم، به عنوانِ آخرین خطاب الهی به بشر حایز اهمّیت است که بایستی به دور از تعصّب و سابقه ذهنی همگان به روش و مبنای صحیح برخورد آشنا شوند.

ملاحظه: اینکه گمان شود «تمام مشکلات بین جهان اسلام و غرب با گفتگو قابل حل است»

ص: ۲۱۸

اندیشه غیر صحیحی است که حتّی از ناحیه معتقدین جدّی گفتگو بین تمدّن اسلام و غرب نیز مطرح نمی‌شود. تا جایی که بعضاً با همین استدلال، مذاکره و گفتگو با رژیم غاصب فلسطین نیز توجیه می‌شود. در میان متفکّران عرب در این زمینه طرفداران و مخالفان جدّی وجود دارد. در مصر به دلیل مخالفت‌های بسیار گسترده مسلمانان انقلابی با عادی سازی روابط با اسرائیل غاصب و همچنین مخالفت جدّی با غرب به دلیل حمایت‌های گسترده آنان از صهیونیست، تلقّی از گفتگوی تمدّن‌ها بیشتر به یک جدل سیاسی تبدیل شده است. طبعاً تعیین دایره گفتگو بین تمدّنها و جداسازی فرهنگ و تمدّن عمومی غرب از حکومت‌ها و رژیمهای مدّعی سلطه‌گری بر مقدّرات جوامع امری است که نقاط تاریخ و مبهم را رفع نموده و در یک جمله، تمایل به گفتگو با تمدّن غرب را هرگز به منزله عدول و گذشت از ارزشها و اصول متقن باورهای دینی و اعتقادی تعریف و تفسیر نمی‌نماید.

(شرق الاوسط، ش ۷۴۴۷)

گردهمایی رؤسای انجمن‌های ادبی عربستان

رؤسای ۱۲ انجمن ادبیِ عربستان در اجلاس پانزدهم «اجتماع انجمن‌های ادبی» شرکت کردند. در این اجلاس استفاده از فرصتهای ناشی از پیشرفتهای عصر معاصر و زمینه‌های جدید فعّالیت‌های فرهنگی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. بهره‌برداری از انقلاب ارتباطات و ابزار جدید در عرصه فرهنگ، از دیگر محورهای این اجتماع بوده است. با توجّه به اینکه در سال جاری عربستان میزبان اجلاس وزرای فرهنگ کشورهای عربی است، چگونگی ارتباط و تلاش انجمن‌های ادبی در این رابطه، مورد گفتگو قرار گرفت. انجمن‌های ادبی نسبت به انتشار مجلات و فصلنامه‌ها؛ مانند مجله «قوافل» متعلّق به انجمن ادبی ریاض، «علامات» متعلّق به انجمن ادبی جدّه و «سوق عکاظ» متعلّق به انجمن ادبی طائف تأکید کردند.

ملاحظه: انجمن‌های ادبی در عربستان حرکت فرهنگی هنری است که توسّط اندیشمندان، ادیبان، هنرمندان و شعرای شهرها و مناطق مختلف عربستان تشکیل شده و ماهیّت فرهنگی و هنری خود را کاملًا حفظ نموده‌اند. برگزاری شب‌های شعر، مجالس تکریم

ص: ۲۱۹

متفکّران و بحث و بررسی ادبی و علمی مسائل حوزه فرهنگ و ادب از اقدامات بارز این انجمن‌ها است.

مهمترین ویژگی این انجمن‌ها پرهیز جدّی از گرایشات متعصّبانه؛ نظیر ترویج افکار وهّابیت و یا توسل به شیوه‌های خشن و غیر متعارف این قبیل دستجات و گروهها است؛ به گونه‌ای که نسبت به بسیاری از مقولات فرهنگ و ادب انعطاف مثبت نشان می‌دهند؛ موضوعی که وهابیان سخت از آن پرهیز کرده و آن را رد می‌کنند.

نیروهای تحصیل کرده دانشگاهی، این مراکزِ ادبی را نقطه قوّت و رشد حرکت‌های فرهنگی، به دور از تعصّبات خاصّ، می‌دانند.

(شرق الاوسط، ش ۷۴۴۸)

باز شدن باب گفتگو درباره نقش زن در جامعه

رهبری عربستان ترجیح می‌دهد که در گفتگو بین قشرهای مختلف جامعه، بانوان نیز نسبت به بررسی نقش و حضور خود فعال شوند. بعد از سخنرانی امیر عبداللّه، ولیعهد عربستان مبنی بر اینکه «هرگز اجازه نمی‌دهیم که شأن و منزلت زن عربستان و نقش مؤثّر وی در جامعه کاهش یابد»، بسیاری بر این باورند که باب مهمّ گفتگو درباره نقش زن در جامعه عربستان باز شده است.

یکی از مسؤولان عربستانی در این رابطه افزود: اینک در مرحله نخست بررسی موضوع هستیم و طبعاً با گفتگوی مبتنی بر روابط اجتماعی بحث را دنبال می‌کنیم.

برخی موضوعات؛ نظیر رانندگی زنان و یا پوشاندن صورت از مسائل حاشیه‌ای تلقّی می‌شود که البته مسأله رانندگی زنان در مجلس شورا مورد بحث قرار گرفته و بحث پوشاندن صورت نیز از این جهت قابل توجّه است که اجباری از ناحیه دین در این رابطه وجود ندارد.

رانندگی خانم‌ها از نظر ما بیشتر جنبه‌های فنّی قابل توجّه است تا جنبه اجتماعی یا دینی.

ملاحظه: به طور قطع و تعیین این قبیل اظهارات حاکی از تحوّلات قابل توجّهی است که در جامه سنّتی عربستان در حال شکل‌گیری است. همزمان با تغییرات قابل توجّه در ساختار سیاسی در عربستان؛ نظیر تشکیل مجلس شورا و مجالس شورای مناطق و ...

ص: ۲۲۰

نسبت به تغییرات اجتماعی نیز نشانه‌ها و علائم مثبت از ناحیه حکومت و مردم مشاهده می‌شود. یکی از مهمترین نگرانی‌ها، آینده زنان در جامعه عربستان است.

ارتباطات گسترده و سهولت در انعکاس وضعیت زنان در خارج، حتّی در کشورهای اسلامی و منطقه خلیج فارس، امکان ادامه حضور زنان را در محیطهای کاملًا بسته فراهم نمی‌سازد. از چندین سال پیش زمینه‌های ادامه تحصیل و سپس اشتغال زنان عربستانی در محیطهای آموزشی و پرورشی و سپس مراکز درمانی و ادارات فراهم شد و اینک مقدّمات ورود بانوان به عرصه‌های مهمترِ اجتماعی، مورد بحث و بررسی جدّی قرار گرفته است.

عدم برنامه‌ریزی و توجیه صحیح و گرایشات و اندیشه‌های متفاوت موجود در جامعه عربستان می‌تواند بر دامنه نگرانی‌ها بیافزاید.

(شرق الاوسط)

مرگ حجّاج در جمرات و دیدگاه فقهی زمان رمی

یکی از مسائل مهمّ رمی جمرات، ازدحامی است که به هنگام خروجِ حجّاج از منا روی می‌دهد. توجّه به این مسأله، از سال ۱۴۱۴ ه. ق. (۱۹۹۴ م) آغاز شد که بیش از ۳۰۰ نفر از حجّاج در نتیجه ازدحام جمعیّت در منطقه جمرات کشته شدند. علی رغم اینکه مقامات عربستان، تغییرات و امکانات بسیاری در منطقه جمرات فراهم ساخته‌اند و این منجر به سهولت تردّد بر روی پل ساخته شده بر جمرات گردیده است در سال ۱۴۱۸ ه. ق. (۱۹۹۸ م) بر اثر تکرار این حادثه تأسّف بار ۱۱۸ تن از حجّاج جان باختند.

این دو حادثه که در بالا ـ و پایین پل رخ داد، این نکته مهم را به اثبات رسانید که مشکل در پل ساخته شده نیست، بلکه مشکلِ اصلی، اصراری است که نسبت به سنگ زدن جمرات در یک زمان و آن هم بعد از اذان ظهر وجود دارد.

حال باید دید داستان جمرات و سرّ و راز اصرار بر ادای این بخش از مناسک حج در زمان واحد چیست؟

اصل تشریع رمی جمرات به نوعی ارتباط با زمان حضرت ابراهیم علیه السلام پیدا می کند، کسی که بسیاری از اعمال حجّ منسوب به وی است.

ص: ۲۲۱

ابوحامد الغزالی در احیاء علوم الدین می‌گوید: «وأمّا مقصود از رمی جمرات، انقیاد و اظهار عبودیّت و بندگی به درگاه پروردگار است، بدون آنکه برای نفس و عقل، تجربه لذّت و اندیشه‌ای دیگر باشد. سپس تأسی به سیره حضرت ابراهیم علیه السلام مورد نظر است که ابلیس رانده شده در آن مکان بر او وارد شد تا او را با شبهه و یا فتنه‌ای به معصیت بکشاند که خداوند عزّوجل فرمان داد با سنگ شیطان را طرد نماید.

و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمود: «إنّ ابلیس عرض له (لابراهیم) هنالک (فی الجمرات) أی وسوس له».

سنگ زدن به جمرات به اتّفاق نظر فقها، از واجبات حجّ است و ترک کننده آن باید قربانی کند. همچنین فقها نظر دارند که زدن جمرات جز به وسیله سنگ مجاز نیست البته نسبت به شرایط و حجم سنگ‌ریزه‌ها نیز مطالبی وجود دارد.

هر چندبیشتر علما بر این عقیده‌اند که خشم ایجاد شده نسبت به شیطان در رمی جمرات حرکتی معنوی است لیکن بسیاری از حجّاج در چنین محلّی دچار احساسات شده حتّی از نظرات فقهی نیز گذشته و با دمپایی، چتر، چوب و احیاناً با قطعات آهن و ... به جمرات حمله می‌کنند!

لیکن اشکال پیش آمده به دلیل زمان رمی جمرات است که اکثر فقهای اهل سنّت در روز ۱۱ و ۱۲ رمی جمرات را بعد از اذان ظهر جایز دانسته و قبل از آن را جایز نمی‌دانند. البته از ابوحنیفه نقل است که رمی قبل از اذان را جایز می‌داند؛ همچنین برخی از حنابله نیز این رأی را دارند.

ابوحنیفه وجود بیماریها و حرج، نظیر تعجیل برای رسیدن به مکّه را موجب جایز بودن رمی قبل از ظهر می‌داند ولی بعد از زوال را افضل ذکر می‌کند.

استدلال قائلین به جواز رمی قبل از ظهر، این است که ایّام تشریق تماماً باید با روز عید قربان مقایسه شود و همانطور که در روز عید قربان در تمام طول روز رمی جمرات مجاز است در روزهای بعد نیز این مسأله اشکالی ندارد.

در فرهنگنامه معروف به «الموسوعة الفقهیّه الکویتیّه» (۲۳/ ۱۵۸) چنین آمده است:

عمل به روایت ابوحنیفه مناسب حال کسی است که از ازدحام ترس داشته باشد، به ویژه در زمان فعلی.

ص: ۲۲۲

برخی از علمای عضو شورای افتای عربستان نظیر بن جبرین نیز طبق فتوای ابوحنیفه، رمی جمرات را در روز دوازدهم قبل از ظهر جایز می‌دانند و آن را ایجاد فرصت برای مسلمانان به ویژه در وضعیّت فعلی ذکر می‌کنند. در این رابطه برخی به ظاهر آیه فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ استناد می‌کنند؛ زیرا یوم تمام روز، از لحظه طلوع خورشید تا غروب آن است و تعجیل در اوّل روز برای حاجت و یا بروز مشکل جایز است.

در این رابطه وزیر کشور عربستان که ریاست کمیته عالی حج را بر عهده دارد می‌گوید:

دیدگاه فقهی در پایان بخشیدن به این مشکلِ جمرات تأثیر اساسی دارد؛ چرا که این مشکل از ناحیه امکانات و تجهیزات نیست و برای حکومت متصوّر نیست که بتواند جلو این حوداث تلخ را بگیرد بلکه بایستی دیدگاه فقهی مسأله را به مسلمانان فهماند و اینکه علمای مسلمین وسعت وقت و زمان را در این مورد به علّت وضعیّت دشوار ازدحام جمعیّت برای رمی جمرات جایز می‌دانند البته من نمی‌خواهم شخصاً فتوا دهم، ولی به هر صورت نظر روشنی در این رابطه دارم.

ملاحظه: زمان رمی جمرات به ویژه در روز دوازدهم ذی‌الحجّه از مهمترین بحثهای جدّی ایام حجّ است. شیعیان در این خصوص با وجود فتاوا و حکم صریح مبنی بر جواز رمی جمرات در طول روز مشکل خاصّی ندارند. امّا اهل سنّت به دلیل مشکل جواز رمی جمرات قبل از ظهر در اضطراب و نگرانی‌های جدّی نسبت به انجام مناسک حج در روز دوازدهم به سر می‌برند. به خاطر این محدودیّت بود که در ابتدا تصوّر می‌شد عدم امکانات مناسب، در محلّ جمرات موجب ازدحام جمعیّت و احیاناً مرگ افراد می‌شود، به طوری که در چند مرحله عربستان نسبت به توسعه مکان جمرات و ساخت پل بسیار عریض بر روی جمرات جهت تردّد حجّاج و ایجاد امکان برای رمی جمرات در دو طبقه و ... اقدام کرد، لیکن متأسّفانه خطر همچنان باقی است. لذا تجدید نظر در نگرش فقهی اهل سنّت در این مسأله خاصّ، به ویژه با توجّه به خطرات جانی که وجود دارد، حائز اهمّیت و دقّت است.

(الحیات، ش ۱۳۱۹۱)

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان



WWW